

سنا وون

شماره یازدهم ماه دلو ۱۳۷۰ مطابق شهبان المعظم
۱۴۱۳ مطابق فبروری ۱۹۹۱ شماره مسلسل ۵۴

الغزالی الفریح والسرور



(ص ۱۴)



(ص ۵۰)

(ص ۸)



سبک و آواز

آدرس : مگسورویان سوم
بلاک (۱۰۶)

SABAWOON

شماره یازدهم ماه دلو ۱۳۲۰ - شماره مسلسل ۵۳

چنین می نماید که روشنفکران سرگرد یاد کرده اند تا بدام برای مسکاییت کنند که تاچه حد دنیای که مادر آن زنده گی میباشند است این حرف بلا همتی است. یک کذب واقعی است اما تقریباً همه اسرا یازد دا زند ... افتد از علم وجود ندارد و علم چیز اصحاب انگیز است. در دانش ما خطاهای بسیار پنهان است همیشه چنین بوده است. تکامل علمی اینکه ما این خطاها را بیابیم و چیزی بهتر - فوضیه بهتر - جاس گین شان کنیم. کارل پوپر در شماره آینده تازه ترین گفتار شود با کارل پوپر نهمین فصل در بنظر میرسد ما خواندن آنرا همه دوستان توصیه میکنم.

برای تانت مشوره میدییم
نخلان مطالب برین خالی از
دیکتی سخا بز بود
راه چهارم در تک او سرطا

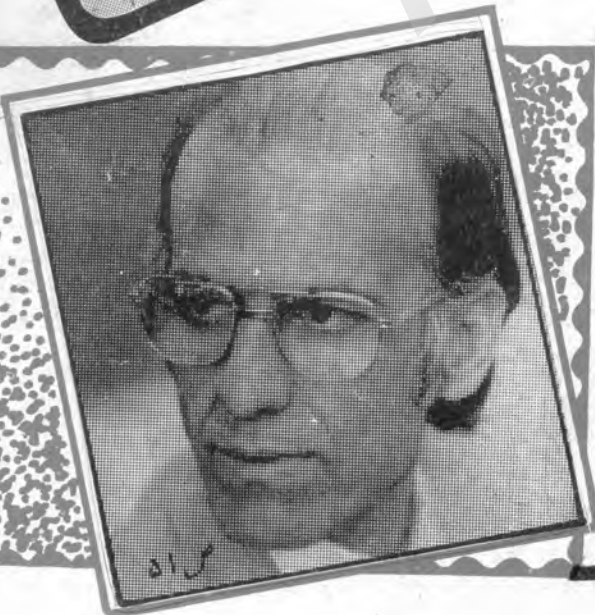
سرزمینی به نام تارپ

از اشتباهات دیگر ایاموز

پیکس

دو باره عرو
غد

ص ۵۲



سواد



فزشتگان رشتی
 ۳۸ ص
 اسطوره زرد رشت
 ۱۶ ص
 هیلزهای محکم
 ۶۴ ص

عقد و جدایی
 وزارت
 ۷۶ ص
 خاکستر
 ۲۴ ص

اشرف الله
 ۳۲ ص

بازار کتابل = بازار ارسا
 ۳۶ ص

پیاپی
 ۴۶ ص

۴۸ ص

نشریه اتحادیه ژور نالستان
 مدیرمسئول: داکتر ظفر طین
 ۲۵۱۰
 Editor-in-Chief
 Dr. Z. Tamin
 Monthly Magazine of Journalists
 Union of Afghanistan
 معاون: محمد آصف معروف
 تلفون: ۶۲۷۰۲
 سکرترمسئول: ضیاء عبادی
 خطاط: کبیرامیر و محمدنعیم
 نیکزاد
 مترافیک: نورمحمد وروضه
 عکاس: شمیم گل
 تالیف: محمدجمعه، خواجه
 مرزا محمد و زلمی «یوبل»
 همکاران چاپ: محمد ظاهر
 (تغوری)، عبدالله و عبدالله

نمبر حساب بانکی:
 (۴۰۲۳۳) بر (۸)
 د افغانستان بانک
 اداره در ویرایش
 و بهر ایتر مطالب
 دست باز دارد.
 آراه و عقاید در نوشته
 ها به نویسنده -
 گان آنها متعلق
 است.
 مطالب رسیده
 مسترد نمیگردد.

د صفحات (۶۰) (۶۱)
 بناسبت بزرگ اشت از بیست و پنجمین سالروز وفات
 فروغ فرخزاد شاعر همیشه در خاطر مردم تصویرها
 و سرود می از او را میهنند و میخوانند.

۵۶ ص

۲۴ ص

شکست آمدند، ویران کردند



روز نجات ملی اعلام گردید .
سه سال پیش مشون سرخ افغانستان را ترک
گفتند و به اینگونه یک مرحله تاریک در حیات
ملی ما ورق خورد . تجاوز شوروی که سه
سال واندی راد بر گرفت ، از چشم انداز
های مختلف مورد ارزیابیهای گونه گون
قرار دارد

در داخل کشور ، در میان افغانها و در
خارج از آن هنوز گفتگو درباره تراژدی
اشغال افغانستان ادامه دارد . در حالیکه
واقعیت ها افشانشده ، بسیاری ، دلاپل
وانگیزه های اصلی لشکر کشی به کشور مان
نتایج و عواقب آنرا پنهان نگه میدارد .
شاید بتوان با گذشت زمان به هزاران
پرسش بی جواب ، پاسخ یافت . . . به هر
حال اگر ملت افغان ۲۸ اسد رابه مشابه
روز استرداد استقلال کشور گرامی میدارد
و آنرا روز ملی خود تلقی میکند ، یک تاریخ
دیگر در تقویم زنده گی آنها که حیثیت
همان روز ملی را دارد ، نشانی شد :
روز آزادی از تجاوز شوروی

سه سال قبل در روز های آفتاب سی
وسرد ماه دلو که زمستان به پایانش نزدیک
میشد ولی هنوز دامنه های کو هستانهای
افغانستان از برف پوشیده بود ، هزاران
تانک ، ماشینهای محاربه ، مو تر های
نفر بر نظامی از فراز د رهای آمو گذشت .
آخرین سرباز یک جنرال بود ، بسو ریس
گرو موف - قوماندان عمومی ارتش یکصد
و پنجاه هزار نفری شوروی که نه سال پیش

افغانها بروند و رفتند

روز نجات ملی اعلام گردید .
سه سال پیش مشون سرخ افغانستان را ترک
گفتند و به اینگونه یک مرحله تاریک در حیات
ملی ما ورق خورد . تجاوز شوروی که سه
سال واندی راد بر گرفت ، از چشم انداز
های مختلف مورد ارزیابیهای گونه گون
قرار دارد

در داخل کشور ، در میان افغانها و در
خارج از آن هنوز گفتگو درباره تراژدی
اشغال افغانستان ادامه دارد . در حالیکه
واقعیت ها افشانشده ، بسیاری ، دلاپل
وانگیزه های اصلی لشکر کشی به کشور مان
نتایج و عواقب آنرا پنهان نگه میدارد .
شاید بتوان با گذشت زمان به هزاران
پرسش بی جواب ، پاسخ یافت . . . به هر
حال اگر ملت افغان ۲۸ اسد رابه مشابه
روز استرداد استقلال کشور گرامی میدارد
و آنرا روز ملی خود تلقی میکند ، یک تاریخ
دیگر در تقویم زنده گی آنها که حیثیت
همان روز ملی را دارد ، نشانی شد :
روز آزادی از تجاوز شوروی

سه سال قبل در روز های آفتاب سی
وسرد ماه دلو که زمستان به پایانش نزدیک
میشد ولی هنوز دامنه های کو هستانهای
افغانستان از برف پوشیده بود ، هزاران
تانک ، ماشینهای محاربه ، مو تر های
نفر بر نظامی از فراز د رهای آمو گذشت .
آخرین سرباز یک جنرال بود ، بسو ریس
گرو موف - قوماندان عمومی ارتش یکصد
و پنجاه هزار نفری شوروی که نه سال پیش

به افغانستان پیاده شده بود ، گرو موف
در نیمه روز ۲۶ دلو ، سوار بر تانک آخرین
و جب خاک افغانستان را در کناره آمو
ترک گفت و بر فراز پل نزدیک آنسوی سا حل
توقف نمود ، از تانک پیاده شد تا فرزندش
را که به استقبالش آمده بود در آغو تر گیرد .
او این کار را انجام داد ، اما معلوم نیست که
جنرال در همان لحظه به چس می اند -
یشود ، یک شکست پیروزمند انوعی است -
وزی شکست خورد ، چای او و فرزندش
از غرور سخن نمیکند ، ولی تنها نشاطی
را که بازتاب میدا ، در نشاط کس را که
زنده از جنگ به خانه برگشته بود .
جنرال برگشت ، ارتش سرخ افغان -
نستان را ترک نمود ، اما آنچه را آنها
در عقب خود به جا گذاشتند ، و حشمتاک
است : هزاران دهکده ویران شده ،
خانه های لمبیده ، کشتزارهای سوخته ،
راهها و سرکهای تخریب شده ، و جویها -
ران خونهای ریخته شده .

تجاوز و جنگ ، کشور ری کوچک فقیر و عقب ما -
نده راد راستانه ، نابودی قرارداد ، ارقام
ضایعات و اقمیت اندوه افغانستان را در جسمی
کند ، یک میلیون انسان کشته شده ، و میلیون زخم
برداشته و بیامولول گردید ، هفتصد هزار
تن شوهران یا پدرانشان را از دست
دادند ، در حدود شش میلیون تن در
خاک کشور های همسایه آواره شدند ، و دو
میلیون تن در داخل کشور ، خانه و کاشانه
را از دست داد ، به مهاجران داخلی
میدل گردیدند ، ابعاد ویرانیها بیشتر
از این است .

باز هم ارقام سخن میگویند : یک سوم
دهکده های کشور به خاک پیمان شده
است ، دو سوم تمام سرکهای پخته غیر
قابل استفاده گردیده ، بیش از بیست و
شش نوع ماین مرکبار که تعداد آن به
میلیونها میرسد و تا حال دو صد هزار کشته
به جا گذاشته در سراسر کشور فرور شده ،
است ، محصولات زراعتی به شدت کاهش
یافته و حتی تولید دانه حیاتی گندم تا چهل
فیصد پایین آمده ، شبکه های آبیاری -
تخریب شده و اقتصاد منتهی شدیدی آسیب
دیده است .

در کنار اینهمه رنج های انسانی و ویرا -
نیها ، افغانستان صدمات شدید دیگری
را نیز متحمل شده است ، تجاوز و جنگ
تا ریبود جامعه افغانی را از هم پاره کرد ،
صد هزار روشنفکر افغان کشور را ترک گفتند
و این سرزمین فقیر با همه افتخارات خود
به میدان زور آزمایهای گروه های مسلح
مقتدر که در مکتب جنگ آموزش و پرورش یافته
اند ، میدل گردید .

کشوری که خود مجموعه ناهمگونی
از اجتماع ملتها و اقوام مختلف است ،
پس از تجاوز و جنگ زیر شمشیر داموکلس
تشدید خصومت های دردناک سیاسی ،
قومی ، قبیلهای و مذهبی رها شد ، و تا هنوز
که هنوز است شعله های آدم کشی و انتقا -
مجویی از هر گوشه آن زبان می کشد .
مداخله شوروی در افغانستان اگر هم
ترازیدی عظیمی رابه میراث گذاشت ، در همین
لظفا صفحه برگردانید

شکست آوردند و رفتند

آوردند و رفتند

زمان به آنسوی دریای آمونیز آنچی را انتقال داد که زمامداران در روز کرمپلین تصورش را هم نمیتوانستند بکنند.

در جنگ افغانستان ۱۴ هزارافسر شوروی زخم برداشته و پنج این جنگ برای آنها از ۷۰ میلیارد دلار تجاوز کرد. اماممختار از آن برای جامعه بیست و یک که با دورنگه داغتن ازخارج و انگا به بی خبری و خشونت برای سال های طولانی اداره میشد و باز شدن چشمان تقریباً دو میلیون شهروندگوش بیست شوروی بود که در لباس نظامی ستار جنگ افغانستان را در مرحله به مرحله سپری نمودند. آنهاکه امروز به اصطلاح لقب "افغان" را به دست آورده اند و در هرگفت شان به حامل اندیشه ها عادات و گرایشهای مبدل شدند که بعد هاتمامیت دولت آید بر لوزیک شوروی راهب خطر انداخت. جنگ افغانستان در نتیجه شخصی هر تبعه شوروی که وارد این کشور شده بود در مس مقاومت بود و مقاومت دلیرانه یک ملت کوچک در برابر جاه طلبی یک قدرت بزرگ. سربازان جنگید و در افغانستان با خود چیز های خوب و بد زیادی را به زادگاه سوسپالیزم بردند: از فرهنگ دگراندیش تا روحیه متمسزه و جویی و آشوبگری و تااستفاد مخالفیت و به کار گیری اسلحه فقط چند سالی را در برگرفت که با سمت شدن تمه های انضباط کونیهستی همین روحیات ازگرا نه های بالتیک نامرزیهای ارمنستان و آذربایجان و تا اطراف کوهستانهای قفقاز و با سواحل دریای سیاه به پای توپانی مبارزه علیه قدرت مرکزی در ماسکو منهدل شد.

بر علاوه شکست در جنگ افغانستان برای ۶۲ میلیون مسلمان شوروی غاصتاً در جمهوری ها هم مز با افغانستان بسیار همدار دهنده و الهامبخش بود. چرا که دین اسلام در سرزمین افغانها به پرچم بزرگ مبارزه علیه مداخله خارجی و حفظ استقلال و آزادی مبدل گردید. از سوی دیگر فشار بین المللی که شوروی به خاطر افغانستان متقبل شد به برای امپراتوری به شاه یک عامل خرید کننده عمل نمود و اینها همه اگر نه مطابق به عقیده برخی مجاهدین صیب اصلی سقوط امپراتوری شوروی باشد و در واقع به کتابت فروری این امپراتوری و مرکز سوسپالیزم مبدل گردید.

چرا و چگونه زمامداران کرمپلین به اندیشه لشکر کشی به افغانستان افتادند؟

افغانستان که بدون آنهم ساحه نفوذ شوروی بود چرا باید زیر پاشنه های یک هجوم نظامی خرد میشد؟ برای لشکر کشی شوروی به افغانستان هم باید نقشه اصلی ایراکه ماسکو در سر داشت و درک نموده هم تلاش سیاستمداران داخلی را که حضور مستقیم شوروی را ضامن بقای حکومت خود میدانستند و هم ذهنیت یک عدد رویه گرفته قابل ملاحظه افغانها را که زیر تا شیر آمان گرای پر توان عصر فکر مینمودند که شوروی یگانه تکیه گاه مبارزه برای صلح و دموکراسی و ترقی است. افزون بر این عوامل پایگاههایی که جناحهای بی یاور به شوروی در خاک یک کشور دیگر یعنی پاکستان در مبارزه علیه قدرت حاکم متقابل به ماسکو در کابل به وجود آوردند و لیزه براند ام سترا تژیتهای ماسکو انداخت که هر مبارزه غیر خکو دی را وسیله دست امپریالیزم و دشمن تلقی میکردند.

بریتف با "بروخ" معروفش که شاید از مغز متقلب او و گروه همکارش ناشی میشد امر لشکر کشی به افغانستان را صادر نمود. او چی میخواست؟ او میخواست نفوذ کمونیزم را در امتداد سرحد جنوبی افزایش دهد و او میخواست خط و قاپوی جدیدی را در برابر خطر اسلام رادیکال به وجود آورد و بالاخره او میخواست به دروازه های نیم قاره دست یافته و آرزوی تزاران روس را در دسترس به آبهای گرم بر آورده سازد. زمانی یک نویسنده شوروی نوشت که شاید به یک قرن ضرورت باشد تا اسناد طلوع واقعی هجوم به افغانستان افشا گردد و شاید چنین سندی همانا ایجاد یک

جمهوری شانزدهم بود باشد که بسیا رهبا در باره آن سخن گفته اند. برای دسترس به این اهداف شوروی زمان بریتف مناسبات حصنه با رژیمهای افغانی را که به بسیاری از مداخلات شان طی دهه ها مجال داده بود ناکافی تلقی نمود. از نظر آنانی که دست به لشکر کشی به افغانستان زدند و زمان از هر وقت دیگر مساعد تر جلوه مینمود و چون در کابل شرایطی وجود داشت که رهبران رژیم دوست حاضر به دعوت آنها بودند و انقلابیون افغان طبعاً کمک شوروی را نه تجاوز بلکه همبستگی دوستانه تلقی مینمودند. به اینگونه شوروی از موقف رهبران کابل استفاده نمود و از روحیه هزاران تن از اعضای حزب حاکم و حامیان رژیم که هیچگاه در تصور شان یک شوروی متجاوز نیس گنجد و سود برد و بر علاوه همان وقت که دلیل لشکر کشی به افغانستان رسماً مقابله با تجاوز خارجی و انترناسیونالیزم اعلام شد و این فاکت نیز در دست بود که مخالفین مسلح رژیم در پاکستان برای سرنگونی دولت جابجا شده و عملیات مسلحانه برای سرنگونی دولت را آغاز نموده بودند. ظاهراً هم عوامل به اصطلاح منطقی برای لشکر کشی وجود داشت و هم زمینه مساعدی که از فریب معاملات بلند پایه و سر استفاده سیاسی از احساسات یکدمه و وسیع ناشی میشد. اما زمامداران کرمپلین در دست محاسبه ننموده بودند. آنها هم با واقعیت تاریخی افغانستان به مقابله برخاسته بودند و هم عنصر ناسیونالیزم ریشه دار افغانی و توانایی بی خدشه اعتقادات دینی را نادیده گرفتند و هم روحیات جهان را نادیده انگا-



شند. برای رهبری شوروی کافی نبود تا اگر فرصت و حوصله نداشتند به تاریخ هزاران ساله افغانستان مراجعه کنند و حد اقل تاریخ آخرین جنگهای ملت افغان را با امپراتوری کبیر بریتانیا به خاطر بیادورند - آنها حتی در سهای تاریخ معاصر را فراموش نموده بودند و در سهای را که حاکی از آنست که مفهوم تا مین سلطه و قدرت بر پایه قابلیت های مبتلاریستی و زور و خشونت در مواردی بسیار ارزش خود را از دست داده است. آنها باید به خاطر بی آوردند که در دنیای متسدن محاصر جهانگشای های کهنه جاند ارد و خشونت انسانها را صیقلیتر به خشونت میکشاند.

سالهای هشتاد و سالهای بیست قرن جاری نبود که ارتش سرخ مقاومت مسلمانان آسیای میانه را در هم شکست و از آن سالها تاکنون خونهای زیادی در راه دموکراسی و آزادی ریخته شده که نتیجه آن فرو پاشی سیستم مستعمراتی در دنیا است. سوالهای زیادی در برابر ما قرار دارد: سنو لین تجاوز و عوت قواکیها بودند؟ استراتژی اصلی آنها چه بود؟ تجاوز سرانجام به کجا من انجامید؟ با ادا نه تجاوز ملت افغانستان به چی سر نوشتی مواجه میشد؟ ارتش شوروی چی اعمالی را در افغانستان انجام داد؟ نقش نهاد های سیاسی نظامی شوروی در ویرانی و انهدام جامعه شوروی چگونه درک میشود و تمام این عوامل همراه با سایر اشکال مداخلات خارجی چی تا شهرت را به امروز و فردای جامعه ما گذاشته و میگردد؟ بته در صفحه (۵۷)

دل آدم همیشه رازها را دلخواه باز باید دانند



پروستو دقت و وسواس عجیب در رگزینش
تصنیف و شعر داشت. صدای او از احساس
عمیقاً قلبی و درونش حکایه میکرد. پروستو
از استعداد های نایاب موسیقی نابود.

"ناصر طهری"



پروستو رامیتوان از جمله استعداد های
محمول کرد که پیوسته به سوی پیروزی و یا
لنده گی میرفت. او غمناک ساخته بی دانه
شت و این را میخند از آهنگهایش دریافت.

"حبیبه عسکر"



پروستو از دیدگاه من یک پدیده بود.
اصلاً مجموعه یک استعداد سه رله یک
ذوق مبتکر و یک روح مرموز هنری بود. آهنگ
"دل آدم" یگانه یگانه است.

"وحید صابری"





...وقتی خوشبختی
من نیز نیستم...

بازخواست

برگهای از :
دختر چه خاطرات يك دوست

نوشته : سوز الله سپاه سنگه

عقرب - ۱۳۶۸

"بهار من، پرستو شد؛ پرستو کوچ کرد و من که همیشه دلم گواهی های میدادم صدای شکستن را از هر چیز دیگری نشنیدم. به هر آنچه دلم میخواست یا خود شکست و یاد ل مرا میشکستند."

قوس - ۱۳۶۸

گفتند "پرستو کسرت میدهد". همیشه ها وزمه های جمعی، دل تنگ تارا را بر کرده بود. پرده ها هنوز از روی ستیز کنار زده نشده بودند، آواز خفیف کیتار از پشت پرده، مردم را دعوت به - خا موش کرد. شاید کیتار است آدم دلشسته بی بود، که با بویزانی تارهایش مینواخت: "یار نیامد، نیامد، نیامد..." خا عسین کف میزدند و هر بار یکس فریاد میکشیدند: "پرستو... پرستو... من بی اختیار به یاد آنهنگ معروف کوچ پرستو" واو می افتادم. باز دلم گواهی های بد میداد. به ناراحتی ام افزوده شد. پرده ها کنار زده شدند. باشتاب زیاد. پیش از اینکه پرستو روی ستیز بیاید. روی وره بی نوشتم:

میزان - ۱۳۶۸

روزهای دلتنگ فصل برگرزان سر رسید. روزهای تلخ و دلگهر پاییز، روزهای فرو ریختن، رفتن رفتن، مهاجرت و فرار بود. میترسیدم مبادا این صاعقه تا به هنگام برام تعهد و پیوند من و بهار بیفتد و زنده گی هنوز سر و صورت نرفته ام را به خاکستر نشانند.

آنروز بهار به وعده اثر نمی دیر کرد. از دور دست ها آوایی به گوش می رسید. صدا - صدای شکستن بود... و من که چیز شکستی تراز قلب نمی شناسم، دهر هر قدمی که او به سوی من آمد، قلم را زخمی تر می یافتم...

"بهار من آمد. سیای بهارانه او در پاییز بسیار دیدنی بود. ولی آنچه دید - تر میترسید سیای پاییز در چهره او بود... بهار آمد. ولی ایثار نمی آمد، زیرا او برای خدا حاضر آمده بود..."

پادم آمد، روزی به من گفته بود: "هرگز تحمل شنیدن آنهنگ جدایی را ندارم و سوگند میدهمت اگر تو نیزم جدایی داشتی هرگز این راز را به من فاش نساز و بگذار که چسبون زلیخای گمگشته و سرگردان دروادی عشق..."

نمیدانم چی گرمی کرده ای باد ل، سپاهان از من که تا غافل شوم از دل سپاهان سوی تو می آید

اسد - ۱۳۶۸

روزهای دشتوار و سوزان تموز بود و من هر بار باریت "بهار" را می دیدم. او را گرفته تر و امسرد و تراز پیش می یافتم. دلم گواهی های بد میداد. گاهی از سکوت بهم می آید صدای شکستن را می شنیدم و گاهی ز زمه های غم انگیز و زیر لبی کوچ و هجرت را. او خود را زلیخای گمگشته و سرگردان دروادی بی پایان عشق شور انگیز میگفت، اما...

سنبله - ۱۳۶۸

"بهار من همیشه آنهنگهای پرستو بود (شاید اسم به خاطر الفت دیرینه و طبیعتی بهار و پرستو) آن روز در بساط پرستو چیزهای گفت و در آخر برایم خواند: "کاش ما آن دو پرستو بودیم که همه عمر سفر می کردیم از بهاری به بهار دیگر" او میخواست پرستو بی باشد. و من که دلم گواهی های بد میداد، ناگهان به یاد کوچ و سفر پرستو افتادم.

"خانم پرستو! به صفت یک تن از شنونده آن دایمی شما، خواهر میکنم امشب، آهنگ "کوچ پرستو" را اجرا نکنید. شگون بد دارد." با شتاب بیشتر نزدیک سینه شدم، هنوز ناخن را به دست نگذاشته بودم، که کسرت در میان شور و فریاد مردم، با این آهنگ آغاز شد و تلاطم مرا بهبود ساخت:

قصه ما قصه عشق و
قصه مهمانی و کوچ پرستو
قصه یک جستجو بود...
مردم همه کف میزدند - و هیچکس نمی دانست که این برنامه، آخرین کسرت و این شب آخرین شب اقامت و داعیه پرستو خواهد بود. کف نه که به هر چه دل میبستم، یا خود میبکست و یاد لرامه شکستند.

تا آنجا که به یاد دارم، لحظه های عمرم همیشه ثانیه، ثانیه، شبانه بوده اندم. حتی در روزهای بلند آفتابی و شبهای یلدا، این من مانند دو انجام یک گره، در هر دو سوی یک سپیده دم زودگذر و یک طلوع مؤقت به نام "بهار" رها شده امتداد می یافتند.

"بهار" مانند یک شهاب بر من تابید و مانند بارقه یک امید بیدوام ناپدید شد...
پرستو همچنان میخواند، باری در باقم که او آتش دیگری را بر خورم خاطرهای مسی اندازد:

"پارتو سفر دارم، دانه دانه میبارم دانه پراز اعلک است، تخم لاله میکارم"
ای طبعم از سر رو به نمیشود دردم به نمیشود دردم، دردم و دارم، و دل من که بهارانه ابر کرده بود، باز به یاد روزگار از کف رفته اش افتاد.

پس از هجرت بهار، من در سپیده های گو- شه نشینی ام، رنگ خاکستری وزنگاری یک غروب را میدیدم و به دنباله اش شب را... دیگر رنگامه، هر دو رخسار دود و غبار یک شکست کورم میکرد...
همینگونه گذر شده هایم را میگویند... و پرستو بر زخمهایم نمک میپاشید:
هر شب از فراقت خون، گرم گرم گرمین، شبها چون رود جیحون، گرم گرم گرم...
کسی از میانه برخاست، ورهه سی را به دست خانم پرستو داد، گویی ماهی - پشت و رو را خوانده بودیم که به گونه غم انگیزی خاموش شدم، پرستو هم خاموش گشت. شاید اتفاقاً ردناک کدام راز پنهانی بود که او را به گریه انداخته و بعد...



"بگذار که در حشرت دیدار بهرم
در حشرت دیدار تو ای بارموسرم"
هیچکس ندانست که پرستو آن شب چو در میان آخرین کسرتش گریست و بدون اینکه منتظر فرمایش دیگری بماند، ادامه داد:

"عشق آری یک دروغ اس...
یک جنون اس، یک فریب اس
و این راهم هیچکس نفهمید که وقتی اوسوی خواند "عشق یک فسون و فریب و ک دروغ است" آیا راست میگفت؟
اگر شبهای بی بهار امتداد تاریک یک تاریکی بود، من انحنای فراز و نشیب دانه اش بودم، اگر "او" حروف تابید و در هم پیچید یک سیاه مشق بود، من داغ و نشان نقطه و خامه اش بودم...
"بهار" از شهر ما رفته بود ولی از دل من به کجا میتوانست برود؟ هر چند گاه با صد هزار جلوه از برابرم میگفت...

بهبهرانه دلم میشد، پرستو بر این میخواند:
"کی رفته بی زدل که تنانگم تسرا کی بوده بی نهفته که پید اکم ترا با صد هزار جلوه بر من آمدی که من با صد هزار از دیدن منشا کتم تسرا"

دلم میشد، پرستو با این آهنگش...
داغهای دلم برسد، اما شاید او برای داغهای دل خود میخواند...
وقتی نوای دیوانه کنند، گیتار خاموش شده او به آرامی چنین سر کرد:

"دیشب به یاد روی تو تنها گریستم
تنهای بی امید چه شبها گریستم
مردم فریاد میکشیدند، مینوشتند و می شنیدند و پرستو برای هر کدام چیزهایی میخواند و شاید تنها برای کسی میسرود:

"... تو برای دل من
شهر در ریاره بخوان...
خواستم باز به روی ورهه بی بنویسم که آهنگ دلخواه بهار را بخواند:
بی همگان به سر شود، بیتی به سر نمیشود داغ تو دارد این دلم جای دلم نمیشود اما نتوانستم، برای نخستین بار دانستم که خواستن، توانستن نیست، منتظر ماندم و باز به یاد بهار فکر کرده افتادم...
یادم آمد که من سپید ترین تیره گیاهم را فرشر لحظه های شب کرده ام و شب، روشنترین تاریکیها بیشتر را به موجه های تپنده رکهایم داده است، روح من در ساقه"

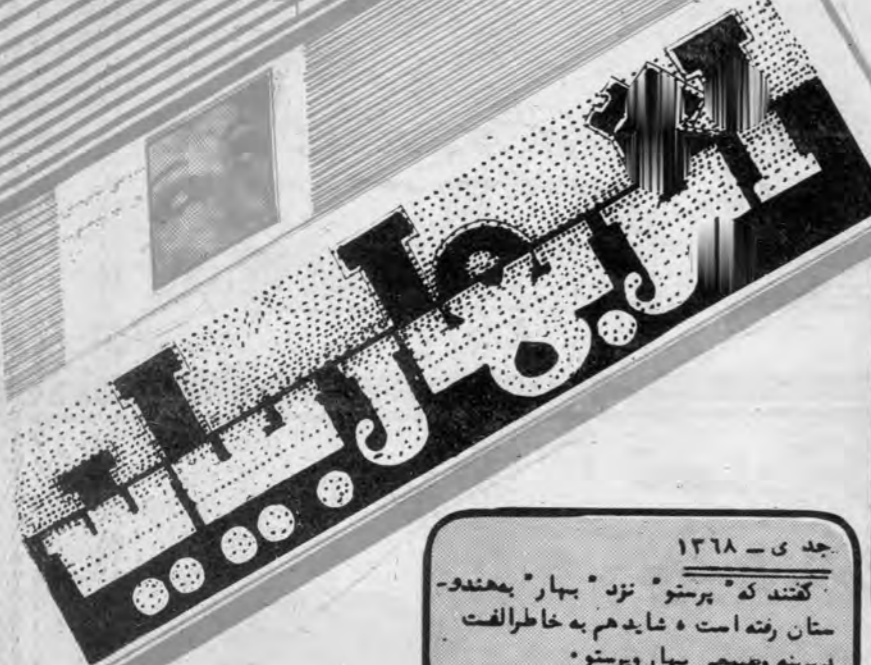
کفتمی واسطه نام باشی
گر گریستم گریستم

سکوت شب بیچید (چون میناتور بیتاب
هیچکجا) و گویا سهای سنگین و مهتاب
شب به سرا پای من افشاندند (چون
قمار بینام غمها)...

و پرستو باز هم خواند:
به فرما نوای جزیره کو چک قلم
اگر سوزم سزا باشد، اگر نالم روا باشد
مسلمانی کجا باشد، که من از تو جدا باشم

آنشب همه در رجز روید خاطرهای خود
باین و بالا میرفتم و کسرت به آخر
لحظات خود نزدیک میشد، پرستو در پایان خواند:
"گفتی در انتظارم
باشی که بر میگردم...
و باز هم کسی چیزی نفهمید، پرستو در میان شور و هلهله بی هانندی از روی سینه پامان آمد و با همه خدا حافظی کرده پرده های دنباره به هم آمدند، آواز خفیف گیتار از پشت پرده مردم را دعوت به خا-
موش میکرد و شاید گیتار است ها آدم دلشکسته بی بود که باین زبانی تارهایش
مینواخت:

"گفتی در انتظارم
باشی که بر میگردم"



جدی - ۱۳۶۸
گفتند که "پرستو" نزد "بهار" میهندو-
ستان رفته است، شاید هم به خاطر اقامت
در پهنه و صمیمی بهار و پرستو.

حمل - ۱۳۶۹
من امسال بی او بهاری ندارم...
بهار - ۱۳۷۰
ای بی بهارها که بهاری نداشتم...
تابستان - ۱۳۷۰

گرمای روزهای تابستان امسال، سوزان
نمست، حرارت مطبوع و گوارایی دارد.
بهار - ۱۳۷۰

روزهای برگریزان است و دلم گواهی
هایی نیت میدهد...
زمستان - ۱۳۷۰

دلم میگوید که بهار بر میگردد، همینکه
برفها آب شوند، بهار من آید.
دوستی از خارج برگشته است و او گفت:
پرستو در آخرین کسرتش در کشور هندوستان
خوانده است:

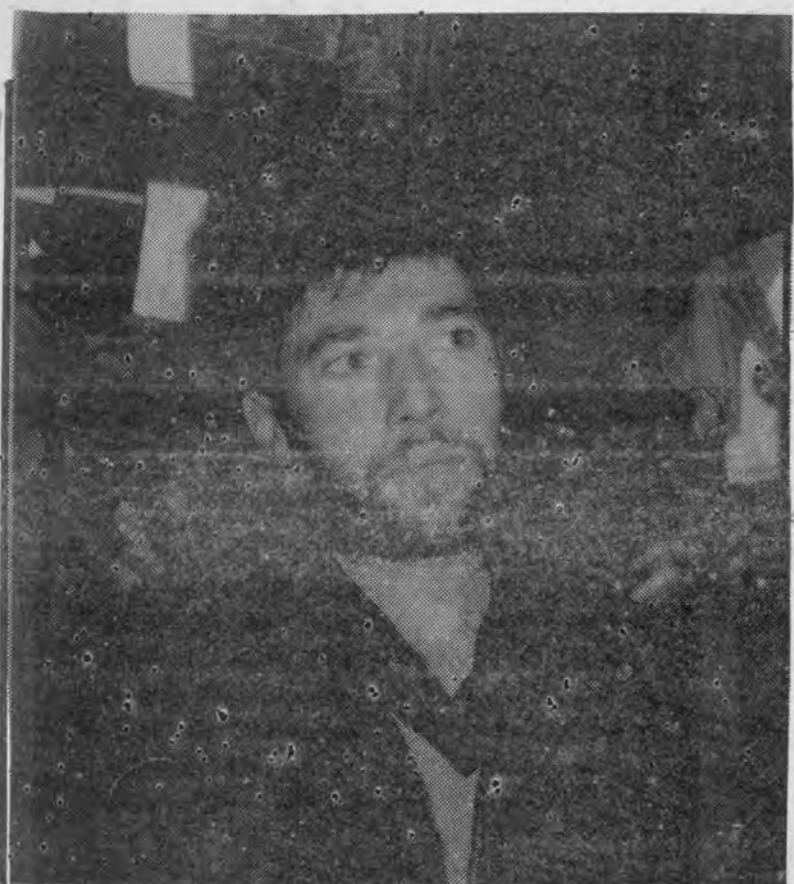
من از دیار شمار بکنم به خانه خوش
نموده مرغ چمن یاد آشنایان خوش
فرب سفره رنگین دیگران نخورد
کسی که کرده قناعت به آب و دانه خوش...
... باور کردم که به زودی پرستو با بهار
باز میگردد، کسی از دور میخواند:

دل را به تو از بهر خدا دادم من
زین رویه دلم لطف صفادادم من
من دل به کسی نداده ام تا امروز
این دل به تو اکنون به رضادادم من



چرا میخواند؟

چنگه برای هر کشور مشکلات
متعدد را برجا میگذارد از جمله
در مسائل فرهنگی نیز تا...
منش برجاست نبود زمانیکه اقتصاد
خانواده ها تضعیف میگردد
ضرورت های تحصیل و علاقه ی
به تحصیل نزد جوانان در سطح
نازل مطرح می شود
اگر بخواهیم به چراها جواب
دهیم باید کتاب بنویسیم
به چند پاسخ در این صفحه
توجه کنید:



به کار رسمی علاقه ندارم

فصل معاهد تراست
فکر کنید اگر ما موبایلم برای من
و فایلم مشکل خواهد بود تا پنا
معاشر دولتی حد اقل زندگی
بخش و زبیر را پیش ببرم و هر روز
انتظار مواد کنونی رنج بکنم

فرهنگ و معازره دارما رکوست
جمهوریست
علاوه ندارم به تحصیلاتم ادامه
بدهم و نه بخاطر معاش یا
یعنی در ادارات دولتی و طبقه
رسمی راه نمی بینم ز سر
خدمت سربازی خوشتر انجام
داده ام فکر میکنم تجارت برایم



اقتصاد ضعیف مانع تحصیل شد

ملیحه تانصاف یازدهم لجه
ایرانا در رس خوانده است
برای هر جوان در دیوار قابل
درک است که بنا بر مشکلات
اقتصادی تحصیلات خود را ادا
نمیداده نتوانسته است به
پاسخ ما با ناراحتی گفت:
بله! اقتصاد ضعیف مرا
و ادانت تا تحصیلاتم رانان تمام
گذاشته در یکی از فروشگاه های
شهر کار کنم

اوس کبابی میم

محمد امان دکبابی شاکرد
لوست می نه خوشبختی
ولسی؟
د توان او امکان ترحد...
لوست و کمر؟ خواس غوارم چسی
د خیلی کورنی لپاره دودی برا
بره کرم

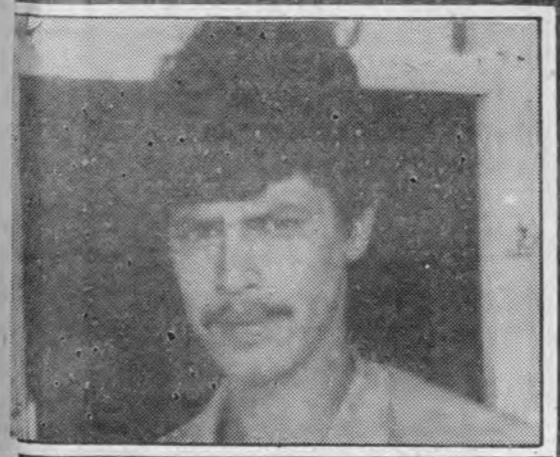


تحصیل پیشتر را دوست ندارم

سلما در فروشگاه بزرگه افغان
کار میکند ظاهرا او دوازده
سال تحصیل را کانی میداند
اما زمانیکه او کار غیر دولتی
را نسبت به تحصیل ترجیح
میدهد معلوم نیست که مشکل
اقتصادی او را با این تصمیم
و داشته یا صرفا عدم علاقه
به ادامه تحصیل

نهمه دکابل پوهنتون د حقو نو
او سیاسی علومو محصله زمنا
خوشبختی چی همیشه زده کشر
و کرم
که چیری ستا سو په خانگه
کی دکار زمینه درته مساعدده
نشی؟
نویه هغه صورت کی به په کورکی
واوسم

همیشه
زد کیمه
کوم



یا پولیتخنیک یا بیرنج فروشی

محمد نادر معلم مکتب اتوسینا
نیکس کابل
فقط ترجیح میدهم در رشته
که تحصیل کرده ام کار کنم و یاد
همین رشته تحصیلات عالی خود
پیش راد در پولیتخنیک پیش می
برم در دفتران بیرنج در روشی راتر
اجیح میدهم



د شاد گل سرگم داندوونک



د کونډی زوی په سر سربال کې که په د یرو نیمگرتیا وو مکت ونه کړو نو ویلا شو چی د سربال سوزه یوه د پام ورسوز ه وه .

ولی په فلم کې یوه مهمه خبره دا وه چی :

د پرسوناز انتخاب د سربال د فیک وو . په تیره بیا بنایسته لو کیشن یاد خای انتخاب د ستاینی وردی چی حتی زموږ په یرو لویو انځورگو په هغسی باندی د تایید او تحسین گوته ایچی ده .

سربال د فضا د جوړښت له لحاظه د ستاینی وردی د مونتاز وراو کمره مین کار هم خپل شایسته درلود .

په دی سربال کې د مرکزی کرکتر انتخاب یعنی " شاد گل " په یو خای اود فیک دی .

شاد گل هغه ساده کلیموال، کله چی ښارته راځی د ښار او کلی تر منځ توپیر وینسی او د خلکو مناسبات هم د هغه سره بېگانه دی . نو شاد گل نشی کولای چی د ښار د منا سباتو سره ځان ته عادت وړ کړی . ځکه په ښار کې هر شی د هغه ته نوی او تازه دی . چی همد ا بېگانگی او پرد پتوب وروستی پېښی رامنځ ته کوی او هر هېڅه په سربال کې یو بېل اړخ لری او دا پېښی په دی ساده کلیموال د احساسی اغېزنی کړی تر هغه چی دی د جنون سر حد ته رسوی .

نو که خپله بی طرفی مومانتلی وی او بی فرضانه قضایوت مو کړی وی نو ویلا شو :

سربال د خپلی نمکرتیا وولسه کبله چی باید د ایرکتر په پام کی نیولی وای د بیلو بملوقضاو تو نو سره مخامخ شو . اوله همدی کبله په مطبوعاتو کی هومره د تبصرو او خبرو اترو وروگرځید .

د کونډی زوی سربال کی د مننون مقصودی لویه هومره مؤفقه او په زړه پوری وه چی وموځوتل د دی موافقی تحیری سره مرکه وکړ او اود دی

د دده د بریالیتوب په هکله څه واورو .

محترم " مقصودی " په ورین تندی ز ما د ورته هر کلی وکړ او په دیره مینه یی ز ما د سوالو نو اوریدو ته خپل چستو والی وښود .

- تا سو په سربال کې د خپنو حواد نو د ایجاد په خاطر د پیری ستونزی په ځان منلسی د بیلگی په توگه د سربال په لومړی برخه کې مو خپل سر خپلی او پیکې مو پر پینسی او هم د دوهسی برخې د حمام په سخته کې ستا سو تمثیل موښیږ ته د پیر عجیب بر پینسی تا سو ویلا شو چی څنگه دی رول ته حاضر شوی ؟

- مننه اجازه را کړی چی دی خواب ته لږه مقدمه ورکړم .

په جرئت سره باید ووايم چی زه اگاهانه د تمثیل نهی ته راغلی يم او اگاهانه په دی برخه کې په تمهیل بوخت يم . که هر هومره و غواړم مطالبه او تحصیل وکړم ښه راته څرگند - پېزی چی د یوه کرکتر لو بول په یوه هنری اثر کې کوم ابعاد لری او کوم مسایل او جهتونه کولای شی د یوه کرکتر په انعکاس کې رول ولری .

دا د یوه تمهیل مشل دنده ده چی د رول په ښه والی کی د خپلو قولو امکاناتو نه کار واخلي ، بی له دی چی نوی او کورنی روابطو ته توجه وکړی . بله دا چی ماد حمام په صحنه کې د صحنی د لاینکلا په خاطر په ځان مې هر څه منلی . خونه غواړم د الاحسان په لیدونکو وکړم ځکه چی سا خپله هنری دنده تر سره کیده .

- نو تاسی غوښتل هلته څه وینئ ؟

- په هغه صحنه کې ما د شاد گل د ژوند د ترازیدی یوه بېلگه په ښکاره توگه ښودلی چی یو کلیموال ځوان چی د تمدن او ښاری ژوند له نعمتونو نه بی برختی دی ، کله چی حمام ته ځی ، نه یواځی دا چی شرمېزی او د نابله ی احساس کوی بلکه لکنه لکه چی نور یسی

د ځان نه تاوه وی پدی یسی نشی تاوه ولای .

په دی صحنه کې لیدونکی د فرم په لحاظ د صحنی کمیدی والی احساسوی ، ولی په عسک کې د وروسته پاتې ټولنی ترازیدی په لږدقت سره لیدلای شی .

په همدی اړوند یوه ورځ د سربال یوه لیدونکی په د سربال احتیاط راته وویل :

مقصودی صاحب (ستا سو ته د حمام په صحنه کې کله چی لکنه د ځانه تاوه وی یوه اشتباه شوی . دغه صحنه نکیده چی ایستلی مو وای ؟

ما ورته وخنډل او مخکی له دی چی خواب ورکړم د صحنی په تشریح او بالاخره د شاد گل د ژوند په څرنگوالی م شروع وکړم .

نود ا بیا هم وایم چی موزته یواځی په دی صحنه کې اشتباه نه ده کړی ، بلکه هنرمندانه او اناهانه مود شاد گل د ژوند ترازیدی دکمیدی ژانسر په چوکات کې په بی ساری توگه تمثیل کړی ، چی پخپل دی کار نه یواځی پېښیانه نه يم ، بلکه وپاړم هم .

- تا سو به د خپنو خبریالانو او منتقدینو لیکنی په مطبوعاتو کی د سربال په هکله لوستی وی .

دغه لیکنی څرنگه ارزښت کوی ؟

- په د پیر معذرت سره باید ووايم چی ځنی غیر مسلکی او غیر فنی کسان د منتقدینو په نامه ځان ته د اجرت ورکړی چی زمونږ سربال ارزښت او نقد کړی چی ماته د پیره عجیبه ده . نو که زه دا حق ځان ته ورکړم چی د منتقدینو او خبریالانو لیکنی ارزښت کوم دابه هم عجیبه وی . خو صمیمانه اعتراف کوم چی زه صاحب نظر نه يم ولی د یوه اکادمیک مثل په توگه باید ووايم چی : د نقد په جوړونکی وصال ایمان لرم . او اصیل نقد ته په درنه سترگه کوم د انکاره خبره ده چی کره کته او د یو هنری اثر تحسین ل ځان ته ځانگړی اصول او مقر

رات لری چی واقعا کران کا ر دی . د ا چی ځنی په اصطلاح منتقدین را جگړی او د نقد په نامه یو څه لیکي او بیا هغه په متبوعاتو کې خپروی او زموږ سربال د خلکو په منځ کې یو غیر هنری او په اصطلاح د خلکو د توهین وسیله معرفی کوی . زه نه یو هېڅ چی اصلا د وی څه غواړی ؟

تا سو ته بهتره معلومه ده چی منتقد دنده لری د هنری اثر قول ابعاد ، پدی او ځنی خواوی ته اړیک او مهم جهات سپو لونه او د پ ایرکتر فوښتی خلکو ته څرگندی کړی . حسی د سنا یو مسئله ده د ایرکست لکناؤ لایت ، پروپوس ، مو - نتاز ، پښکه ، سوند او نور کمپونه روښانه کړی . چی د لکه سو دده د داخله او اضافی موضوع د موضع گیری په صفت دکره کتنی خلائی کار دی او هېڅ یو منتقد دا حق نه لری چی خپله اید یو - لوی د یوه هنری اثر په ارزښت کې خلکو ته څرگند کړی .

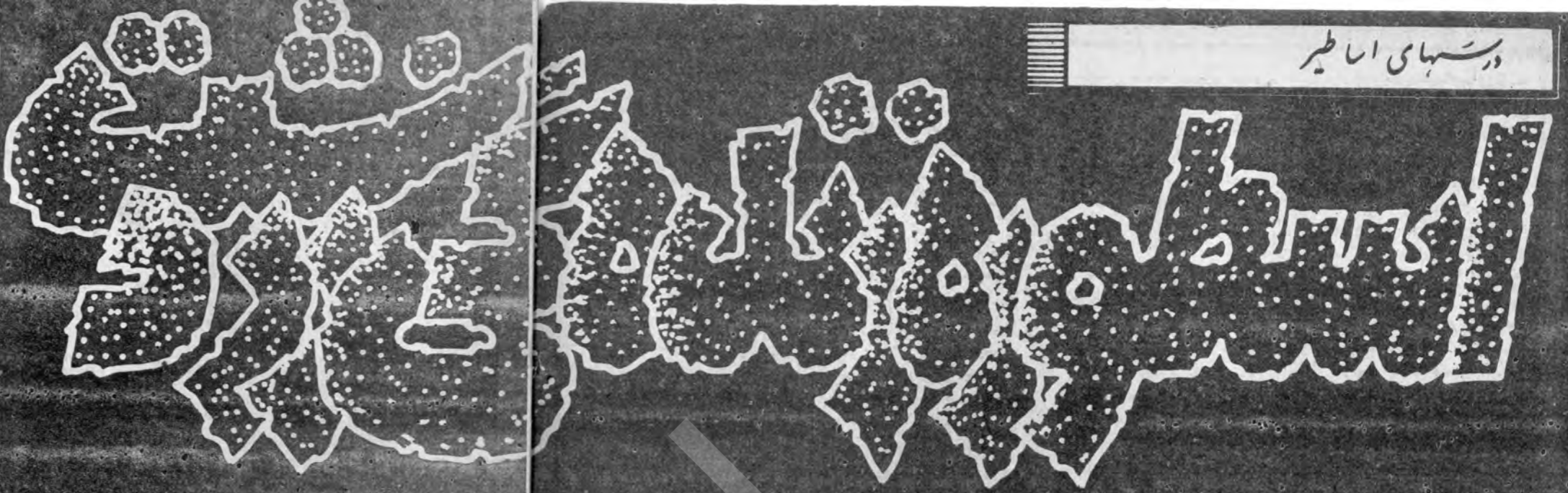
که چېرې داسی وای نو هغه یو ښه تیورین او صاحب نظر وو نه یو ښه منتقد . چی زه دوی ته صمیمانه تو فیق غواړم .

- منون صاحب راځی چی سر دی تر خو خبرو تیورشو وواپسی چی د سربال د شوپنگ په جریان کې تاسی څه " خوازه " اشتباهات کړیدی ؟

- د سربال د شوپنگ په وخت کې زه دوه ځلی شکسته بند ته تللی يم ، یو وار کله چی ځان مې دوش نه را غواړکړ ملا او دواړو پښو مې صدمه ولېده او بل ځلی د وزیر اکبر خان په دفاخانه کې چی د لپو نی اکتی م کاوه په دهلوز کې مې پښه وښویده . د پنی لاس غښه گوته مې ورته .

- ایا نو څه ویل غواړی چی وئ لیکم ؟

- ستاسی نه مننه ، نور څه ویل غواړم .



زردشت حقیقت است یا اسطوره؟ واقعیتی است که هاله اسطوره برگرد آن حلقه زده یا شخصیتی است که از میان افسانه ها سر برکشیده است؟

زنده گی راستین پیامبران همیشه دستخوش این است که افسانه ها به دور آنها هاله ای مقدس به وجود آورند. زمان شکل گیری اینگونه زنده گیناها هالی اسطوره ای و آمیزش حقیقتها با افسانه ها مشخص نیست. گاهی این شکل گیری در همان زمان زنده گی پیامبران آغاز می شود و در سده های بعد گسترش می یابد. و گاهی اسطوره ها چنان جایی باز می کنند که برای برخی پژوهشگران وجود حقیقی تمدادی از این شخصیتها مورد تردید قرار می گیرد. زردشت نیز از این قاعده مستثنی نیست. افزون بر اینکه در مورد او به دلیل قناعت زمانی در دوران واقعی زنده گی اش از دید تاریخ شناسان در نوسانی دوازده قرنی مروج می زند و یمنی کهن ترین زمانی که برای دوران زنده گی او حدس زده اند هجده سده پیش از میلاد بوده است و از سوی دیگر تاریخ نگارانی بانکچه بر محاسباتی زمان او را از سده ششم پیش از میلاد پیش آورده اند. ولی آخرین پژوهشهایی که به داده های زبان شناسی فرهنگی و نژادی آینه می اندازد انجام گرفته است. زمان زنده گی این شخصیت تاریخی را به سده های ده تا دوازده پیش از میلاد می کشاند.

زادگاه زردشت نیز چون تاریخ زنده گی او و بازه دلیل قدمت و بهتراز دیگران دستخوش ضمیر ها و تمبیرهای مختلف گشته است. آذربایجان و کناره دریاچه چیمچه (= اورمیه) افتخار زادگاهی زردشت را بد تها به خود نسبت داده است. اما سرشت زبان اوستا کتاب مقدس زردشت که به گروه زبانهایی شرقی ایران تعلق دارد واتی از واژه های مادی و فارسی باستان در آن نیست و دلایل دیگر محل نشو و نما او را به شرق ایران و دور و دور خوارزم بزرگ کشانده است. و گاهی ده مزدوران در خراسان یا سر بلندی گاهواره اوبه شمار آمده است.

یکمان شمردن ایران و بیج سرزمین اصلی و ابتدایی اقوام آریانا با آذربایجان احتمالاً به زمانی برسی کرد که درین زردشتی در جامعه مغان غرب راه می یابد و این جا معه در دوره ساسانی از اهمیت خاصی برخوردار می گردد و در نتیجه به گونه ای همه مکانهای شرقی آریانا با مکانهای غرب ایران مطابقت داده می شود. زردشت در شخصیت تاریخی اثر به خاندان "سپتمان" تعلق دارد و فرزندان "دو دذو" و "پوروشب" است. از نخستین حالهای زنده گی آموزشهای دینی دیده است و همیشه "دین مرد" به شمار آمده. با مخالفان نبرد کرده و نظریه موافق "گشتاسب" فرمانروایی از ایالت شرو و همسایر او "هوتوس" را به سوی دین مزدیسنانی خود جلب کرده است و به پای او به تبلیغ این آئین پرداخته است. از سه پسر و سه دختر اوست که نام برده می شود و سر انجام بنا بر سنت در هفتاد و هفت ساله گی درسی گذرد و پاکش می شود.

با این توضیحات او انسانی است هر چند والا ولی همچون انسانهایی دیگر در چنین قالب زمینی خواسته خارق العاده پسند و آرمانگرایی خواستاران را در طی سده ها سیراب نمی کند. او برای مریدان نمی تواند فقط "ایمن" باشد. باورها و تخیلهای دور و دراز مردم خوش ذوق این سرزمین برای او زنده گیناها دیگری رقم می زنند و رای زاد و بوم انسانهای دیگر...

بنا به باورهای هند پناش او همچون انسانهایی خوب دیگر و وجودش را سه عنصر تشکیل می دهد: "فر" "فر" "فر" و "جوهرتن".

"فر" یعنی مو هبت ایزدی وجود او که بانور و روشناسی تجلی می یابد. این بخش هستی او جزئی از وجود خود آفریدگار است که از سوی اور مزد به روشنی بی پایان که بالا ترین جایگاه بهشت است می رسد و از آنها به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به سوی آتش

فرود می آید که در کانون خانه ای می سوزد که در آن دم "دو" "دو" ماد زردشت به دنیا می آید. این "فر" و روشناسی در لحظه زادن به اندرون وجود "دو دذو" داخل می شود تا بعد ها که زردشت را به دنیا خواهد آورد. این "فر" راه آن موجود استثنایی که مسموم آفرینش در آسمانها گرفته شده است منتقل کند. فروغ این "فر" "دو دذو" را از ابتدای تولد تاریخی که زردشت را به دنیا آورد نورانی و درخشان خواهد کرد.

"فر" یعنی روح نگاهبانی که هر آدمی دارد و پیش از زایش انسانها هستی از مرگ آدمیان نیز باقی ماند. "فر" زردشت به گونه ای خاص جلوه می کند. امشا سپندان یا جاویدانان مقدس عالم ملکوت برای جای دادن "فر" زردشت به ساقه ای از گیاه مقدس "هوم" می سازند. به بالای مری "فر" زردشت را در درون آن می نهند و آن را بر بالای کوه اساطیری "استوند" که در منابع سنتی کتابهای پهلوی جایگاه آن در آذربایجان فرض شده است می گذارند. سپس ایزدان به دل مرغانی که جوچه هایشان طعمه مار شده اند و دوباره به جفت گیری راغبند می اندازند که به دنبال این "هوم" بروند و آن را به آشیانه خویش بر بالای درخت بکشانند. غرض این "فر" جوچه های این پرنده گان را از آسیب باز می دارد و ضمن آن ساقه "هوم" با آن درخت پیوند می خورد و همیشه سرسبز و تازه سر به آسمان می ساید.

در طی این دوران ماد را آینه زردشت که "فر" او را حمل می کند به بزرگی می شود و دختر جوان شادایی می گردد که به دلیل فروغ و درخشندگی اش مورد رشک و بد گوئی جادوگران ده است. او از دست بدخواهان می گریزد و به راهنمایی ایزدان یا "پورو شسب" جوانی که هم خاندان اوست. در دهکده ای دیگر پیوند زناشویی می بندد. امشا سپندان این جاویدانان مقدس "پورو شسب" را وادار می کنند که به جستجوی ساقه "هوم" همیشه تر و تازه

برود. "پورو شسب" در برابر درخت سر به آسمان کشیده یک آن خود را ه ناتوان می بیند و ولی ایزدان مجزه گر "هوم" را در دسترس او قرار می دهند و "پورو شسب" با انجام دادن اینهای ویژه ای این هوم را برسی دارد و آن را به نزد همسر خود می آورد و به دست او می سپارد تا به هنگام به کار آید.

"جوهرتن" یعنی صورت مادی و جسمی آدمیان در مورد زردشت به گونه ای خاص به هستی در می آید. اوریزد "جوهرتن" او را از سوی خود به باد واز باد به سوی ابر به حرکت در می آورد و سپس آن را به صورت قطرات آب به زمین می فرستد. این قطرات آب باعث ریش و نشو و نما گیاهان و سرسبزی آنها می شود. "پورو شسب" گاو های خود را برای چرابه سوی آن گیاهان می راند و بدینگونه "جوهرتن" زردشت با شیر آن گاو هادری می آید. "دو دذو" شیر این گاو ها را می دوشد. "پورو شسب" شاخه "هوم" را که به "دو" دذو سپرده بود از او باز می ستاند و آن را می ساید و با آن شیر می آمیزد و بدینگونه "فر" زردشت با "جوهرتن" او یکی می شود. "دو دذو" و "پورو شسب" این مجزه مجزه گر را می آشامند و با وجود مخالفتهای سرسختانه دیوان با هم هم آغوشی می کنند و بدین سان "فر" و "جوهرتن" زردشت با "فر"ی که از پیش در وجود "دو دذو" بود یکی می شوند و نطفه زردشت در زهدان ماد رسیده می شود.

دوران بارداری "دو دذو" دوران پرتلاطمی است. دیوان و جادوگران برای نابودی مادر و جنین هند استخوان می شوند. اما در مقابل مقدسان یار پشان می کنند تا سرانجام زمان زایش پیامبر فرا رسد. از سه روز پیش از تولد او دهکده آنان غرق نور است و آنچنان نوری که دشمنان حریق می بیند دارند.

دیوان و جادوگران که دشمنان آیینی زردشت به شمار می آیند از این تولد هر استاکنده ولی زردشت به دنیا می آید. نخستین مجزه پس از تولد او این است که برخلاف دیگر نوزادان به هنگام تولد می خندد.

جادوگران بر بالای سر نوزاد می رسند و سردهسته آنان دست پیش می برد که سرزمین او را بفشارد و نابودش کند. ایزدان دست آن نابکار را بر چلی خشک می کنند و از آن پس او چنان ناتوان است که با آن دست نمی تواند نان به دهان برد.

جادوگران اندیشه پدر زردشت را در گرونی می کنند و بر آن رنگ سیاهی می زنند و او را وادار می کنند که به نابودی فرزند خود رضایت دهد. پس از آن نخست هیزم فراوانی گرد می آورند و زردشت نوزاد را در میان آن می نهند و سپس آتش می افروزند. اما ایزدان چنان می کنند که آتش در هیزم هیزم هانگیزد و آتش او را نسوزاند.

بار دیگر به تحریک سرکرده جادوگران کودک را بر گذرگله گاوان می نهند. اما گاو بزرگی شاخه ای از میان گله گساوان پیش می آید و زردشت نوزاد را در پناه می گیرد و پس از آنکه همه گاوان می گذرند و دیگر خطری نیست او نیز به دنبال گاوان سر از زیر می شود.

بار سوم او را بر گذرگله اسپان که به آبشخور می روند می گذارند و اسپان را می تازانند. اما اسب ستورم زرد گویش پیش از اسپان دیگری می آید. حامی زردشت می شود و

ازمانهای مواد مخدره قاره اروپا با بی ثبات میسازند

قاتل زنان پیر به
حسین ابد
معلوم شد

مجله هفتگی د پرشپنگل
آلمان د ریکی از تازه ترین شماره -
های خود ادعا کرده که سازمان -
های قاچاق مواد مخدر در جنوب
شرق آسیا و آمریکا لاین تلاش
مبورزند تا ثبات سیاسی و اقتصاد -
دی اروپا را ضعیف سازند -
دین گزارش گفته شده که
کارتن های هوروش و کوناکین
د خابرمالی ر با خاطر کشایش
بازارهای جدید خاصه درجا -
معه اروپایی ایجاد می نمایند -
نصف دو صد و پنجاه میلیارد
دالر مفاد حاصله از فروش
مواد مخدر در یک سال در بانکها
شرکت های بیمه و کمپنی های
قرضه دهنده خانه سازی سرمایه
گذاری خواهد شد -
سازمانهای مواد مخدر
جنوب شرق آسیا و آمریکا
لاتین همچنان د شرکت های
هوانوردی و ترانسپورتی بین -
المللی نفوذ خواهند کرد تا
طریق مضمون انتقال مواد مخدر
را تا مین کرده باشند -

نوزادی به وزن طفل سه ماهه

یک طفل که ۶ کیلو وزن و
پنجاه و شش سانتی متر طول
دارد به تاریخ ۱۸ جسدی در
چیلی متولد شده وی مارش
نام دارد -

بلندترین کوه زیلانند جدید کوتاه تر شده است

د انخندان به تاریخ ۲۷ ماه
قوس گفته که کوه کوه که بلند -
ترین کوه در زیلانند جدید می -
باشد د راتر لغزش های سنگین
ده متر کوتاه تر گردیده است -
د ر زمان حاضر بالا شدن د رین
کوه تقریبا غیر ممکن میباشد -
کوه که در هفته گذشته
۳۷۶۴ متر بلندی داشت
اکراه قسمت های پهلوی قسمتی
از قله خود را د راتر لغزش
سنگ و یخ از دست داده است -
با وجود که این کوه بلندی
خود را از دست داده است هنوز
هم یکی از بلندترین کوه های
زیلانند جدید به شمار می رود -

ویروسها باعث فلج سیستم کمپیوتری دفاع هوایی

هفته نامه امریکای یواس
نورزند ورلد رپورت د ریکی از
شماره های اخیر خود گزارش
داد که چند هفته قبل از آغاز
جنگ خلیج دستگاه استخبارات
ایالات متحده آمریکا و نیرو سپا
رابطه شبکه کمپیوتری د فاع هوایی
عراق پخش کرد -
این ویروس سپاهک د سازمان
امنیت ملی آمریکا د ر نزدیکی
ایالت ماریلند انکشاف یافته
بود سیستم کمپیوتری عراق ر افلج
ساخت -

تعداد سقوط طیارات
د ر اتحاد شوروی سابق د طول
سال جاری بطور قابل ملاحظه
افزایش یافته است -
یک ماه مور سازمان کشتیول
ترافیک هوایی شوروی گفت که
از جمله ۱۱۲ سانحه هوایی
د ر شوروی سابق ۳۶ آنرا سقوط
طیارات تشکیل میداد که باعث
هلاکت دو صد و پنجاه و د نفر و
مجروح شدن ۱۸۵ نفر دیگر
گردید -
وی گفت که این رقم نسبت
شده تعدادی از طیارات شوروی
روی که سقوط کرده اند میا -
شد -
د راتر سقوط بیست و سه

از استرالیان از استرالیان



۴۰۰۰۰

بنگله دیشی در زندان های کشورهای خارجی

روز نامه د اینتیک بنگله اخیرا
نوشت که بعضی از چهل هزار
بنگله دیشی د ر بیست کشور
خارجی به اتهام داخل شدن
غیرقانونی به این کشورها
زندانی می باشند -
ازین جمله بیست هزار نفر
د رسپاس مایزیا زندانی
بوده بخاطریک اجازه نامه های
جملی کار و اسپورت هاویزه
های جملی با خود داشتند -

۵۲ هزار دلار در شکم یک قاچاقچیر

ماورین گرنک هند یک
نفر مسافر را که جانب سننپور
عزم سفر داشت هنگامی باز
داشت کرد که می خواست پنجاه
و دو هزار دلار را که در پوقانه
ها جا پجا شده بود روی آنرا
بلمعهده بود به خارج قاچاق
نماید -



اروپایی رهبران خود مرده بیدیری؟

د فرانسو جرمور رئیس فرا -
نسوا میتران او ساعتی دیده و
د سهاره اتونو بچسو
د فتره ر اخی او د کار پسه
جر بیان کی حتی به دی پس
نه گرخی چی یوخل هم له خلی
سهرنی سره به تلفون کی خبری
و کپی ه خو کله کله د یود ووسا -
هو لپاره کتاب پلور نخو ته خلی
او یا هم د رود تپه غاری گرخی
هلموت کول د اریها په رهبر
نوکس د یوه مطالعه کوی او خوب
د بربری گران دی بر عکس
د هالند صدر اعظم اودلف لو -
بیز د اریها د صدر اعظمانسه
په کی لیز خوب کوی او سهاری
د یو وختی له خوبه پا خیزی می
سپز نیم بچس د فتره ر اخی
نخه بی همیشه تری شکایت
کوی چی د بر لیز لیدل کنی
خو که د فو خیمو تهر شو
د اسی یو خسته منخ شسه ر اخی
چی سپی باید خود مرده بیدیری
دا پر خسته له د یو پخوا نخه
هداسی پاتی وه او نه ده
حل هوی که چیزی اتو ساتو
ته اوتها لری او بیبا خلور ساته
نخوب و کپی نو په یقینی سره
باید وویل شی چی تصور مال
نوند به و نه لری ه خود رت
د خوب د وژ لو په خیم اریها
کنی د انگلستان د لا خیمو
د بوهنتون یو پرو فیسور و اسی
هغه خلک چی په لوپو
د ولت مقام نوکی کار کوی
لر خوب لری
د عبدالله ازیر زبانه

خبره وچی له هفتی نخه
بی او سینهزه شنه خوره کوی وه
و اسی چی یوخل د خبره وخت
مارگرت د اسی بیخوبه شکاریده
چی نودی رو له حاله ووخس
هکار اتو بی په هغه وخت
دی ته د خوب زمینه برابره کوه
د اسپانیا صدر اعظم فلیپ
گانسالس له دستانو سره د خوب
اوه بنو نوکی له گرخی و راگر -
محمد و سره د یوه مینه لری دی
د شپه په پای کی ویکس جنسی
او کو باسی سیکار چی دوست بی
فیدل کاسترو ورته رالیمیزی
شکوی و اسی چی په نه کالو
صد ارتکی دی نه دی ناروغه
شوی -
د ایتالیا صدر اعظم وروسته له
دی چی د فرس د وپی و خوری
خاصا ویده کنی او د دی په
برابری د سهار په خلور نیمو جیو
وختی له خوبه پا خیزی او په
پنخو بچو په کار پیل کوی -
د چکواکسیا جمهور رئیس
واسلا و هاول وروسته له نیسی
شپس ویده کنی او صبا بی مخکی
تر لمر راختو له خوبه پا خیزی
شپس خپلی ویناوی لیک کله
کله د شپس هانه و ترور او اختاق
وختی نه ور یاد کنی او هافه
د حکومت پر ضد د مبارزو وختونه
بی په فکر کی گرخی او غواری چی
په کلوپو نوکی له خلکو سره
یو خای و اسی په حقیقت
کی دی له بیخوبی سره سینه
عادت لری دی له یو گا سره
مینه لری او و اسی چی دغه
ورزش له ده سره مرسته کیده -

هلموت کول چی د المان
صدر اعظم دی د خپل خوب
وخت نه محدود وی خو
د انگلستان د پخوانی صدر -
اعظم مرمین مارگرت تاچسر
په هکله د اسی کوم ایراد نشته
مگراوسنی صدر اعظم بی د پخوا
په پرتله د یو بیدیری
اریها بیان په دی عقیده دی
چی په یوه شپه او ورځ کی اته
ساعته خوب د یوه نارمل انسان
لپاره بس دی د خو د ولتسی
رهبران اکراه دغه نورم ته مرا -
عاتوی -
د مثال په توگه د پولیند
جمهور رئیس لینخ والهسا مخکی
تر لمر ختو له خوبه را وینیزی
خود کار په جر بیان کی د لسو
د تیغو لپاره بیدیری او دغه
نیگرتیا له منغه وپی که
چیری لازمه وی تو دغه کار حتی
په ولای می کوی -
د تیر عسوی کال په سرکی
اروپایی مشرانو حتی خلور سا -
عه پرلپس خوب وینکی او علت
بی تم هماغه د خلیج جگرمه
وه کله چی د جگری د جریان
دیوت باید دوی ته ورکړ شوی -
وای او مهغه خو لا د اوه چی د
خلیج سهار د اروپا له نیسی شپس
سره برابر و او د عسرا ق
بجاری هم د سهار په شاوخواکی
کیده د انگلستان صدر ا -
عظم جان ماجر میرمن و اسی
چی د هفتی سیره د خلیج د جگری
په وخت کی د ری ساعته خوب
کاهه -
مارگرت تاچسر په همیشه
شپز ساعته ویده کیده او هدا

به دکتر صاحب اگر اجازه و
 لظرف به شما بفرستیم
 بابت آن از سر من و سگ
 سین (مردت انبساط را به
 پارتی و من ها) این غلط
 خانه مسیحتی که نفس را -
 به نام -
 - عوامی مکتوبه عشق و
 با برخی از سگ لیس که بر آن
 و انگار تصحیح کردن و گفته
 با بعد و بیشتر گفتوگو
 انجام دهد

و با وجود این می جوی
 می خواهم در این کتاب
 مدافع میوه می که خنگه
 تیر تیر تو تیر تو سرگوش
 دنیا کجاست تو به رو -
 خن که می راه وید می در -
 به زان می می به می وید
 تی از همه می می تی تی
 می می
 به می می می می می می
 می می می می می می می
 می می می می می می می
 می می می می می می می
 می می می می می می می



به لطفاً خود را معرفی
 کرده و یکی را جمع به زنی شدن
 آن بگویم
 - نام: محمد الفتاح و در هفتاد
 بودیم صاحب ۰۰۰ شش هفت
 با دو پسر و سه دختر هستیم همراهِ
 بزرگ هم می چاشت بود
 هست که پای خود را بر بیست
 فشار دادم و انفلاقی شد - زمین
 ترقید صاحب عالم عالم در
 گرفت صاحب ده خون خورد
 شد زدم ده چوبی در نه به
 ۰۰۰ اول خیال کردیم که
 کرد و شک و درد به چسبای
 باز شد اما - دختن به هوش
 آمدیم - دکتر صاحبی حد اکتی
 مان خوب شد گفتن اینکه
 کابل است - و توده شفاخانه
 استن ۰۰۰ صاحب او و غت
 فامیلم که هم از چشم گرفته بود
 هم یک پای ما مردم قطع شده

نور ما بچه خیل تو بند
 کپی ما بچه خیل تو بند
 نای سر کید لید اود عندی دنیا
 به او کی
 به و خنسی و به که و به و به
 - دامن اجود لوی و دستکی
 می مانه وند زکی و او شده
 می می زکی او شده
 منوی و و و و و

نوشت: داود سیاوش

باکشترازان مابین چی کنیم ی

عوض مکتب و کود کستان راهی
 کورستان ها شوند و این ترا -
 زیدی قرن ما است
 - این حال قرن را لایا همه
 خون هائیکه از جنگه های اول
 دوم و سایر منازعات مد هشت
 جهانی و منطقی بردمانش
 ریخته اند در برابر آتش خا -
 نمانسوز این جنگه شعله افروز
 و خون گسترده مرگ و خون
 همه کس سوز آن گنگ و لال ما -
 نده است - زیرا این قرن ترا -
 زیدی بار و خونخوار و مصعبت -
 کار خوب میدانند که اگر در جنگه
 اول جهانی از مجموع شصت
 و هفت میلیون و چهار صد و هفده
 لطفاً صفحه برگردانید

ما بین میکارند تا مگر به عو ص بر -
 داشت حاصلات گندم و جو -
 جواری از زمین پرور دگار زمین
 گرسنه نهال های قامت جوانان
 را به عنوان لقمه چرب ببلعد
 و خونشان را بیکد
 بخلاوه اگر در هر کجایی
 دنیا از قلم و کتاب و سامان
 بازی به عنوان وسایل تربیت
 سالم و مصروفیت مفید کو دکان
 استفاده به عمل می آید در
 این جا بر خلاف همه نوبم های
 قبول شده جهانی به دستور
 دلانان مرگ شکل ظاهری این
 اشیاء وسیله فریب کودگانست
 که با به دست گرفتن آنان پی

باکشترا

جنگه افغانستان یکی از
 و حشمتناکترین تابلوهای جنگی
 قرن حاضر میباشد زیرا اگر در
 هر جنگی سایه روشن و خط
 مشخص دست دشمن و از
 خود و میگاه از هم جداست
 در این جنگه این مرز و حد و د
 متاه سفانه فوق العاده بقدا -
 خل و لایتنجاست و باز بدتر از
 آن اگر در تمام گوشه و کنار دنیا
 مردم اصطلاح زرع را در زراعت
 به مفهوم پذیرفتنات مفید در
 زمین خدا درک میکنند این جا
 اصطلاح برداشت مشهور از
 مزارع زمین هاست که در آن
 یا ما بین میکارند و پاکو کنار
 و سخن رسیده کی کرد

و دشمن نفاس را بر آتش بند -
 که این رویا های پراز بهانه
 تمهید خانه براند از ویران کننده
 بی دارند و بر هیچ آفریده می
 بر هیچ موجود صیدیده بی و بر -
 هیچ دیده و نادیده بی رحم
 نمی آورند
 مابین های کاشته شده
 افزون بر آنچه که تاکنون
 "نمر" داده اند یک پرا -
 بلم وسیع و نهایت چشمگیری را
 در امر بازگشت و برگشت مها -
 حریف و مسافرین و تشکیل میدهند
 ادارات و کمیونتهای
 آموزش و آگاهی جهت تطهیر
 خنثی سازی و باز شناسی مابین
 ها با تمام تلاش شان مصروف
 کاراند اما آنچنانکه حقایق
 گواه است ابعاد جایی
 و سر سام آور قضیه پیچیده تر
 از آنست که بتوان آنرا با تیلین
 و سخن رسیده کی کرد

هیولای آتش خشم خفته در خاک

و جیب و جیب گروگان ثقل
 گامهای فرزندانش گذاشته
 است تا انتقام گشده طبیعت
 را از طبیعت گشده آد پیکر
 کافیت صدای قدمی و خواب
 افسونی و افسونی بسته های
 باوش هیولای خفته در دل
 خاک را آشفته سازد و انگهی
 پاره های تن زمین به هوا فر -
 ستاده شود و با هر آنچه که
 بر روی آن است
 اگر این گستره های گنگه
 ساختها - کشترا مابین ها -
 زبان میداشته از دور دستها
 از ناکجاها از کمترین گوشه
 ها فرزند ان خویش را مادرانه
 همدارم دادند تا ماد اویسا -
 های منفجره مابین ها دست
 و سخن رسیده کی کرد

میگویند همان تکه جایی
 زمین میسوزد که آتش پسران
 روشن است بود زمین ما
 ضمیر خاکها - به گونه رفتار
 و لرزاننده بی میسوزد به خا -
 طر اینکه آتش وید تراز آن
 مقلد آتش و پارتی را در دل
 زمین کاشته اند که میسوزد
 و میسوزاند
 در صورت التهاب خریده ها
 بسته های سوزنکند پیسده
 دینامیت آد مکنس قلب زمین تدار
 کشور را به گونه دهشتیاری می
 آزارد
 اینجا گستره گنگه ساخت
 های مادر وطن - ساختهای
 فرسوده و محاصره شده با
 مابین - همه همش شانرا



این تصویر مربوط به...
 ...
 ...

شیرونه

شیرونه
 که چیری به رشتا سو هم زمین
 خاوره کی دهرش ملبونه ماینه
 اینودل شوی بی به تا غ
 سو باید وویل شی چی ددی
 وطن هر یو اوسیدونکی مدو
 ماینه هر سیزی او داخیرد پیری
 له ترا زیدی شخه بل شی ندی
 یوای دگد هار به ولایت کی
 دارا سونوپه حواله به سو -
 ستوپو یادو کالو نو کی دده
 بناره او سوونوسو سو سو
 شخه بنعلس زو ته انسانان
 زخی ما وزل شوی دی
 متعدداتو چی بو سلوخلو
 اتیا ملبونه او بو سلوخلو
 بنست زو دالره چی دمایونو
 دباکو لو لباره بی وده کپی و

هزارتن یونفورم پوش و ستاره
 بردوش که راهی میدان های
 جنگ شدند سی و هفت میلیون
 تن شان بر نکشت و بازه رجنکه
 عموس دوم از یکصد و سه میلیون
 و هشت صد و چهل و شش هزار
 انوروسر بازی که به فرمان و جبر
 فاشم این مولود حرامزاده
 و شاید قرن بیست به جبهات
 رفتند چهل و یک میلیون تن
 آنان با کفن و بی کفن راهی
 سرزمین ملک الموت شدند
 این تلفات هر چند بزرگ ولسی
 در مقیاس کره زمین و کمیت
 نفوس همه دنیا بود .
 در حالیکه اینجاد افغان -
 نستان مسا له طور دیگرست
 از یک کشور بر طبق آمار رسمی
 هفده میلیون که در شتر صد
 و پنجاه و دو هزار کیلومتر مربع
 زنده گی دارند در جنگی که
 به اشاره بیروت ابر قدرت ها به
 میدان کشانده شدند به گفته
 آقای بهمن سوبان " دو میلیون
 انسان هلاک و شتر میلیون
 آواره ایران و پاکستان و دو -
 میلیون آواره از خانه و کاشانه
 هزاران در هزارتیم " و علاوه
 بر آن " دو میلیون به قتل ده -
 مایون و به قول دیگر سی میلیون
 ماین " در چمن ها و دامن
 ها و کوه ها و سرکهای ایسن
 وطن " زرع " شده است .
 کاشتند نادر زمین خدا به
 جای گندم ها ماین ها برو بند
 کاشتند تا مگر تخم اولاد افغان
 را از روی زمین برو بند ، اجاره
 کاری و کربو داری زمین هاد ر -
 " مزارع " ماین باعث شد تا به
 قول منابع سازمان ملل " کشا -
 ویزی در میزده سال اخیر
 به چهل در صد سطح اولمه
 خود " برسد و مردم عموس
 گندم علی العجاله یا خشخاش
 بخورند و با ماین و در پایان کار
 اگر کسی تصادفا زنده باقی ماند
 و زمین از خوردن آدم سورشند
 صبر نمایند آنگاه واللہ
 خیر الرازقین و اما زمین که ما -
 ندنی نیست و نیست دهن باز ندره
 تنها در ولایت کند هاربه کزا -
 رش روزنامه زود یچه سائونک
 " در سال ۹۱ - ۱۹۹۰ از
 مجموع نفوس هفت صد و پنجاه



بغداد جنگ

هزار نفری این شهر پانسزده
 هزار انسان را ماین خورده
 و بیست و پنج هزار انسان را
 زخمی نموده است .
 د بازار دل آزار زنده گی
 رقتبار افغان ها که شمالا به
 کرنگی ، جنوبا به آواره گی
 و تنگدستی و شرقا و غربا
 به مرگ ونستی محد و دگر دیده
 ازان ترین متاع و کالایسنر
 کوشت انسان است و در سر -
 زمین محنوم به احتضار و فرقی
 در کشتار افغان ها رنگزار ها
 تشنه جان به لب رسیده خوب
 نند و عطش و صف ناپذیر شان
 را از شتر عد مولیارد سی سو
 خونی فرو مینشانند که از وجود
 دو میلیون افغان و آن هم از
 هریک سه هزار سی سی چوش
 کرده اند . در این وطن اکنون
 از پائین ماین از بالا قحطی
 از چپ مهاجرت و از راست
 د هشت جنگ هر لحظه مردم
 را به نستی تهدید میکند و
 دهقان در مزرعه ، معلم در
 مدرسه ، مهاجر در بویراهه
 کوچی د غلغچه و مامور رکوشه
 دفتر در این هراس اند که کدام



هزار افغان درین هراس است که کدام لحظه زهرا -
 صدای ناله هنگام انفجار بشنود

ز خورد آدمی زمین سیر نشد...

لحظه از زیر پای شان صدای نایب هنگام انفجار بلند میشود شاید این واقعیت از وحشت انگیزترین مناسع جنگی دنیا باشد که پیر و جوان و خورد و کلان یک ملت از بام تا شام باهمد با گامهای شمرده راهروند چون در هر حوب سنگست ماینی باشد که انفجارش آنان را از دارالفنا راهی دارالبقا سازد.

رادیو ها گزارش دادند که سازمان ملل دو پروگرام رایبه - خاطر پراپلم ماین در افغانستان روی دست گرفته است.

یکی پروگرام (MIP) یا برنامه آگاهی از ماین ها که برای افغان های مهاجر در ممالک همجوار ایران و پاکستان در میان مهاجرین به پیش برده میشود و دیگری پروگرام (MCP) یا برنامه تطهیر ماین ها که در اراضی زراعتی و مناطق مسکونی

افغانستان رویدست میباشد شاید خوشایندترین حرف برنامه های خبری سال ۱۹۹۱ برای هرافغان همین بوده با - شد ولی اگر سرزده کان خانه ملل علاوه بر اجرات روی کاغذ یک برده هزارم دلگوزی را که در حق گروگانان امریکایی در صورت و یایک برصد هزارم توجه یی راه به موموع خلوص داشتند ، به حال افغانستان روا میداشتند شاید در سال ۱۹۹۲ پراپلمی به نام مساهله افغانستان در پیشانی اخبار هیچ نشریه جهان وجود نمیدا - شد . اما هنوز هم سر وقت است و میتوان امیدوار بود که اگر کشورهای فرانسه ، ایتالیا ، زیلاند جدید ، ناری ، پا - کستان ، ترکیه ، بریتانیا و نزر - کتر از همه ایالات متحده به سه قول شرفی که در کار تطهیر

اراضی از وجود ماین ها و مهمات منفلق نائنده داده اند وفادار بمانند و اگر سازمان یونیکا و موسسه هلوترست انگلستان برطبق برنامه دو طرف شاهراه سالنک و شهرهای پروان ، بغلان ، سنگان و بلخ را از وجود ماین ها کاملاً پاک سازند چنین کاری در واقع همان جرعه آب حیات است که به گلوی ملت ریخته میشود ولی اگر خدا نخواست این تعهد ها و پروتوکولها به همان جابکشد که متعهدین از مجموع یکصد و هشتاد چهار میلیون و یکصد و چهل و هشت هزار دالر که به مصارف تطهیر ماین ها وعده کردند تا ماه جولای ۱۹۹۱ فقط مبلغ سه صد هشتاد و هشت هزار و سه صد و چهل دالر برداختند چه بهتر که چنین پروگرام ها و پروتوکول ها هیچ عقد نشوند . فراموش نکنید که لکه های خون ملتی که برای هفده میلیون نفوس مایمون ماین یعنی برای هرافغان اند کی کمتر از دو وسیله مرگ کار

گذاری شده دانه های عرق نیستند که بتوان بادستمال آن را پاک کرد ، اینجاست که هستند زخم های التیام ناپدیری ناسور و ورم کرده این معیوبین از زخم بی قراره معلولین داغدار ، یتیمان پدر مرد ، بی عکسار و بیوه زنان سیه و پر شو و ماتم داراند که ضجه شان به افلاک رسیده و شمارا به صفت مسببین این جنایت از آسمان خراش های نو یارن تاوا شنکن و پارس لندن و منو ویتن و اسلام - آباد مخاطب فرار داده میگویند : بیهنسند در پو تر هیچ مایسن نوشته نه شده (Made in Afghanistan) شما ها به دست خود ما ویا به دست خودتان هر چه کردید ، کردید و حالا هم ولو در آخر کار هرافد ام خهر - اندیشانه که میتوانست با پو تانسول و مجتمع نظامی تخنیک تان انجام دهید شما میتوانستید بشتابید



برای هفده میلیون افغان مس مایمون ماین کشت شده

در پو تر هیچ ماین نوشته نشده (Made in Afghanistan)

هس خوبه د کلي حجره هميشه لسه
 لخوانانو څخه ډکه وه خو داشبه په حجره
 کې د پښې اېښو د لوبو ځای لځکه نه وه چې
 نصر او اکا ورسره د پورې داسې کيسې کولو
 وده کړې وه چې د کلي وړواوخوانانو
 ورسره زياته مينه درلوده.

هغه چې تيره شپه خپله کيسه پای ته
 ورسوله نو وده يې وکړه چې که ژوند و سبا
 شپه به درته د "سايبو لهونسي" کيسه
 کوم. "سايبو" يوه زړه ښځه وه. هغه
 په ټول عمر په کوڅوکې سرگردانه وه. د
 هر چا د روازه به يې ټکوله. د کور خلکو
 به چې د پورې مورت راوکښله نو "لهونسي"
 به سرکښته کړ او په مخ به يې قتي قتي
 اوښکې را روانې شوې بېبايه يې ضد.
 کړه او دمنډې سره به يې دخولې نه ووتل
 چې: "اسلمه... چيري وړک شوي -
 اسلمه" دابه يې ووتل او په سوو ساندو
 به يې لاس پورې کړ.

دکلي دخلکو سره داسو دا وه چې دا
 اسلمه څوک دی چې دلپونې ورسره د پوره
 مينه ده. دا څنگه بشر دی چې دلپونې
 زړه يې د دنيا له نعمتو نو اوراز راز خوندي
 ونوځه مړې کېدی هڅورک څښاک ور نه
 پاتی دی. په هر کور هره کوڅه هر
 بازار اوهرکلی کې اسلمه لټوي.

لهونسي به چې کله کله په کوم ځای کې
 بهر خلک راټول ولیدل نو خان به يې
 ورساوه او هرچاته به يې او تر او ترکتل
 خوچې په چا به يې د زړه سوډ ونه شو او
 ارمانی سترگې به يې دهغه چا په ليدلو
 چې ده غوښته خوږی نه شوی. بېبايه
 يې په مخ داوښکيو باران جوړ شو او په
 شلېدلې گريوان به يې کښته بهېدلې
 او په منډو به شوه. په منډو منډو کې به
 يې په چغمو د "اسلمه... اسلمه"
 نازې وهلې.

د هغسې هرې چغسې زړونه زغسې
 کول او هر ما يوس نظر يې د سترگو
 خاوندانو په سترگو کې داوښکيو
 جوړول. دې اسلمه غوښته په خپل غوږ
 او بې وسه نظر يې دهرې ټولنې او هرې
 کوڅې او بازارنه داسلمه پوښتنه کوله
 هڅورک په دی نه و "خبر چې اسلمه څوک
 دی."

"سايبو" داسلمه فرای او بېلتون لېو-
 نی کړې وه. د هغسې په زړه داوړ سترگو
 پرتې وی و خو هڅورک يې د زړه په حال نه
 وه خبره څنگه چې د زړو نوراز يو الله ته
 معلوم دی او بل څوک په دی نامه زړو نسو
 ته لار نه شي پيدا کولی.

عادت و چې په کيسه کيسه کې به يې څه
 زېند او نصيحت خبرې هم کولې او او-
 به دنگو به ترې خوند و نه اخستل ه خو
 عجيبه لا دا وه چې د هرې کيسې تراژي -
 پدی برخې ته به را ورسېد نو رنگه به يې
 تک زهر و تښتېد ه لېجه به يې واوښتله



نصرو اکا د پورې عمر سپرې وه هغه په
 خپل ژوند کې پورې سپرې او تودې ليدلې
 وې. د پورې او پورې پورې تهر شوي
 وو او ژوند يې له پورې افسانو کيسو او نکلونو
 سره اشنا و. هغه ته به هميشه دکلسي
 او ولس لخوانان او ماشومان راټول وو او
 ده به ورته خوږې کيسې او داسې نکلونه
 کول چې د سپرې په پوره تند وړېانېدې
 ماتېدل. هغه به چې هره کيسه کولسه
 نو دکيسې نه به يې ترمنځ يو سوډ او سوډ-
 وو نکې او مجلس وگېښ او خبره به يې
 داسې پيل کړه:

"هی هی دنيا... رښتيا هم چسې
 ژوند يو خوب دی او په خوب کې سپرې هر
 څه وي حتی چې کله کله پېرېشان او اند
 پښو پورې مخه کړې انسان له داسې چارو
 سره مخامخ شي چې پښې نا شونې وي او
 د عقل زور پرې نه رسېږي. په دی ډول
 د ژوند د لويې حادثې پراخه لمنه لسه
 رنگارنگه شيانو څخه ډکه ده."

نصرو اکا چې په خپرو خبرو کې دی
 لځای ته را ورسېد نو د سوډ او سېلې سره
 به يې گډ ووتل:

"د قام لخوانانو د ملک په درد دواښ...
 څه به مو سر خوږ زم دنيا ده تهر پزې په
 موز خو تهر د هغو تاسې ورته متوجه اوس
 چې هسې او چټې دربانې تيره نه شي
 چې دابه يې ووتل نو بېبايه يې غاړه تازه
 کړه او په کيسه به يې پيل وکړه دهغه دا

مري به يې ډېده شوه. ستونز به يې را-
 ډک شو او ورسره ور سره به يې په مخ
 غږې غږې اوښکې را روانې شوي او په
 سپينه زير به يې د شلېدلې گريوان لور ته
 جاري شوي او چې خپل زړه به يې ښه
 تش کړه بېبايه يې غاړه تازه کړه او په
 ډوډو به يې لاسو ته کېښودل او شروع
 به يې وکړه چې:

"نو د قام لخوانانو د وطن په در د
 دواښ دنيا تيره ده او په انسان با-
 ندی هر حال راځي..."

سپرې به چې دنصرو اکا داحال ولیدل
 نو ضرور به دا فکر ورته پيدا کېده چسې
 هرډرود نصرو اکا په زړه کې څه شته
 او څه داسې ناهوالې پورې تهرې شوي
 دی پښې ياد يې په هر وخت کې دده
 زړه زغسې کوي. خو هڅورک په دی نه
 و. بريالی شوي چې ددی سپين زيری -
 بېبايه څخه دده دسوی او زغسې زړه حال
 وپوښتي. ځکه چې دهغه هره کيسه
 د سره خوږه وچې اوږد وټکې يې دده
 له زړه څخه پښې يې پروا کړې وو.

هغه زېږدله او سوزېدله خو د کلسی ماشومانو به په تېزو او لوټو و شتهله. هغه د چا مادې مرستې ته اړه نه وه ځو په هغه څه کې چارو سره مرسته نه شوه کولی کوم چې دې په کې دهرې د رڼا زوی او هر دیوال ته مرسته غوښته ه ځکه چې دا دیوال زه او یوازې د لهنوی په زړه کې پروت و.

دکلی وروڅو د "سایو لهنوی" داحال لیدلی و او دی ته ټول هیله من وو چې د لهنوی د کلسی نه ځان خبر کړی. حجره ښه کرېمه وه او د چلم لو کلسی فضا د اسی ډکه کړې وه چې سترگی په سترگو نه لیدل کېدی مښن قدرته پورته کېد مټول غوږونه د نصر واکا کلسی ته انتظار و وه ځو نصر واکا سر په زنگکو وړ دننه کړی و اوه بېله دناکې وړک و. آخر د یوه زړه تنگی زړه وپس سید اود حجری خاموشه فضا یې وکړنکوله چې:

"نصرواکا! ښه هغه د "سایو لهنوی" کیسه څنگه شوه."
د دې آواز سره یو شور جوړ شو او نا ستو کسانو خولې بیرته کړې چې:

"رښتیا وایې نصر واکا شپه ډیره ووتله هغه کیسه څنگه شوه."
نصرواکا لکه چې سړی له خوبه را وپنځ شې سرله زنگو را پورته کړ او تر او تر یې یو خولې خوا وکېل او ورسره جوخت یې یو سوړاوسپلی په حجره کې د چلم له لوگيو سره ملگری کړه نصرا یې دنغری په زاړه کې توکېل اواپری یې پرې راواړه ولی ه زاړه یې تازه کړه ه دیوال ته پسې تکیه ووهله او په دی ډول یې په کیسه پیل وکړ.

"ښه ماناسی ته بهکاه شپه وپلې و چې سبا شپه به که خبروی د "سایو" کیسه درته کوم."

"د قام ځوانانو د وطن په درد دواشی سایو لهنوی نه ده هغی ته د لېو نتوب نسبت کول دانسانیت سره جفا ده. هغه به لهنوی وي خو د هغی لېو نتوب د دنیا له مادې لهنویا نو څخه ډیر توپیر لری هغه لهنوی ده خود هغی لېو نتوب یو پاک او شپېڅلی ځانته راکاږی. هغه د دنیا یې رحمو لېو نانو د نامله لهنوتوب او ناخواله لاسه لهنوی ده. د هغی لاسه لېو نتوب څخه دې د ز پاتو ماده هر ستو هوشیاری قربان شی."

د هغی د لېو نوو سترگوله یې وسواوښکو څخه دې هغه سترگی څارشی کو سې چې دې سواوښکو ته په عادی نظر گوری او د څوارنو څواری او ښکلی ورته ارزانه ښکاري."

نصرواکا په ډیره جدی لهجه په خبرو لکيا و او څښی څښی اوځکی یې په مخ را روانی وی. هغه ژول او د ځوریدلی زړه په یاد یې خپل زړه تشاوه.
هغه چې کوم وخت ښه وژول نو بیا یې زاړه تازه کړه او ویې وېل:

"بچیانو!
سایو لهنوی نه ده هغه ډیره درې درې کورنی خو را و لورده اود ډیره زړت په کور کې په ډیره ناز لوبه شوی ده. هغه په داسی کور کې را پورته شوی ده چې ډیره و خلکو یې نوکری کوله او ز پاتو خلکو یې تالسی څڼلی دی او ډیره یې په مخ کې زغمیدلی دی. د هغی په همدی گریبان چسپ اوس په کې روضه رښکې نه ښکاري د سړو زړو املیو نه پراوه وو اوه دی لاسه یې چې اوس په کې یوه پیسه نه غو ته کېږی د سړو پا ولی ټک وهل شوی وې."

د ا پورته شولې ه ودان کوپونه او سوسو ری ځمکی چې گوری دا د سایو مال دی خو سایو دی ټولو ځمکو او کورو ته شا کړی ده. په مال او شتو یې نور مزی او چرچس کوی او دغه خواره په خپلی ورکې پس په لارو او کوڅو کې سرگردانه ده.

— بچیانو!
څه به مو سرگرمم. سایو دا کبرخان ښځه ده. اکبر خان دی خدای و بچسې په خپل وخت کې ډیره ناخو سړی و. هغه توره او مېړانه به هیڅکله زمانه هېره نشی. د قام ځوانانو د وطن په درد دواشی ه د اکبر خان په شان مېړه ځوان بیا په دی کلې کې نه دی تیر شوی. مور دی کښنی او همداسی زوی دی و زېږوی و د میدان زمزی و ډیره او حجره به یې مدام لاسه مېلمنو څخه هکه وه. هیڅوک یې له دره بېنوانه شو تللی.

خو بچیانو! هغه د چا خبره چسپ "مرد همیشه د نامرد له لاسه مېړی" اکبر خان هم په توره شپه کې چې په خپل زړه خو ب ویده و د خپلو تر بورانو له لاسه ووزل شو اودې مېړنی ځوان د ابد لاسه پاره له دی فانی نړۍ نه سترگی پټی کړی. اکبر خان مړ شو خو د سایو د شغولا اودغزده زړه دتمل له پاره دشلو شپسو ماشوم ترې پاتې شو چې اسلم نومېده.

اسلم د سایو د ژوند ایکس یوه هیله وه چې د ژوند د نهایی پری ودانه وه. هغی په خپل ارمانی ژوند کې د خپل زوی سره ډیره مینه د لروده. هغی به چې یو سات خپل زوی ونه لهد نو بیا به یې زړه په لځای کې نه و. اسلم د سایو په کور کې

په ډیره ناز لوبیده. خیر څه به مو سر غوټه زړم کوسه ده زړور تیر پری. د اسلم ماغو- موالی تیر شو او ځلسی شو.
اسلم نه و د کوشی غس و. قدرت په خپلو شپکارو روغ کړی و. د قد قامه حسن او ښکلا ثانی یې نه و او چسپ څومره ښکلی و هومره مېړنی او توپالسی هېو. د دوو سترگو ننداره یې د ډیره ناز نینو پېڅلی د زړه ارمان و او چسپ د اسلم په څمار و سترگو به یې نظرونښت بیا به درې ورځې په حال کې نه وی.

ډیره نازولی او نازښتی پېڅلسی دده ښکلا ته تسلیمی وی خودده پټی ښکلا دې ته ظاهره اښودله چې د چا ښکلا ته سر ته پټی کړی او په دی د هغهست چاته- تسلیم شی. هغه یو معنوی انسان و. هغه هغه نظر ډیره پاک و. د اسی پاک چې دشوځ او گستاخ نظر سره یې هیڅکله مقابله نه کوله هغه د کلی او مالت سور- سړوته په هغه نظر کېل چې په ده خپلی مور "سایو" ته کېل.

هغه ډیره مال ه جا پیداد او هستی. خاوند و خو سره به دی د غریب ملگری و اوه هر وخت کې د فریبو د زخمش زړه مرهم و. هغه همیشه د څوارانو څواری او ښکلی د مینې او وروپلې په سپېڅلی د مال پاکولی او د خپلی وس سره یې سم وړ- سره مرسته کوله. هغه د اسی انسان و چې دانسانیت پله یې ډیره درنده وه. هغه په خپلو ښو صفتو نود هر چا زړه خپل کړی و او د هر چا په زړه ورننوتی و هغه چې څومره په خپلی مورگران و نسو هغو مرید کلی خلکو ورسره مینه کوله.

هغه انسان و خو تش په نامه انسان نه بلکې په هغه کې پوره انسانیت موجود و او انسانیت یې د پوره اسلامیت پسته د زړه تکیه شوی و. هغه د هر چا په غم فجن او په خوښو خوښین و او دخپل پوره انسانیت له مخی یې د هر چا دانسانیت احترام ساته.

هغه چې کله ځلسی شو نود تر پورانسو سره یې د سرور په پیدا شو اوه دی خیال کې پر یو تل چې اسلم خواوس ځلسی شو نو که چېرې سایو ترور ورته دخپل پلار مرگه کیسه وکړی او په دی پوه شی چې دده پلار مو زړلی دی که څه هم په کلی کې څسوک په دی نه دی خبر چې اکبر خان موزوللی دی ځو سایو یې زمونږ نه نگیری او موز خپل مدعیان بولی نو که اسلم یې په دی راز ه خبر کړی نو بیا زمونږ ژوند په خطر کې دی ه ځکه چې اسلم د اکبر خان غونډی پاتی به (۸۰) مخ کې

فلمبردار: قادر طاهری



به استرالی:

هماسمندی

عبدالله صمدی

امین رحیمی

غفور عبادی

راسع صمدی

عقی بسیرن

سرفیض خیرخواه

میران فرهاد

محراب

صیبر

آرازخاند:

مادام



THE ASHES
SCENARIST AND DIRECTOR
SAEED OROKZAI

موتازور: قدیر سیدی

موزیک متن: اکسیر الله‌ها

صدا بردار: نورالدین ملتفت

مخسوس جولدی

پدکشی: ابوبکر عاطف



فیلم‌های سینمایی

با وجود آنکه میگویند شنیده -
کی بود مانند دیده ه از شنیده -
کنیها می آغازیم :

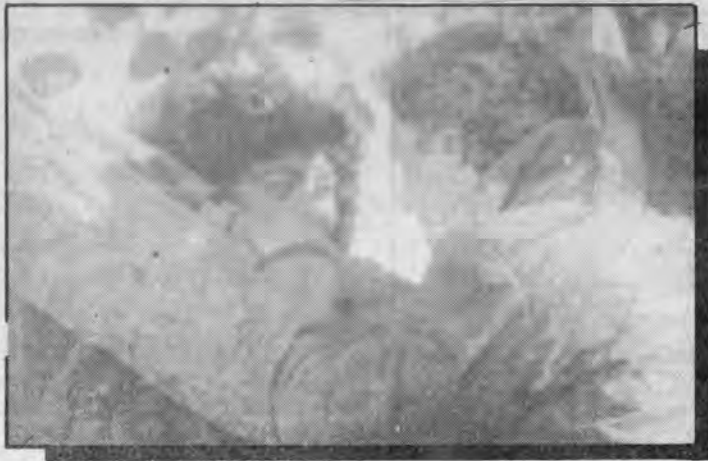
سمید ورکزی در باره فیلم خاکستر
گفت :

کار عمده فیلم نظریه وضع
جوی که تقریباً چهار ماه را در
برگرفت به پایان رسیده یعنی
آنچه که مربوط به کارگردان -
مشود پایان یافته و غرض چاپ
و پخش به کشور هند وستان
فرستاده شده است .

محتوی فیلم موضوع داغ
اجتماعی است . البته در طول
بیشتر از ۱۲ سال جنگ مردم ما
صدمات زیادی دیده اند ولی
در برابر آن حوادث نهر ووشها -
مت خود را از دست نداده اند .
درین فیلم دردهای ما -
فمی یک عده از خانواده ها
انعکاس یافته و تماشاچی خود را
در فیلم میباید . بنابراین با
اطمینان گفته میتوانم که مورد
تائید و علاقه مردم قرار خواهد
گرفت .

هنر پیشه ها نقش خود را
خوبی خوب بازی کرده اند که
نه تنها رضایت مران محیط کار -
گردان برآورده ساخته اند بلکه
یغینت که رضایت بیننده ها هم
برآورده خواهد شد و آنها
خواهند دید که هنر پیشه های
در کشور خود دارند که بیشتر و
بیشتر از هنر پیشه های خارجی
استند . همانظوری که در هر
ساحه هنر ایجاد میکنند به ویژه
در ساحه هنر هفتی یا هنر سینما
هنر پیشه های ما با آن کارهای
خوبی که انجام میدهند و با این
سر سوره کی که به هنر دارند
تقاضای من این است تا بیشتر
تشویق شوند .

سینمای ما سینمای تجارتی
نیست در چوکات سینمای تجارتی
کار نمیکند و عظمت خود را
دارد - انعکاس دهنده درد -
های مردم خود است ، عوام
فربیب نیست . ما میخواهیم که
در فیلم خود تصاویری داشته
باشیم از تجملات رینایی که
دور از واقعیت باشد سینمای ما



باید تماشاچیسان بدانند که فلکها
ما از حالت قبلی خود بیرون آمده است

خاکستر بر محور حوادث داغ
اجتماعی کشور میچرخد .



عظیم ترین سینماست . هر
در تلاثر آن است که کسی را به
بیراهه سوق ندهد .

لذا برای ما ، برای یک
هر روی فیلم و مردهایی که در فیلم
کار میکنند زیبایی زنانه مطرح
نبوده است ؛ مرد باید قیافه
مردانه داشته باشد . هر هنر
پیشه ای که با من کار کرده چهره
جذاب مردانه داشته و چهره
ها کاملاً افشانی بوده و برای
ایفای نقش خود هیچگاهی از
سرخس ، سفیده و لیسرسن
استفاده نکرده اند .

من اینرا رد نمیکم که با
هنرمندان دیگر حرفها و تصویب
های داشته باشیم ولی باید
درین مورد حد و حدود در
نظر گرفته شود .

وقتی فلسی ساخته میشود
حتی قبل از شوتنگ تبلیغ آن هم
آغاز میگردد . به خاطر آنکه
ما فیلم های خود و سینمای خود را
از حالت خمودی و خمودی
وسکوت به یک شور و هلهله
بما ریم تصمیم گرفتیم که ازین به
بعد فیلمهای خوب و ناب و فیلم
های به خواست مردم تهیه
نماییم و این نوع فیلمها طبیعتاً
که نیاز به تبلیغ بیشتر دارند تا
تماشاچی یقین بکنند که فیلمهای
ما از حالت قبلی خود بیرون
آمده است .

البته هر کارگردان ، هر
سینما گرتلاش همین بوده که
کاری را که تازه می آغازند از کار
قبلی بهتر باشد .

صحنی همایون کارگردان
اگر راننده بتواند خودتان
فیلمهای بسازید چه نوع فیلم
خواهید ساخت مانند ساخته های
پدرتان یا بهتر از آن ؟

ما باید به روال دیگری فیلم
بسازیم اما بهتر گفته نمیتوانم .
قد پرورشیدی مونتازور :

تقریباً ۲۰ فیلم سینمایی را مونتاز
کرده ام .

در فیلم خاکستر چه اشتباهاتی
را مرتکب گردیده اید البته کپ
بین خود ما باشد ؟

فیلم اصلاً رنگه است اما سیاه
بچه در صحنه (۵۷)

میگویند تمدن چیزی است ناپایدار که سازمان
دقیق و سازمان پذیرد فرهنگ آن مردم ممکن است
به وسیله ای عواملی از بیرون و درون نابود شود
سرزمینی تارپ در این نوشته سمبولی از یک تمدن
بر یاد رفته است. تمدنی که از درون فرسایش می
یابد چرا که نتوانسته بود بر پایه های بنا شود که
حکومت عقل خواستاران است.
"تمدن" سوسیالیستی نیز به چنین سرنوشتی دچار
شد. و اما جالب است که نویسند "اثر سرزمینی" به
نام تارپ "این اندیشمند جلیل القدر روبرو زمین ایران
با این نوشته شاید پیشبینی های زیاده رباره ای فروری
کمونیسم فرمولبندی نموده باشد. او آزادی را تعریف می
کند و تراچون دلیل یک تمدن پایدار در نظر می گیرد. این
نوشته در سال ۱۳۵۸ - در ایران به نشر رسیده است.

افزون می دانند ؟
س - چنین است. دی آلکسیا
در هونیا. اما مشکل تو
چیست ؟
آ - سارو را می شناسی ؟
س - آری. خوب.
آ - خوب ؟
س - این شکستی از چیست ؟
آ - که تا در روزگاری او را به جد
نس گرفت. هر چند که سارو دا
نای بخردی است.
س - من همه دانایان کوئیا را
به خدمت می گیرم.
آ - تو بزرگی. سقراط -
ببخش که هنوز بخشی از وجود
دست برایم. ناشناخته است.
س - هیچکس "بزرگ" نیست.

چه کسانی ؟
آ - دزدان دریایی و دستیاران
نشان ۰۰۰ به او از همه دریا
ها زربا بزمیم سر به ارمغان
می آورند. اما بی بیشتر از
تارپ می بردند.
س - راز شکست چه بود ؟
آ - این که برای نخستین بار در
تاریخ به خیانت افتخار کرد.
س - آن روی حقیقت چه ؟
آ - درمی یابم. ای سقراط.
س - به همه تاریخان زخم زد
بر روانشان وستم را از انداز
پسرد.
آ - چنین است ای سقراط.
هنگامی که او کادو در ساحل
تنها ماند و فریاد زد:

ها نایان نیست.
س - آنچه را دیدی. ای برایم
بگو.
آ - ای سقراط همان شامگاه
چون سخنان سارو به پاهای
رسید و خروشی عظیم از اعصاب
شهر برخاست. به راستی
سوگند که من هیچگاه خروشی
چنین غران نشنیده بودم. سپس
در آکاد مونس شهر ولولافتاد
من به آن بنای بزرگ نگرشتم
چون نگاهم باز برد ریافتاد
دزدان و مهمانان کادور را دیدم
که سوار بر کشتی ها و زور قها
و کلهکهای راه پیچیده بودند.
نکران و شتابزد. سپس انبوه
مردمان که سخنان سارو را بر

انتقام از سوی همگان فرود آمد.
آ - اما اگر سارو نبود - فرود
نمی آمد.
س - در این زمان. پس شک
آ - پس به از هم ای احتاد من
و تو بزرگ نقطه ایستاد مایم.
س - همواره چنین باد.
آ - مژده باد مرا ترا. شهر
تارپ در تار نوشتن قانونی
نواست.
س - این قانون را چه کسی می
نویسد ؟
آ - شنیده ام سارو.
س - پس یقین نداری ؟
آ - نه. ای سقراط. یقین
ندارم. شادی من چندان بود

نقصد. اما روزی که مستگیر
افتاد. هر گروه باید سخن
خود را بگوید.
آ - خسران نیست که شمشیر
در میان افتاد ؟
س - با زبان سخن می گویند.
نه با شمشیر. تا چه حد به
خرد تاریخان امیدواری ؟
آ - ای سقراط همه وجود من
شادی است. همه روح من
احسان است. و در رستی پسر
نشاعی غوغه ورم. آیا کسی
خواهی این لحظه را که همه
باد های تا کستانها به ایجا
دش تو توان نیست از من بگری ؟
س - من خرد تو را پیشتر می خوا

ارزایه چیزی نگرفت. تو میدان
شهر را دیده ای ؟
آ - شنیده ام. شاید کاهلیس
کرده باشم.
س - افسوس. در شهر میدان
که همگان در آن آزادانه سخن
میگویند نیست.
آ - ای استاد. روزی افلاطون
به مردم گفت: ای آزادگان تمام
چیزهایی را که شمامی خواستید
برایتان فراهم کردم. اکنون همه
خانه هایتان پرورد.
س - باهی از همین جا آغاز شد.
آ - چگونه.
س - می بایست بگوید: "ای
آزادگان. همه آن چه شمامی
خواهید همین است ؟" و همه
ترازان می بایست به مردم شهر
تابدان جدی قدرت اندیشه
و وسعت آزادی بدهد. کسی از
مردمان قدرت "نه" گفتن را
شبه باخند.
آ - و اگر آزادگان اختیار خود
را به قانونگذار خود واگذارند ؟
س - بایست در آزادگیشان تردید
کنند.
آ - راحت است. شرمند
ام که متوجه این نکته نبودم. از
این پس بایست حنجیده سخن
بگویم.

سقراط و پدید آمدن نام تارپ

سقراط ای آلکسیادس کوهی
تازه از کرد راه رسیده ای...
آ - اندیشه های تو به راستی
بزرگ بود و نو.
س - من نیز جز این نمی گویم.
اما از تو پرسشی دارم.
آ - بگو ای استاد.
س - آن چیست ؟
آ - در سرزمین تارپ و سر
زمین رود ها و جویهای خرو
شان و صحرای بکره زمین
دهان باز کرده همه چیز را که
کاد و از دریا باز ساخته و پرده
خته بود. از بناها و گلخانه
ها. فرو خورد.
س - توان بناها و گلخانه ها
را دوست می داشتی ؟
آ - نه ای استاد. خواهم
گفت که چرا.
س - بدان خواهی رسید.
شکستی تو از چیست ؟
آ - آنچه را از افلاطون شنیده
بودم. و سالهان و سالهان بدان
دل بستم. در سرزمین
تارپ بر خطا شد.
س - این بدان دلیل است که
یا افلاطون درست نمیدانند.
بود. یاد دست به کار نیستند.
آ - توهم استاد ؟
س - بلی. من سقراط که آن
همه افلاطون را دوست داشتم
و دوست دارم در باره اثر چنین
می گویم. افلاطون چون خوا
ست که شهر نوین خوش را بسازد

توهم می توانی هونیا را بشناسی.
سارو می پرسیدی.
آ - در سرزمین تارپ بر تو به سر
افلاطون و بر هر کس دیگری پیروز
شد. من و شما همی بود. او
را دیدم. بر تپه ای فراز آمد.
قدمش بلند بود و صدایش رسا.
در چشمانش درخشندگی
خورشید بود. انگشت
آسمان برداشت و گفت...
س - میدانم چه گفت ؟
آ - دیگر شکست زدگی نشان
نمیدهم. در آن باره که
تراهم بر خطا دانست چستی
کویی ؟
س - ای آلکسیادس جویا از تو
می پرسم. کاد و هونیا را سارو ای
پیشین تارپ چگونه بود ؟
آ - آه. مغرور بی مغز. بیه
بناهای بلندش می نازید.
س - به بناهای ساخته از دست
ترین چوبها و نایها... و بری

کجا پیدای خود رخنان ؟
کجا پیدای دوستان ؟ کجا پیدای
کسانی که مرا از خدایان الهی
برتر می دانستید ؟ اما آنها
کسی که با او میزبان بودند
خنک دریا بود. که او بی گمان
پروریش را ندانست.
س - نسیم دریا تنها بر پاکد
لان خور است.
آ - هیچکس بر تنها نشناختن
یخت. هیچکس... دست
انتقام زود فرود آمد.
س - از چه سوی ؟
آ - از سوی سارو. می خواستی
از کدام سوی دیگر باشد ؟
س - این بار تو بر خطایی می
آلکسیادس.
آ - من همه چیز را دیده ام.
ای سقراط.
س - یقین داری ؟
آ - مگر این که چشمانم درست
نبینند. گوشهایم درست نشو
ند... و من از هیچکس ازین

زبان داشتند به گمان کاد و هجوم
بروندو...
س - گفتم اینها مردمان ؟
آ - آری. سقراط. من چون
گفتم. همه مردان و جوانان و
نوجوانان و زنان و حتی کودکان
شهر. هیچگاه چنین جنشی
به خود ندیده بودم. جنسی
کسانی که کاد و آنان را "خوش
سخنان" می نامید در برابر
عصمت جنبش چنان شد ندک.
افعی در برابر زبرد. کویسی
تنشان را از بوب تراشیده اند.
جز آنان که بر زورها نشنند و
امواج نیم شب بردشان. سپس
همه دیوارها لرزیدن گرفت.
از آن رودستی نبود که به کار
نیفتاده باشد.
س - پس آن کار و آن افتخار از
همگان بود ؟
آ - چنین است. ای سقراط.
س - اکنون به گفته پیشین تو باز
گردیم. بایست می گفتی: دست

که به یقین نارسیده به سوی
آتن آمدیم ترا و همه دوستان
شهر را از این شادی انبهار
کنم.
س - از کدام سوی آمدی ؟
آ - از راه جزیره سرو.
س - مردمش را چگونه یافتی ؟
آ - خوشبخت. از مرد و زن
برمیدان بزرگی که هر شامگاه
گرد می آیند نوشته بودند.
"ای رهگذر. ره قانون ایمن
جزیره راهمگان می نویسند.
همگان. تو نیز نصیب خود را
دریاب !"
س - و اگر شهرتارپ چنین کند ؟
آ - جز این نخواهد بود. اما
در آن شهر سارو سخنگوی همگان
است.
س - سخنگوی همگان بود.
آ - در می یابم. ای سقراط.
س - تاریخ که مستگیر برجای
است بایست همه سخن ها یکس
باشد تا در صف زمیندگان شکای

تا باشد ایت همگان شود.
اکنون بگو: افلاطون عظیم تر
بود یا سارو ؟
آ - پاسخ آسان نیست.
س - آیا افلاطون نظام پسر
تهداد شهری را که چند برابر
تارپ بود بر نهاداخت ؟
آ - چرا. ای سقراط.
س - آیا او نیز سخنگوی همه
نوآوران نبود ؟
آ - بود. پس گمان.
س - آیا قانون افلاطون قانون
آ - نبود ای استاد.
س - پس ای آلکسیادس. اگر
امروز شهرش را تپا می فراگرفته
و از آن روست که تنها افلاطون
قانون شهر را نوشت و هیچکس
را از حق طلبان به میدان نمی
طلبید. به یاد دارم که شبی
بر میدان خالی شهر نوشتند.
"ای تپا می. نام تو قدرت
است." اما افلاطون این هشد-

شرفنده بهار. همیشه
سخت را بگری و پروا کن. همواره
در رهگس را زوی هست که دیگری
می کشاید.
آ - اما در سخن گفتن پاتسوه
آن که همیشه خطایش آشکارا
شده منم.
س - از این که خطای آشکارا
بهم داری ؟
آ - نه. اما می خواهم گاهگاه
همی نیز خود را بر حق ببینم.
س - تو بسیار پیش از گاهگاه بر
حقیقتی دانی.
آ - من ؟
س - آری. تو به آلکسیادس.
آ - اما تو ای سقراط همیشه
بر حق. من نیز می خواستم
چنین باشم.
س - سقراط همیشه بر حق نیست.
هیچکس نیست که همیشه بر حق
باشد. حتی آن مرد که تو را مست
پتیه در صفحه (۸۱)

در روزگاران قدیم بادشاهی در سرزمینی زنده می ماند که از سقف کاخش رو باهی را به دم آویخته اند چون بیدار شد از خواب عجب بد و شین نگران و پشیمان گردید و هرچه کوشید نتوانست خیال آن را از سر بردارد. در حال و وزیران و مشاوران خود را احضار کرد و چگونگی خواب خویش را بازگفت و از آن ها خواست تا با عقل و فراست خود معنی آن را دریابند ولی هیچ کس سر از راز این معما در نیامورد.

این روزی شبانه آرامش روز شاه را نیز بهم زد و لذا فرمانی عام صادر کرد تا شاید از بین تمام مردم پایتخت و ایلات و ولایات اندیشمندی پیدا شود و تعبیر خواب او را بگوید. این خبر به دهن همه دهن می گشت تا به گو نزد هقان فقیری به نام ایوان که از شهر به ده بازمی گشت رسید در کوچه راهی سنگلاخی که ایوان می نامید است از آن بگذرد ماری عاقل خانه داشت. ایوان چون به نزدیک خانه ماری رسید ایستاد و ماری سلام داد و پرسید در چه اندیشه ای؟

ایوان داستان خواب دیدن پادشاه را از اول تا آخر برای ماری گفت.

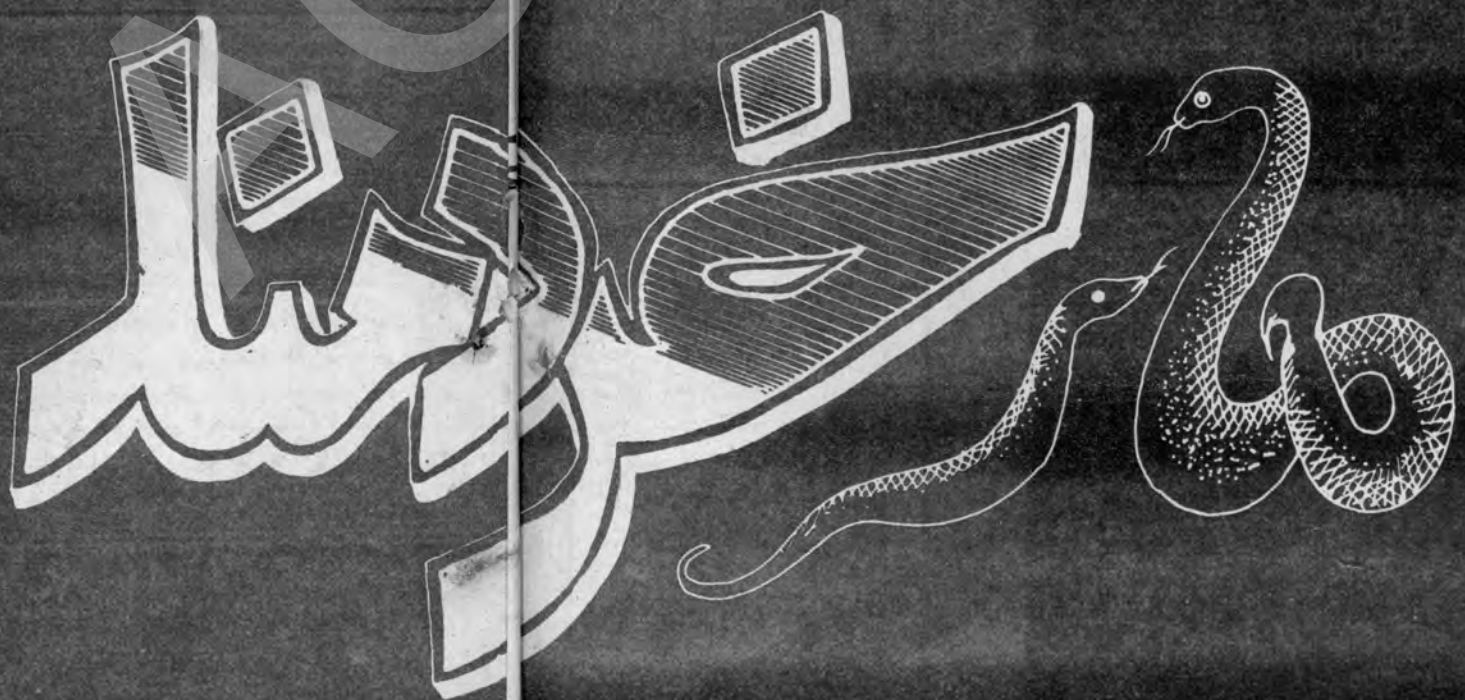
ماری گفت: تو چرا برای تعبیر خواب خود را به زحمت انداختی ای ایوان جواب داد: اگر جواب درستی برای این روز پیدا کنم بی تردید انعام خوبی خواهی گرفت. ماری جواب داد: اگر عهد کنی که آنچه را می گیری بامن نصف کنی من خواب شاه را برای تو تعبیر می کنم.

ایوان با خوشحالی پیشنهاد او را پذیرفت و گفت: نه تنها پادشاه را با تو تقسیم می کنم بلکه عمری سپاسگزارت می شوم.

ماری گفت: پس به شاه بگو که تعبیر خوابش این است که در قلمرو حکومتش نه پسر و نه ناسپاسی و بد رفتاری فراوان است. ایوان با خوشحالی تمام راه خانه شاه را در پیش گرفت و آنچه ماری به او گفته بود در حضور شاه باز گوید.

شاه بسیار خوشحال شد و یک کیسه پول بامال و مثال بسیار به او بخشید. ایوان موقع بازگشت به این فکر افتاد که چطور باید این همه ثروت را بایک ماری تقسیم کند؟ لذا راه را راج کرد و از جاده دیگری که بسیار دورتر بود به ده هکده رفت تا به ماری برسد و گفت:

مدتی بعد شاه خواب دیگری دید که از آن پیش از دفعه پیش چهار نگرانیسی کردید زیرا در خواب دیدید از سقف کاخش شمیری برهنه آویخته است. شاه بسیار



از اسبانه های ملو گرخی
داستان کوتاه

به سراغ ایوان فرستاد زیرا هو شمیهای او را در تعبیر خواب پیشین دیده بودند.

ایوان از احضار شاه بسیار ترسید زیرا چیزی که از آن هیچ اطلاع نداشت تعبیر خواب بود.

دهقان پیش خود اندیشید که چه کنم؟ ولی دید چاره ای جز این ندارد که همان کوچه راه سنگلاخ جنگل را در پیش بگیرد تا به خانه ماری برسد و از او چاره جویی کند. آری یک بار دیگر ایوان از همان راه متروک روان شد و آواز ماری را در داد.

بالاخره ماری از سوراخ درآمد و آماده گی خود را برای هزین خدمت اعلام کرد.

ایوان گفت: باز شاه خواب دیده است. این بار دیگر چه می توانم بگویم؟ ماری گفت: اگر پاداشی که می گیری با من تقسیم کنی من تعبیر خواب شاه را به تو می گویم.

دهقان با شرمندگی پذیرفت و همان بخت ماری گفت: به شاه بگو شمیری آویخته نشانه نزدیکی جنگ است که دشمنان داخل و خارجی هم اکنون مشغول به اربک آن هستند. بزودی سبلی از خون جاری خواهد شد.

پس شاه باید هم اکنون مقدمات دفاع را فراهم کند. ایوان پس از تشکر فراوان از ماری به شهر بازگشت. و شاه او را به حضور پذیرفت. ایوان آنچه را از ماری شنیده بود باز گوید.

این بار نیز مورد محبت شاه قرار گرفت و پاداش هنگفتی دریافت داشت ولی باز ایوان نتوانست راضی شود که پاداش شاه را با ماری تقسیم کند. و از طرفی نمی خواست به راه این راه دور را طی کند یعنی خود را از نظر ماری مخفی نگهدارد. لذا راه جنگل را در پیش گرفت تا به خانه ماری برسد. ماری منتظر او بود و فوراً سهم خود را درخواست کرد. ایوان که این کار را برای یک ماری گستاخی می دانست کار بدی را از غلاف کشید و در حالی که به ماری حمله کرده بود گفت: با شرتا سهم ترا بپردازم. ماری وضع را خطرناک دید و خواست به سوراخ بفرود ولی هنوز کاملاً ناپدید نشده بود که ضربه کارد ایوان دم حیوان را برید و خونش را بر زمین ریخت. پس از آن با خیالی آرام راه خانه را در پیش گرفت و شریک واقعی ثروت خود را بکلی از خاطر برد.

مدتی گذشت جنگ خونینی در گرفت اما پیش بینی ها و آماده گی سپاه موجب پیروزی

زوی شاه شد. دیگر جنگ تمام شده بود که شاه خواهرین د یگر دید و در حال معمر بزرگ شهر یعنی ایوان را خواست و جریبان خواب را با او در میان گذاشت.

این بار ایوان دچار غمی بزرگ شد زیرا نه تنها به عهد خود نسبت به ماری وفا نکرده بود بلکه او را مجروح ساخته بود. و از بی آزرسی که نسبت به او روا داشته بود دیگر روی بازگشت نداشت.

اما برای این که مفت خود را باز نکند و وضوب شاه نکند و پیش ماری رفت و گفت شاه در خواب دیده که از سقف خانه اش بره ای به دم آویخته شده است. تعبیر آن چیست؟

ماری مانند دفعات قبل شرط را تکرار کرد و تعبیر خواب را گفت. ایوان در حالی که از شادی سر از پا نمی شناخت به قصر شاه رفت و به عرض رسانید که پادشاه به بره ای که در خواب دیده نشانه صلح و آرامش است. ماری در قلمرو حکومت تو ظلم و جور و حق ناشناسی خواهد بود.

شاه در پا داش ایوان دستور داد ثروت فراوانی به او ببخشد. ایوان این بار نیز راه خانه ماری در پیش گرفت و نصف پاداش را تقسیم ماری کرد و به او گفت اگر به خانه من بهای نصف پاداش دفعات قبل را نپذیرد به تو تقدیم خواهم کرد.

ایوان اضافه کرد که ای ماری تو نسبت به من شکمهای فراوانی نشان دادی ولی من به تو خیانت کردم و پوزش می طلبم.

ماری گفت: اشکالی ندارد و زمانی تو بامن به ماری حمله رفتاری کردی که شاه رو به آویخته در خواب دیده بود و همه مردم به ماری حمله با هم رفتاری کردند و تو هم یکی از آنها بودی. و زمانی کیسه پاداش خدمت را با بی رحمی و ناسپاسی جواب دادی و دم مرا بریدی که من ملکت را چار نفاق و جنگ بود و سبیل خون از گوشه و کنار جاری شده بود و شاه نیز در خواب شمیری برهنه دیده بود. پس تو هم از اخلاق عمو دور نبود اما اکنون که شاه بره در خواب می بیند و مردم در صفا و صمیمیت زنده گی می کنند تو عذر گشایان می خواهی و به جبران خطای های گذشته تمام ثروت خود را بامن تقسیم می کنی. آری ای برادره من به مال دنیا احتیاجی ندارم برو در پناه خدا. ماری این را گفت و از نظر ناپدید شد.

ایمان

د افغانستان جمهوریت د علومو اکاډمۍ
د روان کال د د لوی په مياشت کې د لوی
احمد شاه بابا د یادونې په مناسبت
سپوږم جوړوی . دا لیکنه په همدغه
مناسبت په مسوره توګه د سپاږون مجلې له
خوا لوستونکو ته وړاندې کېږي .

د کندهار اوسنی ښار چې سدوزي احمد شاه بابا یې بنسټ اېښی دی تر روانې دیر لس کلنې جګړې پخوا د هیراد یو ټیکل او معمور ښار و .

دا ښار ځانته جالبه تاریخچه لري او زموږ د تاریخ د ډېرو لویو پېښو د مرکز په توګه یې د اسیا په تاریخ کې ځای نیولی دی . په دې لیکنه کې د دغه ښار په سوابقو د معتمدینو تاریخې ماخذ او د ښار د بنسټ نیولایانو د سفر نامو او کيسو په استفاده رنښا اچول شوې ده .

په ۱۷۳۸ کې چې نادر افشار د کندهار زوږ ښار ونيو او د هغه پخوانی ښار نوی برخه چې هوتکی شاه حسین د حسین آباد په نامه وځای کړی وه په کندهار ونيو او د ښار د نوډار یو نوی ښار د دغه واره ښار په جنوب ختیځه برخه کې د نادر آباد په نامه وځای کړ . نادر آباد د کندهار په نیښه او شوره زاړه ځای کې جوړ شوی و له پلې خوا عامو خلکو د دغه ښار څخه نفرت کاوه ځکه دا ډېر پدې سړي په نامه و او هېچا دې ته زړه نه ښه کاوه چې هلته ودانۍ جوړې کړي .

په ۱۷۴۷ کې چې سدوزي احمد شاه تې د شهر سخ په جرګه کې د افغانستان پاچهي ورکول شوه دا شهر سخ هم د نادر آباد په هېواد کې و او نو ځکه احمد شاه بابا ته ټولو قومي مشرانو مسوره ورکړه چې خپل د ښار په نادر آباد کې جوړنه کړي .

یو ځل د اسی فکر پیدا شو چې د کندهار زوږ ښار چې د سدوزي په غره په سېوري کې واقع و او نادر افشار وران کړی و هغه تر ميم کړی مغو د انظر برته وگرځېدی .

احمد شاه بابا د ۱۷۴۷ کال څخه تر ۱۷۶۰ کال پورې په دې فکر کې و چې د ښار ښار جوړ کړي . د هغه د هندوستان د فتحو حالتو په وخت د هندوستان پهل پهل ښارونه وکتل او په همدغه ۱۷۶۰ کال کې چې د مرټیانو په لوی جنګه کې بری وږ په نصب شوی و او غزاني یې هم پکې شوی وې تصمیم یې ونیوی چې د کندهار نوی ښار جوړ کړي .

احمد شاه بابا د ښار له پاره څو سو قمتو ته په نظر کې ونیول د خپلو هغو ځایونو نومونه د خپلو خلکو په ورکړه کې منځا لفت ورسره وکړ . دغه دوه ځایونه یو د ارغنداب د سیند لویې بېخ خواته پر هغه سیمه واقع و چې احمد شاه د روضی د یاله (شهر روضه) ورته جوړه کړې وه دا د الکر زو سیمه وه او هغه موافقه ونه کړه . د دوهم ځای یې قو قیقل د کندهار په جنوب لویې بېخ کې د برت کلا " برت کلا " وسمه کې ښار وځای کړی خو دا ځل یې په

کرو بهیا موافقه ونه کړه هغو دا و چې احمد شاه خپلې قبیلې پوښو د کندهار پر اوسني برقمیت دولس قلیې چې سپوږم جوړه سو سره معادل کېږي هغه ځای د احمد شاه په اختیار کې ورکړه چې د " پاتا و " د ویا له پکې راتېره شوی و . د ښار د جوړښت له پاره معماران او نقشه کشان له هند او ایران څخه راوغوښتل شول او د نقشې مطابق پر ښار د کلا لویې څښته پخپله احمد شاه بابا د ۱۱۶۸ شمېری کال د لومړي څوږ " ربيع الثاني " په

لومړي تاریخ د پکښې په ورځ د سهار پر ۱ بجې کښتوبوله او پس له فاتحې څخه یې دا ښار " د مقصود ښار " په نامه یاد کړ . خو وروسته له مصلحتو نو د احمد شاه ښار نوم پر کښتوبول شول او بهیا " شرفالبلاد " لقب پر زیات شو او په هر ځله به د نارالقرار په نامه هم یادېدی . د دې ښار له پاره چې کومه نقشه ترتیب شوی وه د هغې یو نقل محترم فاضل استاد عزیز الدین وکلی فوغلزایین د خپل یوازی " تسمیر شاه د رانی " په لومړي جلد کې

راوړی ده چې علا قندانو له پاره د لسته یو نقل موز را اقتباس کېدی . په دغه ښار یو د ختو کلا راتاو شوی و چې اوږدوالی یې شپږ پنځه نیم کیلومتره و . رسېدی " فاستر او جیبین د هغې کلا اوږدوالی درې میله و چې " د دې روانی پورې په سر کې چې د دغې کلا کچه غوښتل شوې ده د د پهل لوروالی یې اته متره دیوال په لاندې کې ۶ متره پورې " هغې " او سره پورې پورې د نهمه متره " . رسېدی " دا کلا چې تفریبا " خلو پښت



احمد شاه کندهار

د کاندېد اکاډمیتونو معتمدان احمد شاه بابا

کانه پخوا و نړول شوه او ښکې یې خلکو ته د کورونو نوله پاره ووېشل شوی څلور شا برخه د رلودل او د هر یوه شا برخه مخه تر پل شا بېرچ پورې فرعي برخو ته هم جوړ شوی وه چې په دغو برخو کې په تو پونه ایښودل کېدل . نو ژوند یوال په سر کې پر ټاکلو فاصلو ټیټو تهر کښان د رلودل ښار ته د دغې کلا څخه څلور اصلې او دوی فرعي دروازی وور خلاصېدی چې اصلې دروازی یې د کابل دروازه په ښکاره په دروازه ه هرات د دروازه او عهد کماندر واره وه ه فرعي دوی د دروازی پوه د تو پخانی په نامه بله د هر درانو په نامه یادېده همدارنگه ښار څلور اصلې بازارونه او دوه فرعي بازارونه د رلودل چې د دغو دروازو په نومونو یادېدل صرف پوښتالی بازار چې د عهد گاه د دروازی ته راځي د شاه بازار په نامه یادېدی .

څلور اصلې بازارونه د ښار په منځ کې د یوې پوښلې ښاخڅخه بشپړل چې هغه یې چار سو " چار سو " باله او د دغې گنبد په سر د ټیټوالی بهاد ښار د ادا ری دفتر " بلده " واقع و . د ښار کوشې په هند سې خطوطو د بازارو نوسره وصل شوی وې خو وروسته د ښار له وسېدو ښکې خپل د کورونو پالو ته را پرمخ کړل او د کوشې تنگې شوی . د ښار څلور برخو ته او کوشې د قبیلو په نامه وی او هرې قبیلې یوه کوشه په نامه د رلودل د ښار جنوب لویې شا بېرچ دنوروز په نامه ، جنوب ختیځ شا بېرچ کاکړو په نامه ، شمال لویې شا بېرچ د تو پخانی په نامه او جنوب ختیځ شا بېرچ د ډېر د راتوبه په نامه یادېده . نو د کوشې د بیا موزو ه غره شرف د ملا ظاهر کوشه د کالیزو کوشه ده - ۱ - خکړو کوشه د غلزو کوشه د بارگرز کوشه د شاگرز کوشه د پوښو کوشه د باهرو کوشه د سدوزو کوشه " د احمد شاه بابا کور هم د دغه کوشه کې و چې په وروستيو بهیرو لظفا " صفحه بر سر کرد انید

یکی و ران شهیدی * د بی بی هراکو خه
 د ساینو گوشه * د ضبط بهگی کو خه
 د پناها نو گوشه او داسی نوره خو وروسته
 خهنی کوخی په نویو نو مو نو یادی سوسی
 لکه د قاضی غلام گوشه د یحیی خان گوشه
 او داسی نورچی داد وروستو وختو نو -
 خبره ده *

احمد شاه بابا دکندهار د کلا له پارو
 کوتل مورچی تخچه (چی دکندهار د شمال
 ته به ۱۰ کیلو متری که واقع پوتنگی دی ؟
 خاوره پر بهلا نو راوره او هراو گهره چسی
 به بی جوړه کړه دوی هفتی به بی پیلان
 په ختو کی ختل تر خو کلسه شی نو هندا
 وجه ده چی د دیوال ختو دومره کلکسه
 وه چی کله بی نهوله زه حاضر وچسی دمور -
 یس گتود سن کمپنی کړینو ته او بولد وزیر نویه
 خولپه ولکوله یوه کوچنی توپه به بی ورخته
 راجلا کړه هدا زمانه د یادخسره ده چسی
 کله د کمپنی اس جانس راغی او دپولد و زرو
 نو کار بی ولید تعجب بی وکړ او وی ویل
 دا " داخته خوبخی کانگریت گزیدلی ده "
 وایی کله چی احمد شاه بابا کلا جوړه کړه
 نو د هغه بر شا وخوا بی د خند ق مساله
 د قومو نو له مشرانو سره مطرح کړه ه هغو
 ورته وویل چی موز کلا د دی له پاره نه ده
 جوړه کړی چی به هغی به خانونه پشید و
 د خند ق ضرورت نشته ه که به خند ق را -
 گزیدای نو ستا مخه به د د هلی دینار
 خند ق نهولی بای ه له همد کیله ه چی د
 سدو زوپه دوره کی ینار خند ق نه در نود
 خو محمد زیانو ته د سلطنت له انتقال
 سره خند ق وکیند ل شو *

د ینار کلا نظامی او اداری دفترونه او
 بازارونه تقریباً په شپږ کاله کی تکمیل شول
 احمد شاه بابا د ټولو قومو نو مشران
 دی ته راهیل چی په دغه نوی ینار کی
 کورونه جوړ کړی او د دغه کار ختو د -
 احمد شاه هدف داو چی قبیله خانان
 د یناری ژوبد او نو پو مناسباتو سره اشنا
 کړی او د بللی خواو دی ته وهشوی
 چی د نزدیوالی او وحدت روحیه واخلي *
 په هیو بی تو که د ینار شمالی برخه چسی
 د پاچا د دفترونه نظامی مرکزونه صلاح کار -
 خانی د با چایی آسانو او پیلانو د ساتلو
 ځایونه په همدغه برخه کی وه *

احمد شاه بابا چی مبارکه خرقه کندهار
 ته راوړنود هغی له پاره بی د هندی معما -
 راتو په وسیله د تاج محل به شان پیوه
 گنبده جوړه کړه او د دغی بنا جوړیت داسی
 شوی وه چی د گنبدی په لاندی زهر خانه
 کی به پخپله د احمد شاه بابا مقبره وی او
 په سر بهرنی برخه کی چی د مهارت د تالار
 حیثیت لری خرقه شریفه به ایښودل کپړی
 خو کله چی احمد شاه بابا و فات شو نو



دکندهار نوی یادگاری دروازه او میدگاه بات

د قومو نو مشرانو په مشوره پخپله د احمد
 شاه بابا له پاره دا ځای تخصصی شو او
 د مبارکه خرقه له پاره د گنبدی اړخ " کس " -
 یوه بله بنا جوړه شوه د دغو مشرانو ویل چی
 که اوس د احمد شاه بابا د مقبری پر سر
 خرقه شریفه کپړی دو نو پناهی راتلو نکسی
 پاچا یان هر یو د تبرک له پاره مبارکه خرقه
 پر خپل مرقد کپړسیدی او د دغی یوه کار
 مخنیوی له پاره دا لازمه ده چی هرقسی
 مبارکی ته بی جلا واند جوړه شی *
 د نولسی پمپی تر اواخرو پوری په دفتر
 استاد و کی دکندهار پر ځای د احمد
 شاه نوم معمول راو د اچار احمد شاه
 نویدی خو وروسته د انگلیسانو سره په
 اسنادو کی بهرته دکندهار نوم معمول شو *
 دکندهار ینار په عمرانی لحاظ په هر ژر
 پرمختیا وکړه او د احمد شاه تر مړینسی
 لس کاله وروسته په ۱۷۸۳ کی چی فاضل
 نوی انگلیس کندهار ته سفر کړی په خپله
 سفرنامه کی لیکی چی دکندهار ینار د -
 هرات له ینار ختو په لوی دی او نفوس
 بی هم زیات دی کیستانوف روسی سیاح
 چی د شاهخان په وخت کی د اچار لیدلی
 دی لیکی چی که ختو هم د اسپال کندهار
 د افغانستان پایتخت نه دی خو په لوی
 ینار دی او یوازی شپيته زره د رانیان په
 کینی اوسی * منشی موهن لال چی دنو -
 لسی پمپی په لومړی نظمی کی کندهار
 لیدلی تو په خپله سفرنامه کی چی دینجاب
 د سفرنامی په نامه یا د پیپی لیکسی
 سره له دی چی دلته لوی دولت و دانسی
 شته او ینار هم پراخ دی خود نه ترهم په
 وجه دغه ودانی مخ پر خرابیدودی *

مونتواتر الفنتن چی په پیپور کی
 بی د شامع الملک سره د پیپور تپون
 لاسلیک کړ پخپله کندهار ته نه دی راغلی
 خو په خپل اثر " د کابل سلطنت بیان " -
 کتاب کی دیو بل انگریز " دوری " خاطرات
 راوړی دی چی هغه شپږ میاشتی په کند -
 هارکتوری کړی او په ۱۸۱۲ کی بی داخا -
 طرات الفنتن ته ورکړی دی * هغه
 لیکی چی کندهار په خوشحاله او د
 نعمتو نو د ک ینار دی خو اوس پایتخت
 نه دی * ینار په تجارتی سرا یو نه
 لری او سوداگری د هندوانو په لاس کی ده
 په ینار کی په یر ینکلی جتانو نه جوړ شوی
 او د خانانو ینکلی دسری زره خانه راکا -
 زی * د ینار په بازار نو کی داو بو کوچنی
 لبتی پمپزی او دهغای له پلوه کیدای
 شی دا ینار د اسپا یو په یر پاک او نظیف
 ینار و بولو *

داکتر بیلو انگریز چی په نولسه پمپی کی
 د محمدزی سردارانو په وخت کی کندهار
 ته راغلی دی او دلته بی خو میاشتی تهری
 کپیدی هم داشان لیکتی لری او دغه ینار
 صفای ستایی خو وایی چی زیاتره خانان
 کابل ته پاملرنه ساتی او دکندهار کورونه
 چی زیاتره دختو جوړ شوی دی چندان
 نه ترهم کپړی خو د ینار رینخ دونو او
 زرغو تنها په یر صفت کوی * دکندهار لسه
 په یوه مېهو بنا " ختو یوه هم د احمد شاه
 بابا گنبده ده چی د کلا سیکي معماری
 په یر ښه نمونه بی گپلای شو دا د احمد
 شاه بابا د ژوند په وروستو لسو کلو نو کی
 جوړه شوه او نقشه بی د تاج محل ختو
 کای شویده *

له تقشې سره سم په کال ۱۱۶۸ د لومړني خورپه لومړي نېټه دیکشني په ورځ د سهار په نهو بجو د کندهار د بنا رڅښته پخپله احمد شاه بابا کښودله

کورونه جوړشوی په نوبه ۱۳۱۱ شمسی کس
د مرحوم وزیر محمد گل خان مهند په امر
د بنا شاوخوا ټول کورونه استلاک شول
او د گنبدی پر شاو خواچستو ته جوړ شول.
په وروستيو وختو نو کي داچستو ته پته
گلبندو نو تېدل شوه خو بنا روالی د هغه
مراقبت ته په عدم پاملرنه دغه محوطه د پسر
چټله شوه.

د ۱۳۰۷ کال له ثور څخه د دغی بنا
که ترمیم وکړه د پارک تنظیم پورمخیزه هم
شول خو جنگه و مونت اود روان د پیرلس
کلن جنگه په دوران کي خومو مری هم پر دغه
بنا و مونتو خو څرنگه پخه او کلکه بنا وه
نو چندان زيان یی وشه رساوی.

د احمد شاهي کندهار د کلا تر نهد لسو
ورو ستمر همدغه بنا رڅښته خوا ته
تر منزل باغ پوری او لویدیځ خوا ته ترکو -
هکران پوری پراختیا و موند له اود دهلی
د بند د جوړو لو سره د بنا د اوسو پښه -
سوستم کي هم تغیر راغی او یوه لویه و پاله
نوی جوړه شوه چی د کندهار جنوبي سیمي
خو و پوی.

د کندهار بنا په پیرلس کلن جنگه کي
سخت زيانمن شو مخصوصاً په ۱۳۶۹ -
کي د زياتو اورچتونو سره چی لوی سېلونه
پر بنا رآ مات شول نو د بنا لویه برخه یی وړانه
کړه. د کندهار اوسنی اداري د امنیت په -
خاطر د بنا له منځه لوی واټونه وایستل او
هغه پخوانی بڼه یی بیا لکل بدله شوه.

د کندهار له د پور ښکلو بنا وړڅخه
پوهم په هرات د روزه کي د شهیدانو
یاد گاري کېده ده چی پر یوه څلور لاری
جوړ شوی اوسراوسه ولاړه ده یعنی راکښونه
پر موشی دی خو وړانه کړی یی نه ده.
د اګنبد هم تغیر یی غلو بڼت کاله وړا -
ند ی جوړه شهیده.

د احمد شاهي کلا تر نهد لو وروسته
دیوه یاد کار په توګه د پخواني عهد گاه
د رواقی په حدود کي یو کانګرېټیسی
رواق جوړ شو چی په کاشی څښتو ښکلی
شوی دی. د د رواق پر شاو خوا په ښکلی
کاشی د پرو دالیک لیکل شوی دی.
د اهل حضرت المتوکل علی الله محمد
ظاهر شاه په سید علی اراده د رواق د زاوړ
پاشی په (۵۷) څخ کي

ور سره متضرر کړی نوبه ۱۳۳۲ کی د عهد -
الغنی گردیزی د ولایت په وخت کي د -
کندهار معروف معمار نعم جان معمار -
باشی چی د "مهریس نیکه گنبد هم ده"
جوړ کړی وه؟ مو ظف شو چی د احمد شاه
- بابا د گنبدی ترمیم هم دی وکړی. هغه
نظر ورکړ چی د گنبدی پورتنی قبه کاملاً
له کاره وتلی ده څخه د هغی داخلی
هغه بند ی چی په کو مو لرګو اوسراوسه شویده

د دغی گنبدی لوروالی له ملګی څخه
د سر تر ورستی قبی پوری ښکړند پیرش -
شوه او اسیا ساتنهو ته رسپزی او پسر عمری
یی پر څخه د ارتفاع سره توازن دی.
د گنبدی قبه پخوا د لرګیو تیرانو سره پیوست
شوی وه او ۱۲۸۲ شمسی کي چی د گنبدی
په سل هستری کي باروت خانی اور واخوست
او یو لوی انفجار شو د گنبدی په دریم
پړکی څښی درزونه پیدا شول او نهد لسو

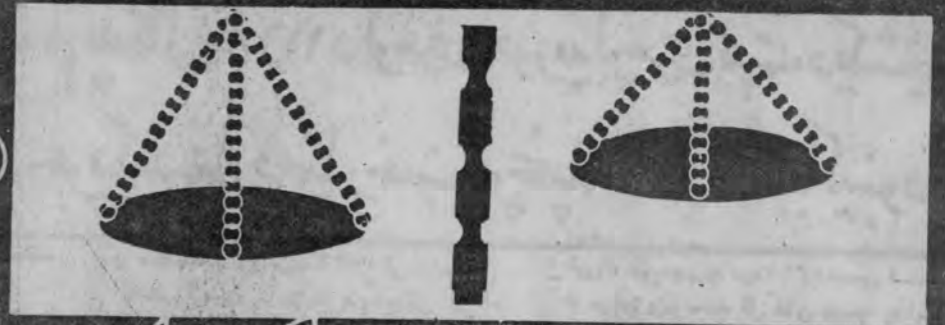


د لوی احمد شاه بابا گنبد

هغه اوس له کاره وتلی دی.
نو دا و چی د گنبدی قبه کاملاً پورته
کړه شوه اود اخل یی قبه داسی جوړه
شوه چی هغه بند یی د اوسپنی په سیخا
نو او گاه راتو او کانګرېټو شوی وه او نور
نو د خطر څخه خلاصه شوه.
څرنگه چی دغی تاریخ یی بنانه نژدی -

خطری پیدا شونوبه ۱۲۸۲ او ۱۲۸۴ کال
کس د کندهار نایب الخلو م محمد -
عشایخان د هغی ترمیم وکړ او هر قبه یی
پوه د اوسپنی کړی راتا وکړه. ولی داچا کونه
اود رزونه ورځ تر بلی پراخیدل او
د دی خطر پیدا شو چی ښای دا قبه و -
نهدزی او که چه کبزی ښای شاوخوا کورونه

سه اصل اساسی بازار: اعتدال، انصاف و قانون



است
عمومی

بازار کابل

میگویند

دست خرید و فروش میشود و در هر بار قیمت آن با دین نظر داشت مفاد از طرف فروشنده دوس و سومی و چهارمی بر آن افزایش می یابد. یکی از موارد خیلی مهم همین مسأله است.

امروز جدی ترین پروبلم عدم تناسب میان معاینه کارمندان و اجیران دولت است که آنها تسانیکه عاید ثابت دارند (است که آنها رابطه ساده اقتصادی میان عاید و مصرف خویش راحتی به اساس "بخور نمیر" نیزه میار نمیتوانند. این صنف فقیر جامعه بنابراین ملاحظیات فرهنگی دست به تندی نیز در راز نمیتوانند و برای آنها ناچاری هاد رجدودی مطرح میگردد که بالاخره از دروازه دیگر چهره نمایان می سازد. رشوه و اختلاس حیف و میل در این عامه و قسماً همد را شکل اصالی جنایی. دسته دیگری کد را راه به شمار می آیند و در شرایط نایب اسامان سالهای اخیر تعداد این بخش افزایش نیز یافته است. کسانی اند که از راه های مشروع یا غیر قانونی ثروت اندوخته اند البته که آنها حق استفاده از ثروت خود را دارند و لن خریداری بی تشویش و بدون پرسیدن



از انداز "معمول" حرام پنداشته و آنرا امیاب آتش افروزی در خرمن سرمایه خویش می پنداشند اما امروز آیا چنین است؟ برای نایب سامانی در بازار امروز کابیل عوامل متعددی وجود دارد که این عوامل بعضاً "عینی و بعضاً" تصنعی اند. یکس از احیاب مشکلات عدد - راد بازار کابیل عدم موجودیت تولیدات زراعتی و صنعتی. کاهش نرخ صادرات و افزایش واردات تشکیل میدهد که این مسأله موجب شده است تا پول افغانی در برابر اسعار بخصوص در برابر دلار امریکایی رنگ ببازد و ارزش گم کند. میگویند پول هر کشور معرف و نشانه قدرت رتندی آن به حساب می آید اما اقتصاد جنگی این اهمیت را متأسفانه در رسول افغانی خیلی پایین آورده است. خصوصی ساختن بیشتر تجارت و راه های بطرف بازار آزاد زمینه های بهبود وضع اقتصادی را فراهم آورده است اما موجودیت سیستم خریداری محتکرین و عرضه دوباره از طریق آنها و وضعیت بازار را خیلی نامتناسب تر از آنچه که باید باشد ساخته است.

در بازار کابل و بسیاری شهرهای کشور اجناس عملاً هم از طریق شبکه های دولتی هم از طریق موسسات خصوصی به چندین



بازار مرکز و محل معاملات و تجارت است. روح بازار مظهر سطح فرهنگی آنجا و حجم معاملات بازار نشاندهنده توانایی بازار است. بازار کابل یکی از پر معامله ترین بازارهای کشور و حتی منطقه است که برفس کمبود ها و نبود ها، دشواری ها و مشکلات ناشی از جنگ تا سالهای اخیر همیشه بروز پنهان بوده و اگر قیمت داشته حد اقل قطعی نداشته بازار کابل در گذشته ارز - شهای خوبی از نظر محتوای معاملات داشته که متأسفانه امروز این ارزشها در حدود اصل خود باقی نمانده است. در بروز وقتی خریداری در بازار کابل معامله میکند و از کم بودن وزن و گران غیرمتصفانه قیمت ها و کیفیت بد متاع اندیشه بی نداشته اما امروز آیا چنین است؟

بازار را چند اصل اساسی رونق میدهد: اعتدال، انصاف و قانون. بازار امروز کابل به گفته "یکتن از شهر - وندان" اساساً یک بازار سیاه عمومی است که در آن روح اعتدال و ترازوی انصاف و سنگ قانون حضور گم شده بی دارد. در بروز فروشنده گان در پناه انصاف و عدل قانون مفاد معینی اخذ میکنند زیرا اصلاً پیش

یک گزارش کار دانشخانه های زنجبار

برگرفته از نشریه «عاریج» - لندن

آقای «لانجولین» بعد از خاموش کردن سیگار، از دوستانش اجازه خواست حلقه آن ها را ترک گفت و آفتاب غروب کرده بود و او در تاریکی تمام دو ماه قهروری سال در خانه اش واقع «برویر» گفت سکوت شب را صدای باد تند و سردی می شکست و عجله داشت تا زودتر به خانه برسد زیرا به خانم ود دخترش و عده سپرده بود که سر ساعت ۷ شام حاضر باشد زنان شب را با هم در شهر صرف نمایند.

قریب های ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه را نشان میداد که بسه مقابل خانه اش رسید و بانها پشتت معجب متوجه شد که خانه فرق در سکوت و تاریکی اجست لحظه بی مک کرد تا اگر آزاری بشنود اما متوجه شد که اشتباه نکرده زیرا واقعا همه جمع شدند سکوت بطول فرورفته بود اضطرابی در او پیدا آمد، به دروازه در و دی خانه نزدیک شد و در را بسته یافت چون باخورد کلید نداشت ناچار زنگ را فشار داد و در ضمن چندین بار محکم به در کوبید تا اگر جوابی بشنود اما بی فایده بود هیچ جوابی بدست نیامد. دوباره به جویلی برگشت و به قسمت از اپارتمان که اطاق خدمتکاران بود نظیر انداخت و آنجا در خواهر زنده گی داشتند کمر بستن و لاله از هفت سال بدینودر

LES ELEVES DES BONNES SCHOLES DEVIENNENT LES DREBIS ENRACÉS





خدمت فامیل لانسولین بودنده
به نظرم رسید که تور خفیفی
مانند شبیهی از کار کلکن گشتند
اشطرابین دو چند گشت از
مفود نرسیده : آیا مردمان
شبهه بی در ابارتانش در اغل
شده اند ؟ دوباره به معمل
روشنی در قیود اما اینبار هیچ
روشنی نایدیده شده بود با خود
آیندیشید شاید در چارواهمه
شده باشد و گو شکر کرد خود را
مخطن سازد که نور و روشنی
داخل اطاق اشتباهی بهتر
نبوده اما درین میان آرزو
داشت تا گریستن و نیا خواهران
خدمتکار از اطاق شان خارج شده
در روز را بکشاید ز راه حوله
آید و اینکار را نمیکردند . این
دو دختر با یکدیگر بیگم خوا -
هران به بین در میان نوکران
استثنای استند . دخترانی با
گریختن نهایت آرام . پاک و نظیف

بوده و از امورات منزل صورتی
نحس که در اجرای آن دست
باز و مهارت نام نداشته باشند
گریستن ، ۲۸ ساله که خواهر
بزرگتر است امور پخت و پزیرا پیش
میبرد و با که ۲۲ سال دارد ، از
پاکیزه گن و مستوی لباس ها
مسوولت دارد .
این دو خواهر همیشه آرام
و کم حرف استند . آنها مردمان
بسیار مقصد و پول دست اند
زیرا در مدت ۷ ساله که در خانه
لانسولین ها به سر می بردند از
معامله ماهوار شان که خرد و د
۳۰۰ فرانس ، برای هر کدام
می شد مبلغ ۲۲۲۰۰ فرانس
پس انداز کرده اند .
با وجود همه مرموز بودن
فامیل لانسولین مشکل بر آفاه
خانم و دخترشان هیچ مهمل
در غیبت به نجس و پزیرا هر
در رابطه به حالت روانی مزاج

جی وزنده گن گشته ایمن
دو خواهر نداشتند . آنها
صرف میدانستند که پدر و مادر
این دو خواهر از جمله مردم
عوام و کسبه کار بوده اند . بعد از
از هم جدا شده و این دو خواهر
در " بن یاستور " بزرگ شده
اند . سپس مادرشان تصمیم
گرفته است تا جهت آباء و اجداد
و اسرار معانی خود شان کار نمایند
بنا . آنها را در چندین فامیل
بورژوا و شرفمند به حیت خدمتکار
گماشته تا اینکه هفت سال قبل
به منزل لانسولین های صفت
خدمتکار استخدام و تا اندا -
زه بی زنده گن بایشان را آغاز
کرده اند . اما دلین دیگری که
عدم علاقه فامیل لانسولین را
در رابطه به گذشته و ماجراهای
زنده گن نوکران ان نشان می -
دهد اینست که نباید فراموش
کنیم مادر ۱۹۳۳ قرار آورده در

این عصر زمان کار فرما همیشه
مافوق و یادار با هم میمانند و
خدمتکار و مزدور برای این دو
موقف خود تر پیش تو کینه بالاتر
و بهتر از آن .
و آنچه باعث آرام خاطر
خانم لانسولین می شد تصور
رفتار و خوبی و خصلت این دو
خواهر بود . آنها خواهران
بسیار صمیمی و دوست بودند
جدا این آنها غیر ممکن بود زیرا
حتی شبانه در بیت تخت خواب
میخوابیدند و بهترین هم اینک
با مردان جوان و سایر مرد سال
محله هیچ ارتباط و تماسی
نداشتند .
و اما برگردیم دوباره سرتی
آقای لانسولین در تاریخ سپ
دوم فوروری ۱۹۳۳ که به دروازه
بسته خانه اثر موجوده و دلوان
پس عیسی دارد . از از خود
لطفاً صفحه برگردانید

inséparable. Elevées dans
une institution catholique ou
leur sœur Emilia est, entre-
temps, devenue rougeuse,
celles que la prière de

l'autonaire Mme Lancelin.
Taciturnes et discrettes, elles
ne peuvent se passer l'une
de l'autre et dorment dans
le même lit. Mais elles sont

trouveront « rien d'abnormal »
dans leur hérité, malgré
un grand-père épileptique,
un cousin fou et un père
incestueux.

MATCH LES ANGES DU MAL

LES ANGES DU MAL

à droite, et Lea, 22 ans, à gauche — s'ouvre, aux approches de Cortha, dans

regardons rien — Christine et Lea sont impossibles à identifier — Laure sur le



آنها باخود اند پشیدند آ یا
دو خواهر نیز به سرنوشت
با داران شان د چارنده اند؟
برای دریافت جواب به آراسی
د روزه را بازکردند واز تعجب
د رجای خود میخکوب شدند
زیرا دیدند که هر دو خواهر
زنده و سلامت د لباس خواب
کنار هم و به هم چسبیده با -
زلفان مجعد و پریشان با حالت
خشمگین اما آرام به دیوار تکیه
داشته اند . بادیدن مامورین
پولیس ، لیا د حالیکه خود را
بیشتر به آغوش خواهرش می -

ویک چشم نداشت . اجساد
تقریبا عریان بودند و با چاقو
و قیچی طوری تکه تکه و پاره پاره
شده بودند که هوید نبود قاتل
بدون پلان و مقصد طور جنون
آسا به همه نقاط بدن آنها
سره روی سینه ران و شکم
شمره وارد کرده است . ایمن را
نمی توان یک قتل عادی گفت
بل گفته میتوانیم که خانه د رین
شب یک قصاص دیوانه ها بوده ،
زیرا چهره قربانیان قابل
شناخت نبوده ، صورت و جمجمه
آنها کاملا شکسته و د رهم ریخته

د روشنائی نور کم رنگ چراغ دستی
ماهیسی توجه آنرا جلب می -
کند که فرس روی زینه را رنگین
و مرطوب ساخته است . باخود
می گوید : خون ؟ بلن اشتباه
نکرده است . مایع مذکور خون
است ، کسی دو رتو با دیدن
شئی ناشناخته بی دروری خون
برخود می لیزد ، وقتی د قیق
می شود چشمی رامی بیند کماز
کاسه چشم جدا ساخته شده و
به روی فرش غلتیده ، بادیدن
این صحنه از ترس چوخی می کشد
د فمته از بیرون آقا لانسولین

می پرسد : آنها کجا می
توانستند بروند ؟ بعد با خود
می اندیشد : " تکه شوهر
خواهرم آمده باشد و آنها را برای
صرف نان شب باخود به خانه
برده باشد " . و باغتاب جا -
نپ خانه خواهرش به دویدن
شروع می کنند اما د آنجا برآ -
یش میگویند که زن د دخترش
آنجا نیستند . و دوباره با شوهر
خواهرش به خانه برمی گردند
اینبار شوهر خواهرش صمی می -
کند داخل پارتمان شود و از آنچه
میگذرد آگاه گردد اما نتیجه هم -

گردند و تنها اینرا دانستند که
باید خانم و دوشیزه لانسولین
را از بین ببرند . د رین گیرودار
لیا به آشپز خانه می شتابد تا
کار د قیچی و چکش را باخود
بیاورد و بعد از چند لحظه
انگشتان برای بیرون آوردن
چشم ها ، قیچی برای پاره کردن
دن ، کار د برلی جد اکسردن
و چکش هم به نوبه خود برای
شکستن د رهم ریختن فعال می -
گردند که د رهایان کار د جسد
بی جان ناهمگون با جسد د
انسان به جامی ماند .
بقیه در صفحه (۸۸)

و بدون اینکه چیزی بگوید به
همراهی دخترش از زینه ها
جانب خد متگاران بالا میروند .
زینه حالت نیمه تاریک و نیمه رو -
شن دارد . هنوز از زینه ها
جدا نه شده بود که کریستین
به طرف او خیز برداشته و با کوزو
بی که د دست د اشت ضربه بی
محکم به او نواخت ، با ایمن
عمل د پکر هیچ چیزی برای آنها
باقی نماند زیرا خانم خانه را
لت و کوب نموده بودند و علاوه
مجرم پنداشته می شدند د فمته
از حالت عادی خارج شده و به
دو حیوان مهلک تبدیل می -

به خد متگاران نهایت سختگیر
است و هیچ خطای آنها را
نیس بخشد . باری یک گلدان
چینی از دست آنها شکسته بود ،
اوقیت آنرا از میان برد و خواهر
وضع کرد . زیرا هیچوقت نمیتوا -
نست از گناه آنها چشم پپو شد .
بنا زمانیکه از اطاعت بیرون شد
افتاده و برق نیست ، متعجب
گفت و دفعه -
پرسید : " کریستین ، لیا)
اینجا چی میگذرد ؟ چی حادته
شده ؟ " اما جوابی نی شنیده

لیکه ترس بر هر دو خواهر ستولی
شده باخود میگویند : " خانم
خواهد گفت که همه اشتباهم -
بی از ماست و مارا سرزنش
خواهد کرد ."
د رست د رهمین موقع خانم
و دوشیزه لانسولین از اطاق
شان خارج شدند ، خانم همواره
د دستکش سفید به دست مدها -
شت تا مطمئن شود که کریستین
و لیا د ریاک کاری موبل و اثاث
منزل نقلت نکرده اند و هیچ گرد
و خاکی باقی نمانده .
خانم لانسولین د ر رابطه

فشرده گفت : " ما آنها را کشتیم ،
زیرا این کار به خیر و خوبس آنها
بود . " و کریستین علاوه کرد :
" و اگر ضرورت به تکرار باشد ما حاضر
هستیم ."
حادثه طوری آغاز شد که
بعد از ظهر روز دوم فبروری کر -
یستین و لیا لباس های صاحبان
خانه را با اتوی برقی اتومسی -
می کشیدند (قابل تذکرات
که اتوی برقی در این عصر چیز
لوازم لوکسو نو یا در جهان
بوده و طبیعا بسیار قیمت و نایاب)
در اشریت بی احتیای -
طنی و تماس ناد رست با بسوق ،
اتو شارش کرده و همزمان با
قطع برق از کاری افتد . د ر -
ست ساعت پنج عصر است . د رجا -

و خون آلود کاسه های چشم ها -
خالی و مانند سوراخ های خون
آلود ، خود نمایی میکردند که د ر
آن نشانه های از خراشیده گی
توسط انگشتان تا هنوز باقی
بودند . د ر گیروداری که پو -
لیس ها مصروف وارسی اجساد
بودند یکی از آنها پایین آمده ،
آقای لانسولین را
گفت : بیاید ! نباید این صحنه
را ببینید !"
د ر طبقه بالا نور خفیف و با -
ر یکی از داخل اطاق کریستین
ولیا از طریق درز د رواز به
بیرون میتابید . پولیس ها به
د رواز نزد یک شده با انگشت
آهسته آهسته به آن کوبیدند ،
اما جوابی نشنیدند ، و خابوشی
د رگیرار همچنان حکم فرما بود .

صد آ می زند : چی کپ است ،
آینجا چی میگذرد ؟ اینجا چه
میگذرد ؟ د ر جواب پولیس
میگوید : " آقای لانسولین شما
اینجا نیاید ، خواهش میکنم
د رجای تان باقی بمانید !"
و سرانجام هر سه پو لیس
د روشنائی نور چراغ دستی
شان شمره یک نفرت و کراهت
بی پایمان را د ر میانند . دو -
جسدی که باید از خانمود و شیزه
لانسولین باشد ، آنها بیشتر به
د رتوده گوشت شباهت د ا -
شدت تا به دو جسد مادرد ر
حالی که به پشت افتاده بود ،
جمجمه اش کاملا متلاشی و هر دو
چشمش از کاسه بیرون کشیده شده
بودند و دختر به روی افتاده

چنان سفاکست ، با لا خور صبور می -
شوند پولیس را به کمک بطلبند .
یک آسرو دو مامور پو لیس
به کمک آنها می شتابند بعد از
آگاهی از اصل قضیه سر انجام
یک مامور پولیس مو فق میشود
از طریق یکی از اطاقهای طبقه
اول داخل تعمیر شده و د رواز
ورودی را باز کند . اپارتمان
د ر تاریکی کامل فرو رفته ، برای
روشن کردن ، می کوشد تا
" سوچ ها " را پیدا کند .
" آیت " چراغ دستی و شنگه اش
را بیرون می کشد . سپس با -
توک پا طوری که از ورودش کسی
آگاه نگردد پله های زینه را یکی
روی د پگر جانب طبقه دوم می -
بیماید اما فمته می ایستد زیرا

چنان سفاکست ، با لا خور صبور می -
شوند پولیس را به کمک بطلبند .
یک آسرو دو مامور پو لیس
به کمک آنها می شتابند بعد از
آگاهی از اصل قضیه سر انجام
یک مامور پولیس مو فق میشود
از طریق یکی از اطاقهای طبقه
اول داخل تعمیر شده و د رواز
ورودی را باز کند . اپارتمان
د ر تاریکی کامل فرو رفته ، برای
روشن کردن ، می کوشد تا
" سوچ ها " را پیدا کند .
" آیت " چراغ دستی و شنگه اش
را بیرون می کشد . سپس با -
توک پا طوری که از ورودش کسی
آگاه نگردد پله های زینه را یکی
روی د پگر جانب طبقه دوم می -
بیماید اما فمته می ایستد زیرا

به ادب برگزیده

یوسف عزیز نصر

گواهی همسر عزیز یوسف از زهر گزیده تهمت و صیبت منزه و میرا ساخت و پس از آن گواهی ساقی شاه درباره اخلاق و سلوک پسندیده او در زندان و حلم و صبر و علم و تواضع او و همچنین حسن تعبیر و هوشر و تدبیری که از او در نظر شاه پدیدار شد و علاوه بر اینها امتناع یوسف در خروج از زندان پیش از اثبات برائت و اظهار بهنگاهای خویش همه اینها مقوی و غف و علم و کجاستش را بخوبی آشکار ساخت و شاه را مشتاق آن کرد که او را برپاست دربار بگزیند.

شاه یوسف را نزد خود خواند و چون با او بگفتگو پرداخت او را دارای عقلی زین و تجربه و خیریت فراوان و فرهنگ و دانش سرشار یافت و ازین رو گفت: ای یوسف جمال خوبی پسندیده و نام نیک و سابقه رو-شن و عقل سرشار تو مقامت را پیش من آر-جفتد و پایه ات را در نظرم بلند ساخته است و تواضع امروز امین ایندولت خواهی بود و باید بنگ این مملکت کارکنی و بر اصلاح امور هست گماری و برای اجراء هر تصمیم دستت باز و فرمانت روانست.

یوسف میدانست که مردم سر اکتون روز کاری خوش و امید بخش را استقبال میکنند و پس از آن ایام بلا و محنت در پیش دارند و تا چند سال رود نیل دامن خیر و برکت برکشور میگردد و آنگاه سالها دست فیر خود را از ایشان باز میگرد پس ناچار باید خزانه ای مملو از مسم و زر در اختیار داشته باشد زیرا مال مایه دوام مملکت و پیوند بقای ملت است از این جهت تصمیم گرفت که زمام امور اقتصادی و مالی آن کشور را بدست گیرد و کشتی حیات مردم را با ساحل نجات رهبری کند و برای تاه مین این منظور به نگاه گفت:

اگر بخوای من سو و ملت ملک و ملت را بدست گیرم و شئون حیاتی مردم را اداره کنم باید مرا بر خزان و سخاوت ثروت مملکت بگماری و امین خود قرار دهی تا بخواست خدا منظور ترا بر آورم و زنده گشتی ملت را سر و سامان بدهم و در هر حال مملکت آباد و رهت آسوده خاطر باشد.

خدا ایتحالی یوسف را بر کرسی حکومت و مستعد عزت بنماید و در نظری چند ساعت او را وزیر فرمانروا و حاکمی مقتدر ساخت و او

خانه اش را کعبه آمان و قبله رجال قرار داد و در صورتیکه در روز اسیری زندانسی و پیش از آن غلامی بود که در بازار برده فرو-شان در مصر خرید و فرو تر بود این و فضل الهی است که بهر کس بخواهد میبخشد و خدا دارای فضل عظیم و رحمت عمیم است.

در مدت هفتسال از حکومت یوسف او ضاع طبیعی و رضایت بخش بود و رود نیل فیضان داشت و او امور فلاح و زراعت بهبتر-ین وجهی جریان و انتظام گرفت زنده - گانی خوش و مردم آسوده بودند.

یوسف که حاکمی بصیر و مدبری آگاه بود و از این فرصت نعمت و فراوانی برای روزگار قحط و خشکالی استفاده کامل نمود: مخزنهای بزرگ بنا کرد و آزاد و قسه و غله انباشته ساخت و از این رو چون سال-

فُرَادِیَعَهُ بِ یوسف به دعوت

های قحط و خشکی فرا رسید مردم برای مقاومت آماده و مجهز بودند و از جور طبیعت رنج زیاد ندیدند و مصیبت فقر و تنگدستی و گرسنگی و سختی بایشان دست نیافت.

قحط و خشکالی سرسزمینهای مجا و نیز سرایت تاه شیر کرد و تا شهر کعبان و وطن یعقوب و فرزندان او را نیز فرا گرفت و مردم را در فشار و شکنجه گذاشت و آوازه و زمامداری یوسف و تدبیر و کفایتش با طراف پراکنده شد و مردم کشرهای مجاور میگفتند و همیشه ندیدند که در مصر وزیر باشند و یا سیاستی کارها را اداره میکند که با کفایت و کاردانی خود مملکت و ملت را برای مقامت و تدبیر قحط و غلا و مبارزه با خشکالی و بلا آماده و مجهز ساخته و او اکنون بیوزان احتیاج مردم غله و خوب بین ایشان قسمت میکند و زنده گانی مردم را به آئین حکومت

بشکرد و رهبری و نگهداریشان کند. پرده دار یوسف خیر دادند که ده نفر مرده آثار مجد و جلال و فضیلت و کمال از سیمایشان هویدا است و اکنون بیرون در اجازه حضور میخواهند سپس اجازه داده شد که از طرز و آهنگ سخن گفتن وی اطلاع ی و سرکردانی ایشان چنین بر میآید که غریب این شهر و دیارند.

یوسف آن روز و داد و چون پسرده بالا رفت خود را در برابر برادران خویش یافت. حوادث روزگار هیچگونه تهنیتی در قیافه ایشان نداده و اثری از خود در سیمایشان باقی نگذاشته. اینها همان برادرانی هستند که بر کشتن پیمان بستند و در آرزو نشهر هید استان شدند و ایشان همان برادرانی هستند که میان او و پدرش جدائی انداختند و چشمش را گریان و دلش را مبرجوع

ساختند. اکنون دست روزگار و تعدیر پرور-دگار بدون اندیشه و تدبیر ایشان را بسوی آورانده و در حضورش آورد.

یوسف ایشان را بخوبی شناخت اما ایشان او را نشناختند و البته حق داشتند که او را نشناسند زیرا چطور میتوانستند تصور کنند که این حاتم تا جدار و فرمانروای عالمقدار با اینهمه جاه و جلال و یوسف باشد همان یوسفی که او را بجاه انداختند و یقین داشتند که یاسر که او را برده و یاد زنده ای اعضایش را از هم دریده و یا کسی در بازار برده فروشان او را خریده است. یوسف که مردی حکیم و دارای حزم و فراست و عقل و کفایت بود و در آغاز کار خود را بایشان معرفی نکرد و پرده از کار خود برداشت و خواست تا از فکر و اندیشه ایشان باخبر شود و اسرار اخبارشان را بدست آورد. آنگاه برای اینکار منتهای حزم و احتیاط را در کردار و گفتار و رفتارش داشت.

یوسف برادران را پندیرا می کرد و گمراهی

پد رباقی مانده تا بخد مشرق قیام کند و اما برادر دوازدهم ماروز گاری است که ناپدید شده و ما از حال و آلتش هیچگونه خبری نداریم. نمیدانیم زنده گی را بدرد گفته یا در اطراف جهان ستواری و سرگردانست. این خلاصه گزارش احوال ما است که در حضور عزیز معروض شد.

یوسف گفت: منکست آنچه اظهار می-دارید در دست باشد ولی هیچ ادعایی تا بدلیل و برهان نایید نشود و گواهی همراه



در فراق یوسف در حق پرداخت

نداشته باشد ارزش و اعتبار ندارد. ازین رو میباید که بر صدق ادعای خود دلیل یا گواهی آورید که خاصر من به حیثیت النهار تان مطمئن شود.

برادران یوسف گفتند: ای عزیز ما در این ملت غریب و از شهر و دیار و دوستان و خویشان خود دوریم و بنابراین محالست که بتوانیم در اینجا برای خود معرفی و بر صدق گفتارمان گواهی بیدانیم.

یوسف گفت: من فرمان مودم تا و ما-یل سفر شما را فراهم سازند و بارهای طعام بر اشتراکتان نهند، اما بشرط آنکه باینجا بر گردید. و هنگام برگشتن آن برادر دیگران را نیز همراهم بیاورید تا او گواهی شما باند و ادعایتان را تمدیق کند و البته در مقابل اینکار منم در اکرام و اعزازتان میافزایم و بهیچار شتر دیگر بر غله شما اضافه نمیشم. این پیمان و شرط منست ولی اگر

داشت و تا یکروز ایشان را بحضور خواست و گفت: من شما را گمراهی داشتم و از حقوق من یکی آنست که درباره شخصیت و خصوص صهائتان بهرم و تا شما را بطورشایسته بشناسم و اکنون باز گوید تا شما که هستید؟ و در چه کارید؟ من در کار شما دچار شک و تردید مشوم و متوسم که از طرف پادشاهان هتان برای جا جوسی باینجا آمده باشید پس بهتر آنست که یقین از شما حقیقت حال و کارتان را بیان کنید تا پرده شک و تردید از میان بر آفتد و برهای تخصص و گمان پراکنده گردد.

برادران گفتند: ای عزیز ما دوازده برادر در روز سلاله پهنسیری بزرگوار و رسولی عالمقداریم و اکنون ده تن از آن دوازده برادر از جانب آن پهنسیر بد رگه عزیز آمده ایم و بار آمداری و حاجت خود را بردر-گاه او گشودیم. امم و برادر دوازدهم ما نیز

او را همراه نیاورید انعام و اعزازی از طرف من نخواهید دید.

برادران یوسف گفتند: ما گمان نمیشم پد رمان او را بسفر بفرستد و بارنج فراقش بسازد ولی با میکوشیم و اصرار میکنیم تا مگر او را با ما بفرستد.

یوسف دستور داد تا طرفها شانرا پراز گندم کردند و نقدینه و کالاهای راهم که برای بهای غله آورده بودند درون کند-مها ایشان پنهان ساختند تا علاقه ایشان را به بازگشتن تاه کید کند.

برادران یوسف بوطن باز گشتند و بهتر-ین خاطر را از پندیرا ثبهای عزیز همراه آوردند و چون بخد مت یعقوب رسیدند با دقت تمام شرح سفر و گفت و شنودشان را با عزیز باز پرسید.

پسران یعقوب گفتند: ای پدر ما در مصر با مردی مخیم و وزیر کریم مواجه شدیم که ما را محترم داشت و در پندیرا ثبمان همت گذاشت و عرضها ما را از غله بیان داشت ولی از ما پیمان گرفت که تا برادرمان را بر برای بیان حقیقت حالمان همراه نبریم و دیگر غله با نفروشد زیرا او در کار ما بدگمان و شک زده شده و بهد است که این غله بزرودی بصرف مورسد و ما باز بخله نیاز پیدا میکنیم پس بهتر آنستکه برادر را همراه ما بفرستی تا ما را در کارمان مدد دهد و و سوله بخشش و احسان عزیز گردد.

یعقوب گفت: هرگز اجازه نخواهم داد که او را همراه ببرید و تا ب هجران و فراقش راندارم.

من چطور بشما صمیمان شم؟ میخوا-هید او را هم بشما بسپارم تا بر نوشت برادرش دچار کنید؟ دیگر دست از مکر و خدعه خود بردارید و مرا با حق خود گذارید.

پسران یعقوب بارهای خود را گشودند و دیدند که کالاهای نقدینه هاشان بایشان باز پس داده شده پس پیش پدر رفتند و با شادی و خوشحالی او را از ماجسرا باخبر ساختند و گفتند: ای پدر ما بجهت د رباره فضیلت و مروت و بزرگواری عزیزنا سو سخن گفتیم و از روی خدعه و مکر درباره سفر برادرمان خواهش نکردیم. این کالاهای نقدینه های ما است که ما باز پس دادند. و این خود بهترین گواه بر مروت عزیز است پس برادرمان را با ما بفرست و ما متعهد میشویم که او را بجان و دل حفظ کنیم و زیر پرو بال محبت و شفقت خود فرار دهیم.

ادامه دارد

در هر زمان تاریخی مشخص و در هر یک از جوامع بشری و ادراک عالیهتری از معنای حیات وجود دارد که افراد جامعه و بدان دست یافته اند و این ادراک عالیهتر بزرگترین سما - دستی را که جامعه در تکاپوی تحصیل آنست و تعیین می کند. این ادراک و شعور دینی يك عصر و جامعه معین است. این شعور دینی همیشه بطرز روشنی از جانب برخی از پيشروان جامعه بیان شده و همه افراد و کما بیش آن را با وضوح دریافتند. يك چنین شعور دینی که با بروز و ظهور خویش تطابق دارد و همیشه در هر جامعه ای وجود داشته است. اگر گمان می بریم در جامعه ای شعور دینی وجود ندارد، به نظر ما چنین می رسد و زبانی - خواهیم آن را بهیچم نه آن که جامعه واقعا فاقد شعور دینی باشد. در لابل این که نمی - خواهیم آن را بهیچم اینست که شعور دینی جامعه و حیات ما را که با آن توافق ندارد و به محکم می خواند مورد بساز - خواست قرار میدهد.

در يك جامعه و شعور دینی همچون سوراخ آب جار - است. اگر آب جریان داشته باشد و جهت نیز برای جریان آن وجود دارد. اگر جامعه ای زنده باشد در آن يك شعور دینی نیز وجود دارد و جهت را که تمام افراد آن جامعه کما - بیش آگاهانه بدانسو تمایل دارند و تعیین می کند.

این مقاله دلچسپ توستوی در کشورهای زیاد مورد توجه اهل فرهنگ بوده است

شعور دینی

نوشته لئون تولستوی
ترجمه از کاوه دهگان

فراوان یافته است و تشوینت شده است و لیکن هنری که احساسات ناشی از شعور دینی کهنه و منسوخ عصر گذشته را انتقال دهد همیشه محکوم و مغفور بوده است. ولی قلمرو و عظیم هنر که احساسات بسیار متنوعی را منتقل می کند و مردم بوسيله آنها باید یکدیگر مرسوم و در نماز می گردند و تا هنگامی که احساسات برخلاف شعور دینی انتقال نداده و محکوم نشده است و مجاز بوده است. اگر در بشریت چه چیزی به نام ترقی یعنی يك نهضت پیشرو وجود دارد و ناگزیر برای مسیر این نهضت نیز بایستی عامل تعیین کننده ای وجود

در سایه رهبری شعور دینی صورت پذیرفته است. و اگر قبول کنیم که ترقی بشریت بی - رهبری دین امکان پذیر نیست - ترقی و در همه دور - آنها صورت می گیرد و بالنتیجه در زمان حال نیز صورت می پذیرد. ناگزیر برای زمان مان نیز بایستی دینی وجود داشته باشد. بنا بر این خواه مردم تحصیل کرده و کدانی زمان ما بخواهند یا نخواهند بایستی وجود دین را و حتی در زمان ما بعنوان راهنمای لازم ترقی بشناسند. و اگر در میان ما يك شعور دینی وجود دارد و هنر مان نیز بایستی بر اساس این شعور دینی آرزو - یابی شود و چنین نیز شده

و تحقیق شد. شعور دینی عصر ما از نظر مصادق کلی و عمومی آن آگاهی بر این واقعیت است که سعادت اما بهیچسختی سعادت مادی و معنوی بخردی و موقت و دائم ما در حیات براد زانه همه انسانها و در اتحاد محبت آمیز آنهاست. این شعور دردستگاه بشر - نح بشریت نیز همچون رشته هدایتی است که کارش از یکسو به برداشتن موانع مادی و معنوی از سوره ایجاد انسانها و از سوی دیگر استقرار اصولست که میان همه افراد بشر مشترکست و میتواند باید همه آدمیان را در يك برادری جهانی متحد

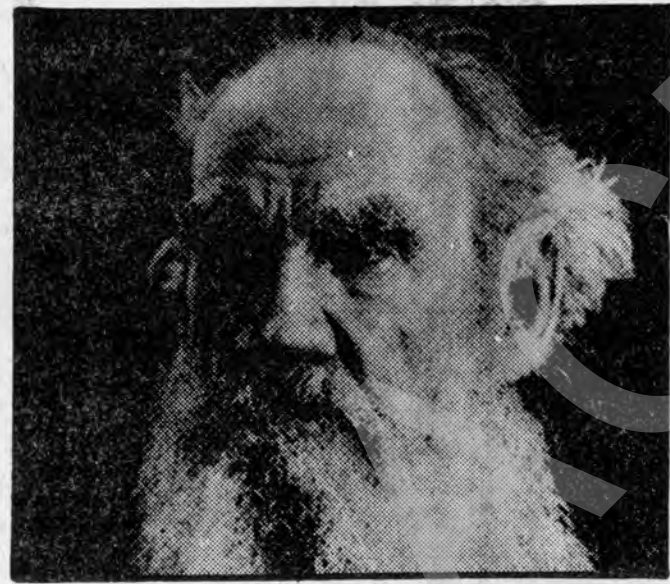
هنر خوب فقط آن است که همه افراد بشر را با استیثنا متحد کند.

داشته باشد. دین همیشه چنین عاملی بوده است. سرا - پای تاریخ و اثبات می کند که ترقی بشریت تنها بر رهبری دین نه دینی که مرکب از آداب و رسوم و تشوینات و معتقدات مذهبی خاصی نظیر مذهب کاتولیک و پروتستان و غیره است و بلکه

است. درست مانند همیشه و همه اعصار هنری که احساسات منبسط از شعور دینی عصر ما را انتقال می دهد از تمامی هنر "بمطرف" جدا گفت و شناخته شد و آواچ بسیار یافت و تشوین شد و هنرمخالف این شعور دینی محکوم گفت

کند. بر اساس این شعور بایستی ارزش تمام پدیده های حیات خویش و از جمله هنر خود را تقویم کنیم و از قلمرو کلی هنر آنچه را که ناقل احساسات منبسط از این شعور دینی است و جدا سازیم و این هنر را بهیچم و آن را نایب

شعور دینی و احساسات



کم و آنچه را که مخالف این شعور است بدور افکنیم. هنر هر هنری فی نفسه و خاصیت متحد ساختن انسانها را ایجاد است هر هنر این نتیجه را دارد: آنان که احساسات هنرمند را احساساتی که هنرمند انتقال میدهد - می گیرند و نخست روح خود را با روح هنرمند و در ثانی با ارواح تمامی افرادی که همان تا هنر هنری را گرفته اند و متحد می سازند. هنر خوب فقط آنست که همه افراد بشر را با استیثنا

احساساتی را منتقل کند که فقط از جهت تنها برای يك مرد تحصیل کرده يك نجیب زاده و يك تاجر يك روسي يك ژاپنی يك کاتولیک يك بودایی و غیره قابل فهم باشد و بلکه بایستی احساساتی را انتقال دهد که برای هرکس قابل حصول است فقط چنین هنری را می توان در زمان ما مفید دانست و از هنرهای دیگر جدا کرد و تشوینت نمود.

هنرمند بایستی عمومی باشد و از پیرو بایستی همه انسانها را متحد کند و ولسی احساساتی که همه مردم را متحد می کند و فقط بر دو نوع است:

- ۱- احساساتی که از عناصر طبیعی و انسانی یا خداوند است. و برادری آدمیان بوجود می آید.
 - ۲- ساده ترین احساسات زنده گانی که بی استثنا دردسترس همه افراد بشر است مانند احساسات شادی و غم و نشاط و آرامش و غیره. تنها این دو نوع احساس است که موضوع هنر عصر ما را تشکیل میدهد و هنری که از لحاظ مضمون خوب بشمار میرود.
- کاری را که این دو هنر به ظاهر بسیار تفاوت صورت می دهند و یکوست احساساتی که از آگاهی بر سر را بطسه انسان با خداوند و برادری انسانها (شعور دینی) ناشی میشود نظیر احساسات و پایداری در حقیقت و وفاداری به هیئت الهی و ایثار نفس و احترام و عشق به انسان و همچنین نتیجه ساده ترین احساسات: حالت فروتنی یا هادمانی که از يك آواز یا لطیفه ای فرح انگیز و گاملا قابل فهم و یاد استانی می شود گمراه. یا يك پرده نقاشی و باغ و سکه به آدمی دست می دهد یکوست و آن اتحاد محبت آمیز انسانهاست.
- اتفاق می افتد که گروهی گرد هم جمع می شوند و ولی این عده بسبب حالات روحی و پاد نتیجه احساسات خویش و

اگر دشمن نباشند و با هم به گانه اند و ناگهان يك حکایت يك نمایش و يك تصویر حتی يك ساختمان و قالیها موسیقی و گوش بوسيله جرقه برقی همه افراد این گروه را با يك دیگر متحد می سازد و تمام آنان بجای پراکنده گی و هوشتر او قنات حتی دشمنی بعضی و احساس همبستگی و عشق به یکدیگر را می نمایند. هرکس از این امر هاد می شود که بهیچم انسان دیگری همان حالت روحی را که وی دریافتند و شل خود او درک می کند و از گفتگوی معنوی که نه تنها میان او و همه حاضران بلکه حتی میان او و تمامی ما - سران - که همان حالسبب و احساس می کند و در گرفته است شاد میشود. بهیچم از این هرکس شاد میسر آید از ارتباط با یکدیگر و آیندگان را - همه کسانی که همان احساس را تجربه کرده بودند و تجربه خواهند کرد - احساس میکند.

این کار را هم هنری که احساس عشق بخداوند و منبع را انتقال می دهد. هم هنر "حیاتی" که ساده تر است احساسات را منتقل میسازد - احساساتی که برای همه افراد عمومیت دارد - انجام می دهد. هنر یکی از دو وسیله ترقی بشریت است. انسان از راه کلمات و افکار خویش را دانسی و بهاری نقوش هنر و احساسات خود را با همه آدمیان در میان می گذارد و این سخن نه فقط در باره حال بلکه گذشته و آینده نیز صادق است. شایسته است که آدمی از این هر دو وسیله ارتباط استفاده کند و از پیرو حتی سخن و دیگر گویی یکی از آندره در اجتماعی که این امر در آن صورت پذیرفته ناگزیر آثار باری به او آورد و است.

بقیه را در صفحه ۸۴ و ۸۵ مطالعه نمایند

تاریخ ۶ سپتامبر سال ۱۹۷۱ کشتی با نیروی اس * اس تردید کپور در بند ریمبره واقع در جنوب عراق لنگر انداخته شروع به تخلیه مال التجاره خویش که مستعمل بر ۱۶۰۰ تن گندم بود نمود. چندی که گندم را در نقطه متناهی قرار میداد رنگ گلابی روشن آن بود. گندم را با ایمن رنگ توسط یک مرکب زهرآلود جهت رفع فایده ها * سمارو ها * تلویز نمود. بودند جهت تاکید این نکته که گندم صرف برای زرع است علامه * اختطاره بزبان اسپانیایی بالای هرچوآل آن به نظر می رسد.

با وجود همه این اختطاره ها ایمن دانه های مخوف در طول هفته های متوالی در سراسر مرزهای عراقی طبع گردید. و با حیوانات با آن تغذیه می گردیدند قبل ازین که فصل زمستان بسر برسد هزاران نفر مرد * زن و طفل که ازین نان های طبع شده و یا از گوشت حیوانات تغذیه شده با این گندم استفاده نموده بودند حیات خویش را از دست دادند و هزاران نفر دیگر از سبب تخریب بیات دماغی فلج * کور ویا کرگردیدند یا بوقوع پیوستن این حادثه مردم عراق فاجعه بزرگترین واقعه تسم جمعی را در تاریخ متحمل گردیدند.

تخم های فاجعه بار * جای بسا ناسف است که عراق * سرزمینی که انسان های ابتدای برای باورنخست در آنجا بزرگ پر - داختند * امروزه پیمان و سیم به یک یادی لایزج مبدل گردیده است * در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۰ خشکسالی های شدیدی باعث بمیان آمدن قحطی های متواتر درین مملکت گردیدند آن سال تخم های بزرگی مگس برای توزیع جهت کشت نمودن برای فصل بعدی و در همین زمان غذای مگس برای فرونشاندن گرسنگی در میلیون جمعیت گرسنه عراق در دسترس نبود.

حکومت سرسخت حزب بعث کسودر سال ۱۹۶۸ قدرت را بعد از راه اندازی یک کودتا بدست گرفته بود و او را مرجع وانه خود را جهت اکتال نمودن دهقانان با مقدار زیاد از بهترین نوع گندم صادر نمود. اگرچه سس ویا چهل هزارتن گندم مقدار کافی برای عراق شمرده می شد * ولی

مقامات عراقی در رویای بدست آوردن حاصلات زراعتی بس سابقه ویر شوهری به سر می بردند. مقامات عراقی فرمایند تهمیه ۲۳۰۰۰ تن گندم مکسیت را نمود و وینو کارگل آمریکا متقبل تهمیه ۶۳۰۰۰ تن آن کردید. این فرمایش عراق بزرگترین فرمایند تهمیه تخم های بذری در جهان بود.

نظر به خواهش فرمایش دهندگان عراقی تخم های بذری بایک دواى قانج کشی "میتایل مرکوری" جهت پیشگیری آفات مختلفه * فارچی مسامله گردید. ایالت متحده آمریکا * کانادا و اکثر کشورهای دیگر * مسامله نمودن تخم های بذری بسا میتایل مرکوری را کارگذاشته بودند.

ولی عراق با وجود وقوع تراژدی های مکرر ازین رهگذر مصراغه به احتمال میتایل مرکوری تاکید می ورزیدند. رسال ۱۹۷۶ اسد هانفر از هاتین عراقی مسوم و رسال ۱۹۷۰ هزارهافر مسوم و حد اقل صد نفر از انان جان سپردند.

برادران اوآزی: قسمت اعظم تخم های بذری به فارم های مواصت ووزیدکس در نظر گرفته شده بودند.

نمونه متبازر چنین فارم های مزرعه برادران اوآزی بود که پت زنده مگی بس بضاعت را بالای ۱۱۰ هکتار زمین که قسمت اعظم آن را زمین های بایر در اقداد ناسال مصیبت تشکیل می داد بسر می بردند. در میان محوطه * دیوارهای شکسته و ریخته عیسی و دو برادرش * موسی و خادان * زنده مگی مشترکی را که مشتمل بر سه فامیل و مجموعا * بالغ بر ۳۰ نفر می گردیدند - در جهت درخراست نمودن تخم های بفری در مهر کویراتیف رسیده آنان تلافی ۱۵۰۰ کیلوگرام گندم را نمودند.

با گذشت چند هفته سس بوجس ملو از گندم * انباشته شده در محوطه * پناهگاه * مایه * وسوسه * عقیس برای فامیلهای اوآزی گردید. در ماه های اکتوبر و نوامبر برادران اوآزی گرد هم نشسته و در باره اختطاره های مفاصل کویراتیف در جهت جلوگیری از تناول گندم هاسحیت می کردند. آنان در مورد حیطه گری دولت شک داشتند. حمزی * خانم عیسی * مردان فامیل رابه جهت

بدترین واقعه تسم جمعی در تاریخ جهان

میتایل

عدم استفاده از گندم جدید احمق محسوب می شود.

یکی از روزها حمزی بطور مخفیانه دستبرد می یکی از جوانان را زد و چند شتی از گندم های مرکب را از آن بسر داشته و به تعدادی از مرغانی که در محوطه طه * حویلی می چرخیدند خوراند. او با این عمل خود میخواست بداند که آیا تخمهای بذری قابل تناول اند یا نه.

سوسا بطور عاجل بالای ارگانیزم اثرش می کند. بلکه برای مدت های طولانی حتی برای هفته ها و یا ماهها بمقسم غیر قابل توجه در بدن باقی می ماند.

تازمانی که مقدار کافی آن جهت تخریب اعضای حیاتی در بدن تراکم کند.

سوسا بطور مختص بالای دماغ و تمام سیستم عصبی اثر می نماید. زمانی که سم قطعات عصبی را یکی بعد از دیگری استیلا می کند احساس موازنه در بدن * شنیدن ولس نیز یکی بعد از دیگری تنفیس می یابند. نظریه دلیل بوی مرغ های تغذیه شده توسط گندم بم آلود شدنند. حمزی کشف جدید خویش را مغز و رانه به همه ابلاغ و او نمودن گندم - های سم آلود شروع نمود. عصر همان روز زمانی که تمام اعضای فامیلهای اوآزی شروع به تناول نان های کلاسی و شورباى ترکسار نمودند مراتب تعنت شان را براس حمزی اظهار داشته و از کیفیت مالی نان طبع شده توصیف می نمودند.

نتایج وحشتناک: - در غرض یک ماهی که گذشت و امسلهای اوآزی در حد و یک خرمنه * ۵۰ کیلو گرام را کلاما * به مصرف رسانیده بودند. نخست از همه پسران خوردن حمزی * ارمان و سوزمان * شروع به استفراغ نمودند. انسان

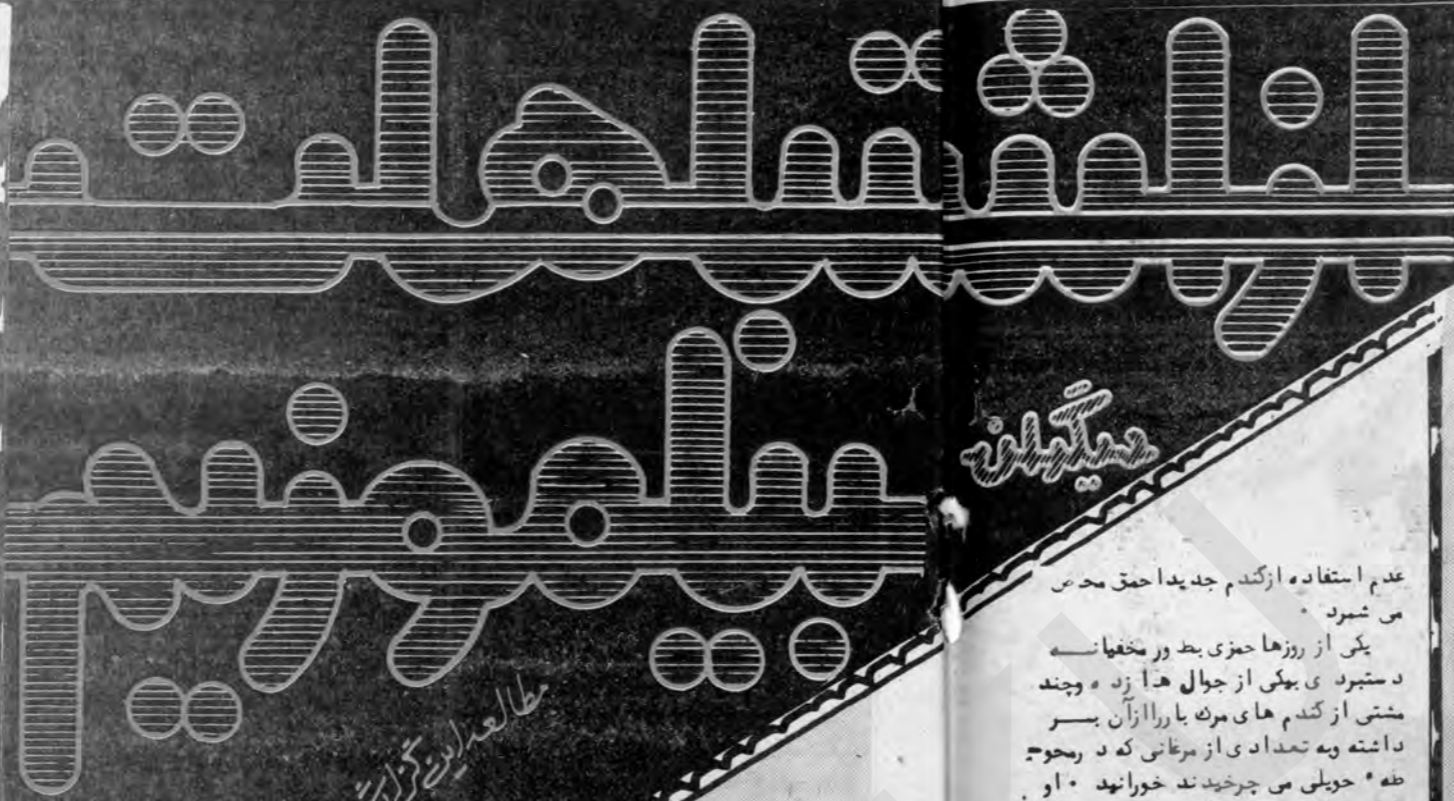
برای دو روز متوالی استفراغ نمود و حتی چند دم محدود را بدون افتادن مشکلات برداشته نمی توانستند.

این حالت معرف اتاکسما بود - صاع هماهنگی بدن در حالت رفتار * زمانس که سم اثرش را بالای سیستم عصبی گذاشته بود. بعدها * پسر نه ساله حمزی جهان * کور گردیده و پسر چهار ساله اثر * فامیل * از حال رفته و بادستان بس حس بروی اتاق قرار گرفت. بعد از حمزی نیز وفات نمود.

در ظرف پنج روز تمام اعضای فامیل های برادران اوآزی که مشتمل بر ۳ نفر می گردیدند با اسیر پنجه های مزرگ شده و یا چنان بحال اغما افتیدند که حتی قادر به خباست کسک از منزل همسایه شان کسک صرفا ریح میل از انان فاصله داشت نگردیدند.

روز بعد صرف زمانی که یکی از همسایگان از نزد یکی منزل شان عبور می نمود از حالت فلاکتبارشان اطلاع حاصل نمود. یک روز بعد ترد اکثی به منزل برادران اوآزی آمده ۲۴ نفر اعضای فامیل شان را که همه بس هوش بودند به شفاخانه * شهاب در بغداد منتقل نمودند.

در آن زمان که مصادف به اواسط جنوری سال ۱۹۷۲ بود شهاب مانند سایر شفا -



مطالعه این گزارش را در اخبار و مجله های تخصصی در دسترس خود داشته باشید

خانه های بغداد مسلول از هاتین مسوم بود. نخستین علامه یک آپید می ملی در حدود دو هفته قبل به اطلاع مقامات رسید بود و حالا شفاخانه هادرتام ۱۴ ایالت عراق صدها واقعه جدید تسم شهاب را همه روزه دریافت می کردند.

نقاط گنگ: یک حکومت مضطرب و سراسیمه اختطاره های راد سراسر کشور پخش نمود. به دهقانان هدایت داده شد تا تمام تخم های توزیع شده را دوباره مسترد نمایند و باید از تناول ویا تغذی حیوانات با آن جلو گیری بعمل آید. سزای کسی که وقعی بسه این دستور العمل نمی گذاشت مرگ تعیین شده بود.

در اکثر کشورها چنین بحران و فاجعه عظیم حتما * سر خط اخبار و روزنامه ها را اشغال و اکثر پروگرام های رادیو و تلویزیون را بخود اختصاص می داد. مگر دیکتاتوران

سرسخت حزب بعث عراق که خواهان بسو جلوه دار شدن سهای شان در جهان خارج نبودند * موضوع را بطور دیگری نمود. در کرد انیدند * عکس العمل دولت عراق به یک مبارزه گنگ منحصر باقی ماند. روز نامه ها اختطاره های راکه با علامه های کوتاه دولت منحصر بود نشر نمود و ورا دیو و تلویزیون اختطاره های پروانده می راکه در بین اخبار دیگر جا داده شده بود. در اختیار مردم می گذاشتند. وزارت زراعت عراق صدها * به کار مامورین اکتفا نمود که فارم به فارم رفته و هاتین را گوشزد می نمودند. بعضی از هاتین اوامر اسر - یها * اطاعت نمودند. و بعضی دیگر که مظنون یک حمله جدید مامورین دولت جهت واپس گرفتن تخم های بذری بودند بسه تناول یا به فروش آن به اشخاص دیگر ادامه میدادند.

در یکی از روزهای ماه فروری ششم بحال مضطرب و مشوش به مقر وزارت صحت عامه * عراق با اخبار هولناکی داخل گردید: گوشت مسوم در همه دکانهای قصابی بسه فروش می رسد. بعضی از هاتین که متوجه علامه تسم از حیوانات تغذیه شده بسا گندم های کلابی گردیده بودند مواصی شان را قبل از آنکه وزن بیازند به نخاس ها سرازیر نمودند. حکومت تعطیل نمودن تمام مسلخ ها را در کشور اعلان نمود و صرف نمودن تمام گوشت های منجمد و تازه را ممنوع قرار داد. این تحریم برای مدت دو ماه دوام کرد. تازمانی که مواصی جدید از اسپای شرقی وارد عراق گردید. سایمات * انتباهات * تقریبا * دو سال بعد از وقوع تراژدی عراق بحال عسادی خویش بازگشت حکومت عراق آماری رسمی قربانان فاجعه را ۶۵۳۰ واقعه * تسم - و ۴۵۹ واقعه * مرگ در شفاخانه ها گزارش داد. مگر ارقام حقیقی به مراتب بلندتر بودند. قابل یاد آور است که تعداد زیادی از مسومین قره های خود را ترک ننموده و در خانه های خویش باقی ماندند و تعداد زیادی از قربانان در مقبره های گشام دفن گردیدند. قسار نظر خصوصی صاحب نظران قربانان این حادثه در حدود ۶۰۰۰ نفر بوده و حتی در حدود ۱۰۰۰۰ نفر از بین فاجعه ستا * شر گردیدند.

اگر چه برای اکثر اشخاص فلج کسک صورت گرفته نمی توانست اما علما - سر سخنانه در جستجوی راهی جهت تنفیس تخریبات دماغی برای قربانان آینسده تسم شهاب بودند. یک گروهی از ادا - بقیه در صفحه ۸۷

در تقاضای سرطان

ترجمه جمشید سلطانی

و بالاخره واکنسین ضد سرطان نیز تهیه شد



ستون روزنبرگ آغازگر انقلاب بسوزر
 در عالم طبابت به ویژه «ام ای مرض جانک»
 سرطان است و در راستای «معالجه کامل»
 این مرض باشهره جدید میباشند. وی
 ابتدا با کاربرد «ام ای» که «سپس» است
 تطبیق واکنسین ضد سرطان این کار را انجام
 میدهد. از جمله «پانزده تن رضاکار»
 جهت اجرای اولین تجارب «شش تن»
 آنها کمک و تدای مورد نظرها دریافت نمودند.
 اند که همه «جهان» و مجامع علمی انتظار
 نتایج این آزمایش بزرگ را میکنند.
 «رویسور» روزنبرگ پنجاه سال در اردو
 شف و مهارتت جراحی انستیتوت علمی
 صحت که در هند است و در نزدیکی واشنگتن
 موقعیت دارد است. او همان طبیبی است
 که کانسر کولون (سرطان روده های بزرگ) بود.
 نالد ریگن رئیس جمهور سابق ایالات متحده
 را عملیات نمود و بازم این همان مرد است
 که در تاریخ طبابت جهانی موفق شد
 تا شش ده که بدن در خود منابع نهفته
 بی دارد که در بعضی حالات باعث ایسر
 جزئی معافیت میتواند آنرا از خطر سرطان
 محافظه نماید و بالاخره روزنبرگ اولین
 دانشمند است که «ام ای» ژنیک را برای سر-
 طان به وجود آورد. او امروز این میتود را بالای
 افرادی که مبتلا به «لانوما» سرطان جلدی
 اند و با استفاده از طریق های کلاسیک قابل
 معالجه نمیشد تطبیق مینماید.
 سالها قبل هیچکس نمیتوانست قبول کند که
 که بر چه یک فامیل فرای و مهاجر
 وجود که در محله فقیرنشینان سا-
 هیوست «نیویارک» متولد شده است
 روزی شهره جهان خواهد شد «در طبقه»
 لیت آرزو داشت که و بای موم امام رس-

۸ ساله کی تصمیم گرفت طبیب شوم «زیرا»
 میخواست واقعا خدمتی به بشر نمود. مباحث
 و به انسانهای نیازمند دستگیری نمایم
 به خاطر که تعداد زیادی از اعضای فامیل
 ماد رجریان جنگ جهانی دوم تلف شدند.
 این مرد در سال ۱۹۸۵ در آن زمان عامه
 جهانی به صفت طبیب بزرگ و حاد قی مرفی
 گشت (و این صادق بازمی بود که سرطان
 کولون «رونا» در رگن را موفقانه عملیات نمود)
 «وقتی طبیبان رئیس جمهور «تومور» سرطان
 نی را تشخیص نمودند «مراقر خوانند» «شام»
 آنروز با رئیس جمهور دیدم و فریدی آن «مدا»
 خله جراحی صورت پذیرفت «در اطابق کارش»
 فوتوی بزرگی کاوارد ریگان رئیس جمهور
 و خانمش مینما پاند خود نمایی می کند این
 یادگار شیبی است که در قصر سفید مسمان
 ریگن بوده «پایینتر از آن عکسی از او همراه
 جیمی کارتر به چشم میرسد» «من برادر
 جیمی کارتر را که سرطان پانکراس داشت
 معالجه نمودم» «واضحه می کند «پاروسلی»
 جمهور تا سهای محدود دارم «تتها وقتس»
 به پراپلس که به رشته تخصصی ام مرتبط
 باشد برخوردار نمایند مراد امتیازند»
 روزنبرگ از سال ۱۹۶۱ بدینصورت
 آشناد رزومه محققین بزرگ عالم طبابت
 هنوز «۲۰» سال داشت که در رابطه به
 «لانوما» یخبخت نزد «هاستر» (نومی) موش در
 اربا و آسهای غریبی (نتایج بزرگ و قابل
 تحسین به دست آورد تا اینکه در سال
 ۱۹۶۹ در بوستون یک مرض ۶۳ ساله
 را که از عدم کفا صفراوی رنج میبرد معالجه
 نمود «او با مطالعه» «دوسه» مرض دریافت
 که ۱۲ سال قبل یک تومور خبیث در ممد
 داشته و به کبد (جگر) نیز سرایت نموده

است که بعد از عمل جراحی کسرکسی
 به پیروزی اوصحت پایی مرض خوشبینی
 نشان میداد اما برخلاف تصور همه گان
 شخص از این آزمون سالم بد آمد «دلیل»
 آنرا پروفسور چنین میگرداند «پوشرکست»
 سیستم های معافیتی در مبارزه بر ضد سرطان
 عامل بزرگ پیروزی ما بود»
 و بدینترتیب وارد جهان جذاب و مهیج
 ایمنولوژی (معافیت شناسی) و روابط
 بین سیستم معافیتی و سرطان گردید. او از
 سال ۱۹۲۴ در ژنسوا تحقیقاتش را برای
 محو کامل سرطان به طور پیگیر و مداوم تعقیب
 نمود «البته به این مفکوره که راه جدید
 و تازه بی راد مبارزه علیه سرطان در برابر
 عالم بشریت قرار دهد»
 سرانجام در سال ۱۹۲۸ پروفسور
 روزنبرگ بالای یک حیوان لابراتواری طریق
 جدید معالجه سرطان را آزمایش نموده او
 عقیده داشت که سیستم دفاعی عضویتانسان
 مشتعل است بر کربوه های سفید «لنفوسیت»
 های تی وی «مکروفاژ» ها «برای از بین
 بردن ارگانیزم های بیگانه مانند بکتیری ها و
 ویروس ها عیار شده اند اما بعضا صحت
 تا شیبر یکده فکتورها حجات بدن سرمدانی
 میشوند «طوری که بدون کنترل و به شکل خود-
 سرمد تعدادشان می افزایند و در نتیجه با
 محیط کارآزان نشانات گرد مانند بیگانه میشوند
 پس «ام ای» را که به حد سر او باید موثر باشد
 این بود که باید سیستم دفاعی را برای از بین
 بردن حجرات سرطانی پاتومورها به نوعی
 از آنها تحریک کنیم. در آغاز راه نتایج قناعت
 بخش نبودند اما بعد «روزنبرگ» به یک فکتور
 معین دفاعی رجوع کرد که عبارت از (انتر-
 لوکین) (۲) میباشد که بطور طبیعی به مقدار

خیلی کم توسط لنفوسیت های (تی)، ترشح
 میگردند «این ماده تا شیبر مشتبه گذاشت
 طوریکه دفعتا مقدار لنفوسیت های «تی» را به
 اندازه قابل ملاحظه افزایش داده و به آنها
 قدرت بیشتری جهت تشخیص و از بین بردن
 حجرات سرطانی بخشید «این تجربه برای
 اولین بار در سال ۱۹۸۴ بالای انسان تطبیق
 گردید «برای اینکار او از نزد مرضی تعدادی
 از لنفوسیت های «تی» را که وظیفه حمل
 و از بین بردن حجرات سرطانی را دارند
 برداشته بعد آنها را با اساس سیستم
 (تی) (انترلوکین ۲) کشت نمود
 و سپس با علاوه نمودن یک مقدار اضافی
 (انترلوکین ۲) دوباره آنرا داخل وجود
 مرضی نمود در نتیجه این لنفوسیت ها در داخل
 ارگانیزم شخص به سرعت به تعدادشان افزودند
 و حجرات سرطانی را از بین بردند قابل تذکر
 است که در این عملی تنها حجرات سرطانی تخری-
 ب میگردند و پس که این نکته برخلاف تدای
 مامتود های کلاسیک است.
 روزنبرگ با این طریق «انقلابی» تازه
 اثر یک زن ۲۹ ساله را که به «لانوما» مبتلا بود
 صحت یاب ساخت «بره ذره طریق او در معا-
 لجه» سرطانهای کولون «کلیه ها» (گروه
 ها) نیز موثر است «به اسانیت احما-
 ثه در رزود ۱۰ فیصد از مریضان «تعمیم»
 این طریق باعث صحت یابی صد فیصد
 یعنی برگشت به حالت اولی است «در رزود
 ۱۵ فیصد مبتلا یان به «لانوما» ۲۵ فیصد
 مبتلا یان به سرطان کلیه «منجر به کوچک
 شدن حجم تومور تا سرحد کمتر از نصف آن
 میگردد» «نایان یاد آورست که این نتا-

یجی است که در تاریخ طبابت بی نظیر
 بوده است.
 «پروفسور» روزنبرگ برای بهتیر
 سازی تکنیک و طریق اثر «این تجربه اولی
 و متجانس دیگر را آزمایش نمود «اینبار از نوعی
 دیگری از گلوبول های سفید را به ام -
 تی - آی - الی را که جز تومور سرطانی
 است مورد استفاده قرار داد «در اش-
 موجودیت (انترلوکین ۲) این ها فعال
 شده و در نتیجه پنجاه الی صد مرتبه به
 تناسب حجرات قبلی موثر تر و موثرتر گردیدند
 «که با این سیستم «سرانجام در سال
 ۱۹۸۸ تیم همراهان دکتور روزنبرگ -
 اعلام داشت که این طریق «معالجه باعث
 کاهش قابل ملاحظه حجم تومورها و سرور
 گشت نشانه تومورهای ثانوی سرطانی نزد
 بیشتر از نصف مبتلا یان سرطان کلیه و «لانوما»
 شده است»
 اما با آنهم پروفسور میخواهد بداند که
 چرا طریق «دای» اثر بالای تمام سرطانیها
 تا «تور مثبت» نمیکند «به عقیده خود
 این موضوع می تواند دقت داشته باشد
 اول اینکه شاید تی - آی - الی برای
 مدت زیادی نمیتواند در تومور باقی بماند
 و یا هر اینکه آنها بعد از مدتی قدرت حمله
 به حجرات سرطانی را از دست میدهند
 برای دریافت پاسخ با دوشن از هئارا نشر
 اندر و «مایش بلوز» «تصمیم گرفت تا قبل از
 اینکه تی - آی - الی را در وجود مریس
 زود نایان آنرا بایک (ژن) که منشای
 بیشتر یان داشته باشد و به حجرات سرطانی
 خصوصیت معافیت در برابر یک انتی بیهوشیک

معون معنی نو میسین را بدهد بیوند بزنند
 که این اولین عملیه دخون (ژن) بیگانه
 به ارگانیزم اسان است «تا اینکه با وجود
 مخالفت ها در ۱۹۸۹ اجازت
 تطبیق این دستاورد تر را بالای ده مریس
 که از «لانوما» رنج میبردند بدست آوردند
 که نتیجه «دلیت» داشت اما برای ایسن
 پروفسور خسته گی ناید بر این پیروزی صرف
 این قدم عادی در راه محو کامل سرطان
 محسوب میشود «بنا» تصمیم گرفت تا قدرت
 تخریب تی - آی - الی را با علاوه نمودن
 یک (ژن) دیگر هرچی بیشتر بلند ببرد
 البته هدف او ایجاد یک ماده «انترکا -
 سرطان» بود «اینبار او تصمیم گرفت تا
 در یک تی - آی - الی مشخصیت (ژن)
 مخصوص را بیوند نماید تا ماده «معین»
 را به نام تی - ان - اف یعنی فکتوری
 که به صورت طبیعی برای حجرات سرطانی
 کشنده است تولید نماید «که بعد از بیوند
 اولی او ماده را به نام سو پرتس - آی -
 ال - بدست آورد که به ضد سرطان صد
 فیصد مصلح و کشنده است «از مایش ایسن
 ماده بالای حیوانات لابراتواری نتایج صد
 فیصد مثبت داشته است «زیرا سو پسر-
 تی - آی - ال برای چندین ماه در رابا -
 نوزم باقی مانده و در داخل تومور ها
 (تنها در داخل تومور) صد یا بیشتر از
 حالت طبیعی تی - ان - اف را تولید
 می کند «نایان تذکر است که پروفسور
 روزنبرگ اجازه تطبیق این دستاوردش
 را نیز سال قبل دریافت نمود آنرا بالای

کتاب

کتابهای تازه‌ای که خوانده‌ایم

د. توکو خورشید - یونانی اثر حمیدی - سوری
 فاروق فردا مجموعه شعر
 زمانو - سنده
 انبر کرگر
 زنجیر حاجات
 قربانعلی همزی مجموعه شعر
 محاسره روی از سوزمین بند -
 خشان - تیراژ ۱۰۰۰ جلد
 ویرا اوتومیر
 ژوک
 داد و بیداد فاد اولس توری
 قس
 احسان الله آبین زی
 تنه‌اولی هوشه
 مهاجری - دفترچه شعر
 تیراژ ۲۰۰۰ جلد
 د. پشتو پر شغالی د استان
 یوه تحلیلی خیرنه
 محمد ابراهیم عطایی
 بقعه د رصفحه مقابل

سور و سخن د ترزاز
 و اصف پاش تری سیمینقا لهما
 اولس سندر
 هیواد بل
 د یوه زره نیم کال
 ولسا
 تزی نساغر
 امین افغان تیرور مجموعه دا -
 ستانهای کتراه
 کله چس ونه بری
 صد پیکارون مجموعه شعر
 پنجاه صد و افسانه
 زمیری بریالی هتوجه از نیا پج
 شوروی برای خورد سالان ونو
 جوانان
 قیام های د هفتاد د رخرا -
 سان و سیستان
 محمد اعظم میستانی نثرات
 آکادمی علوم



غیاث واحدی د هنریندی که د رنمایشات کوناه تلویزیونی زیاد د دیده شده یا نقشین به حیرت یک کیسه بر مورث توجه بپنندد کان قرار گوت - ایسن که چپرا کارهای جدیدی از اورد د دست نیست به شوش گت گان منتظر نقش کیسه بری در کد ام پارچه استر



د. نقطه نورنگی - نامرکزگی
 تهرمان محترم جمل کرمسو د
 وای :
 بورتته په تلویزیون کی دکا د
 زمینه نده مساعد - له همدی
 کله د تلویزیون هنریند ان سینا
 ته خن راوری - زه اولس اولس د
 ارادی - په فلم کی رول لور -
 بوم د خیره تلویزیونی ناپوشو
 کی لایر اوسه کوم رول نسندی
 اکر شوی



شاه محمد نوران د تازه گی
 هاد بارچه های کبیدی جدید
 به نام کورچر گت که نوشتنه
 حکیم اطراپی است کارهای تازه
 اراپه خواهد کرد



سال نو چینای سال سیمون ا

۱۵ دلو - سال روان مصا -
 د با روز اول سال چینی بوده
 که چینایی ها آن را بناایشات
 مخصوص و مراسم اختصاصی
 تجلیل مینمایند - براساس
 تصورات مردم چین سال جدید
 آن ها ه سال مینمونه بوده و -
 کسانی که رسال مینمونه تولد
 شده اند و یا تولد به شونده
 خصوصیات ویژه دارند از جمله
 این اشخاص مجول نبوده دا -
 رای خصوصیات خود خواهانند
 اند خوش دارند - ابتکار ت
 دیگران را به نام خود افسانه
 بداند ندمیخواهند از راهی
 د روش شان را همگانید اتند
 از زنده گی مجلل لذت ببردند
 و خوش ازند عشق د رزنده -
 گی شان نقش مهم بری ربابای
 گتند

دوشنبه چید

د رماه جاری چیده پیکاراز
 چاپ برامده این نشریه قبلا
 نیز د در دوران محمد ظاهر شاه
 به چاپ میرسید د مدیر مشورول
 این نشریه محترم غلام محمد د
 الفاسک میباشد
 مجله سیارون برای ادا د
 نشرات "پیکار" محقیقت از روس
 گند

اگاهای یافتیم که نشریه -
 دیگری به نام افغان ملی یوا -
 لی به مد پهرت مسئولی محترم
 ختک شکل به زودی چاپ
 خواهد شد - برای کارگزاران
 ان محقیقت از روس گتم - با
 چاپ این نشریه نشرات از ا د
 مشتمل بر چیده به با حق و جر -
 یده بلوخته د چیده سلام و جر
 یده ملی وحدت د چیده نگاه
 چیده بیهن و مجله شو شو سک
 به یک خانواده بزرگتر توسعه
 خواهند یافت - البته قبلا
 نشریه های دیگری مثل نوبی -
 صبح د ازادی و اخبار هفته
 نیز از همین جمع بودند که
 اکنون نشرات شان متوقف
 شده است

اخبار تیره

مشخصین ایران اخیرا گزار فی
 داده اند که بمباران قطع
 نخاع شوش می توانند صاحب
 فرزند شیند

یک زن یصد و پنجاه کیلو
 امریکایی با نشستن روی شو -
 هر "هشتاد" کیلو سس اثر
 وی را کد -

بلاخره د ر شهر کولپا فاع
 شمال روسیه برای کودگان سگرتش
 د ریک ماه هشت پاست سگرت
 سیمیه مجین شد

د امریکا تولد اودسه
 آغاز کرده که از بلوغ زود تر
 کودگان هفت تا نه ساله
 جلوگیری مینمایند - این دارو
 زودی به بازار عرضه خواهد شد

یک نوزاد ماهی مانند د
 مصر متولد شد - فقط نیس از
 بدن این نوزاد مشابه د ماهی
 و نیمه پایش بدنش کلاه
 یک ماهی شباهت د ارد
 د مصر وی را بری د نیا
 نامیده اند



د تئاتر نوی او خوانه لسو -
 بخاری صادق مقصدی لسه
 نوبدی رایبه د بخاری به تلویزیون
 کی له فعالیت خنده لاس اخشن
 دی او اوسین دران یو سس
 ننداری چلول به لاس کی دی
 هغه وای :
 زورسته د دی چی واد د
 می دگره - وین غوبشل چس
 یوازی له رادیو سره همکاری ولوم
 شنشلی توش اوه راه یوس دا -
 ستاوتون کی د رولیتو لیول به
 تپه لوم



شمعل هنریار هنریند -
 محبوب سینما و تئاتر اخسرا -
 به کشور هغه سفر نمود ما ست
 البته این سفر نه هنری است
 ونه هم تفریحی - ما احتیالا قصد
 مهاجرت را نیز نداره - زهرا
 به خاطر تکمیل معاینات تحصی
 اش به هند د ستان رفته
 است د هاکم صحت شان
 بهبود یافته وه کشور برگردند



رؤف پردیس از مثلین تیاتر
 و تلویزیون کشور است که حضور
 تیاترین اخیرش را د ر نمایش
 عدم موجودیت نقش ملاحظ
 تیب خود میداند

بسیار

د زهران جشنواره فلم فجر به
 مناسبت سیزده همین سالگر د
 انقلاب اسلام برگزار میگردد
 قرار است فلم های "چشم انداز"
 د ربه - از ایتالیا - فرانسه
 و بلند - اسپرین - از اسکا
 "پاران سیاه" از چلیان
 "سید و شوای" از هند
 "سفر میا از روس" - نوبه - از
 شوروی - تابلوی سیاه - از فرانسه
 بهگت یاد زین - از اتریش
 و چندین فلم د پکار از سینماهای
 مختلف جهان به نمایش گد افته
 شود

د رماه جاری شایعه - سرگی
 د پتبولین - د ر شهر
 کابل هنگامه گرفت پتبولین
 که د گروه هنری سمرفول مد رند
 تاکیه آراز میخواند از چهره های
 محبوب نسل جوان بوده و د
 افغانستان از طریق تلویزیون
 معرفی شده اگر این شایعه
 درست باشد پاناد رست بر ای
 د پتبولین شهرت بیشتر هنری
 رایبه همراه خواهد داشت



احسان ستار و زینکی و محبوب
 افغانی د رماه جاری کنسرت
 تازه خوبی راه رتالویزیون کشور
 به نمایش گد است - کله های
 نوانی احسان تارهای ستار و
 د ریاگهای دل انگیز به نسوا
 د رآورد - برای احسان موفقت
 و پیروزهای چمگور به
 از این آرزویکم



وایچه باارو در این سینه
وایچه باارو در این سینه

"آیا تو شنیده ای ، آیا
تو شنیده ای ؟" اینروزها
هرکسی در بومی همین رامپیر-
سد و اگر شما نمیدانید پس
بخوانید ، این خبر در مورد
ریکهاست در مورد "میدم -
ایکس" ۰۰۰ خبر عروسی ریکها ،
شنیده شد که ریکها بایسک
تاجر جوان هندوستانی در امر-
یکا ازدواج کرده است نام تاجر
"فریدرگ" بوده و گفته میشود
که ۲۶ سال دارد .

ریکها از چند روزی به امریکا
رفته است البته برای حصه گر -
فتسن در نمایشی که پس از مرگ
شوهرش مکیش اگر وال هسانگونه
باقی مانده بود ، گرچی تا هنوز
این خبر تصدیق یا تردید
نشده است اما پیوست نمایش
خبر عروسی ریکها نیز دهن به
دهن میگردد .

ترجمه سید میلا د حبیب



۵۲

سال ۱۹۹۲ با خودچی خواهد داشت؟

۱۹۹۱ سال عروج و نزول ستاره‌های ز پادی بود که سنجی دت و جیکی شروف، هد هوری و سری دیوی همانگونه در عروج ماندند و انهل کپور این نکته را که او نزول کرد نمیدبرد.

د هرمندر شاید تصور هم نمیکرد که فلم "گایل" ابری شود که عزت و قدر بارانش باشد یو کادی نمیتوانست فکر کند که "ساجن" بهترین فلم سال ۱۹۹۱ ثابت شود و ونود کهنه و متهن گمان هم نمیکردند که در سال ۱۹۹۱ حتی به سیک کامیابی هم دست نیابند و در ۱۹۹۲ چی کسی چه چیزی میا بد این پیشگوئی را فقط کدام فالهین یا ستاره شناس کرده می تواند پرسش‌های ز پادی برای سال ۱۹۹۲ مطرح

میکردن از جمله:
 * آیا "خدا گواه" آخرین فلم امیتابھ در نقش هیرو خواهد بود؟
 * آیا دلپت کمار با سری که دارد در سال ۱۹۹۲ فقط دایرکتر خواهد بود یا هنسوز هم در نقش ظاهر خواهد شد؟

* برادران کپور به نام "آرکی فلم" چه ساخته‌ها خواهند داشت؟
 * هیمامالنی به حیت دایرکتر در اولین فلم خود "دل آشنا"

هی کدام بلندی‌ها را تسخیر خواهد کرد؟
 * فیروز خان از "پلفار ۳۰۰۰" میبای "قربانی" را از سر خواهد دید؟

* متوجکمار به گرنه عملی فلسازی را از سر خواهد گرفت؟
 سوالها ز یاد اند اما پاسخ در مژد ۱۹۹۲ پنهان است و د پد و شود هنگام آمد آمد سال ۱۹۹۳ چه پاسخها می خواهیم یافت و خدا کند که همه سلامت و صحتمند بمانند در بصورت میتوان پاسخ را بافتورته

سال ۱۹۹۲ با خودچی خواهد داشت؟

شلیا چهره جدید پد در سنه‌های هند است مطلب متوسط ران شماره ایند مطالعه نماید

Shilpa Like



THW



وینیکسیرا بروسلی

قصه از سن. نوشته کامله حبیب
از سلسله گفتار سوخته
این حادثه برای یکن از هموطنان مادر خارج از کشور اتفاق افتاده و توسط دوستی به ما رسیده است. که با تغییر نامهای اصلی به دست نشر سپرده میشود.

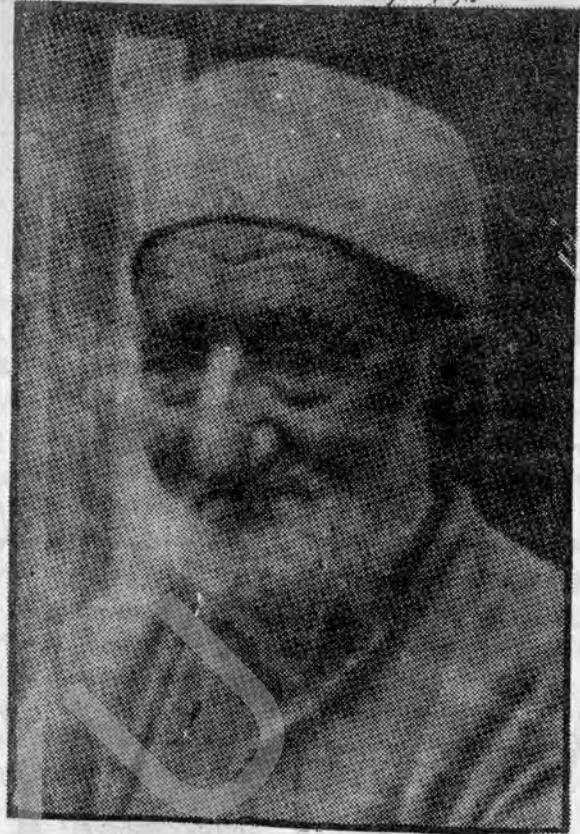
نمیدانم چه چیز مرا...
نقش این همه تلخ و امیدارد.
شاید میخواهم تنم را از زیر
دیوار سلوت کشنده ای که هر
لحظه روی زنده‌هایم سنگین
و سنگینتر میشود. بیرون بکشیم
کدام زنده‌گی؟ لاشه زنده‌گی
که مهر پوچی و بیهودگی بر
چهره دارد پیش چشمهایم در
حال پوسیدن و تعفن است.
نمیدانم چه چیز را میخواهم
ازنا بود شدن نجات بد هم برای
من که همه چیز مرده است
نمیتوانم خودم را بگیریم و آخرین
از چار سال قبل مرده ام و این
که در من نفس میکشد شاید
موجود دیگر است. موجودی که
هرگز روحش آرام نخواهد
یافت و هیچگامی رنج او سه
انتها نخواهد رسید.
به تلویزیون خیره شده ام
نمیدانم به تصویر روی شیشه
تلویزیون منگرم و یا به تصویر
خودم که آن سوی شیشه قرار
دارد. این تصویر مانند تصویر
چهار سال قبل است و شاداب
و خندان و زیبا و نشاط.
لحظاتی چند به این تصویر
میخیزم بعد تنم مملو از چیزی به
تلخ زهر در روگهایم و بد به روی
شیشه تلویزیون صحبتی است با
ستاره جدیدی از آسمان هنر
هفتم. لحظه ای به او گوش
میدم اما نمیدانم چه میگوید.
شاید آواز او از حلقش برسی
آید. بلند میشود تلویزیون را
خاموش میکنم. بعد بر چار

دیواری خانه خاموشی رنج
آوری سایه من اندازد. بار
دیگران حالت به من دست
میدهد. با خودم در جلدلم.
با خودم حرف میزنم. صدای
خشکی که بیشتر شباهت به
نال دارد در گلویم میدود و
در آن لحظه سهایم و زشتی
زنده‌هایم را بیشتر احساس میکنم.
یادهای تلخ و زجر دهنده
گذشته با یاد دیگر از پیش چشمانم
شتابنده میگردد. بعد در
خودم فرو میروم. کسی در رنجا -
نخاسته دلم فریاد میزند و دست
هایم که پوست بر آنها خشک شده
ورگهای کبود از آن بیرون زده
به سوی سقف اتاق بلند میشوند
بعد سقف را میشکافند به سوی
آسمانها بلند و بلند تر دراز می
شوند اما از نیمه راه بر میگردند
و همانند دستهای مرده خشک
و بی حرکت بر زمین می افتند
زیرا که برای استمداد جستن
دیر شده است.
از جام بر میخیزم نزد یک
کلکون موروم از عقب کلکون به برگ
هایم که از درخت میروند و با
مال میشوند چشم میدورم. با
خودم میگویم ای کاش بزرگ زبان
میداشت. بعد کسی از نهان -
خانه باطنم صدا بر میدارد:
وقتی غرور و عفت و شرافت
تو پامال شد زبان نداشتی
یا چه؟
به راستی چه دختر ابله‌سی
بودم. همه چیزم را از زمین دزدید
و من گذاشتمش ازاد و فارغ بال
مثلی که اصلاً اتفاقی نیفتاده
از نزدم برود.
بعد همه بود و نبود ایام
گذشته از ذهنم میگذرد. یک
وقت هوش کردم هنرپیشه سینما
شوم. خودم هم ندانستم
چرا یکی و یکی رشوق هنرپیشه
شدن به سرم زد. و یا شاید
آشنایی و نزدیکی با نواد که
هنرپیشه سینما بود مرا علاقمند
سینما ساخته بود.
خوب به یاد دارم مثل همین
دیروز بود که از تصمیم خود
اورا آگاه ساختم. مادریک
ارگان و غنچه داشتم. او از
تصمیم من نهایت خوشش شد و
چالیکه هر دو دست را اگست

کنان در هوانگان میداد قول
دادند که کم میزند.
یک روز سوزه یک فلم را برایم
خوانند که خیلی برایم دلچسپ
بود. همین قول داد که در همین
فلم برایم نقش بدهد. بعد من
در همان فلم که او هم نقش مرکزی
و هم به صفت معاون کارگردان
در آن وظیفه داشت مرا همسرا
پنداشت. بعد مشق و تمرین آغاز
گردید. عشق و تمهین در خانه
یکی از دوستان او صورت می
گرفت. گاهی هم دو سه تن
دیگر نیز با او میبودند. زها
آرزو میکردم با سناریست و کار
گردان فلم معرفی شوم اما او برایم
میگفت: بگذار همین تو خوب
پخته شوی آن گاه ترا با او معرفی
میکنم تا برای رد کردن است
بخانه می در میان نیاید. و در
چهره‌ها همین مشق و تمرین
بود که احساس کردم هر دو سخت
به هم میگریختند. گفتند که ما هم
از بودنش در کنارم گریز طبیعی
در همه وجودم میدید. شبها
وقتی به بستر میرفتم به او می
انداختم و در نگاه او همیشه
تشنگی بود نگاه همیشه منتظرش
دیوانه ام میکرد. هر گاه
که دیر میسر میم که آلود می
گفت: نگاه منتظرم در وقت است
خشکد چه بد که دیر می آیی.
صدایش گرم محبت و لهنر از تنها
بود. یک پارچه شور بود و من
با او بهار میشدم.
بعد از اولین بوسه تب‌الودش
که جانم را به آتش کشید فاصله
ها سوی رسوایی و بهر یاد کوتاهی
تر گردید. بعد از اولین بوسه
بود که هر دو چون دو شعله
آتش زبانه کشیدیم سوختیم
مست. و بی پروا از هم رسوا -
می آید. در آغوش هم فرو رفتیم.
هرباری که میدیدمش غواصی
از عشق و هوس مثل گناه باران
خورده در دلتم جوانه میزد. او
یک پارچه خواست بود و من
یک روز به خواست او پاسخ
دادم.
فکرم که فردا پیش میرا بیاید
به ستدی میبرد از خوشی
خواهم نبرد فقط به یک مساله
فکر میکردم:
هنر پیشه شدن!

فردای آن شب حالت
عجیبی داشتم حالت شبیه
به ترس و دلهره. اگر رد می
شدم؟ ولی به خودم می
قبولاندم حتماً پذیرفته می
شوم. فرود تر از هر صبح دیگر
راه دفتر را در پیش گرفتم.
همین که در را باز نمودم
به استقبال ختافت و با صدایی
که از همان ملین بدگفت:
منتظرت بودم بعد با دو گام بلند
خودش را به من رسانید و
دستم را گرفت و با خودش از دفتر
بهروزم برد. با یاد میگردم
خانه اش بود زها ستاره و راد
خانه فراموش کرده بود.
آن روز مانند خواب بود.
ها بودم تصور میکردم بیرونی
بالهای او بر نشسته ام.
و آن روز در خانه اش از همان
زد می من استفاده کرد.
خودم هم ندانستم چرا چنین
شد فقط یک وقت متوجه شدم که
از بالای ایبرها به زمین افتادم
و پارچه پارچه شدم. بعد مانند
دیوانه‌ها به جانش افتادم و در
میان حق گریه گفتم تودزد
عفت و دزد زنده می من باشی.
نخست تحمل کرد. بعد از سو -
هایم که روزها از آن توصیف می
کرد گرفت و با خفوت گفت: در -
این حادثه تو بیشتر از من مقصر
استی. تو خودت خواستی چنین
شود. آیا این توبیود می که به
خانه من به میل و رغبت خودت
آمدی و زنه یک دختر اگر بخوا -
هد با آبروه عزت و سربلندی
زیست نماید. هرگز حاضر نمی
شود با سر جوانی تنها بماند
خانه اش برود.
وقتی در جوان در محیط خلوت
و آرام به هم میروند مانند آن
است که آتش را بهلوی پنبه می
گذارند. تواز اول هم زنده می
نداشتی. زنده می تواز اول بود -
سوده بود. تو خود لهنر از هوس
بودی. اگرین یک گام سبقت
برداشتم تود و گام پیش آمدی.
اوراست میگفت. بعد رفت
به پاهایم سرم را گذاشتم
بنجه در صفحه (۸۹)

پاپا خان د سرحدگاندي



د مزار يومرنتوب به لښکرته وي
مت يي هرکله پياڅي به خپل خان وي
(نوشته خټک)

و ، دې په دې پوهېده چې دښتـــ و
لپاره عدم تشدد په عمل کې خپل له سر
مشکل او ناشوني کار دي ، خو داچې
دې د نفس په طغيان او قناعت باندې
باوري و . په دې سې ټنگار کاوه چې
پېښني سرکښ غرور اونه اهلېدونکي طبيعت
باید دامنګل په يقين او دکامل ايمان
په زور په خپل سرکښ نفس باندې وطني
نکه انسان او انسانيت په اصل کې دپوه
بسما (معنويت) انځور دي . او انسان
دا لوي ارزښت باید داحساساتو پـــه
معامله کې له لاسه ور نه کېږي .

پاپا خان لیکي چې : (دراصل
عدم تشدد يو طاقت دي ، مخزنګ چې
تشدد يو طاقت دي ، عدم تشدد هم
دغه شان فوج دي ، لکه څنگه چې دتشدد
وي ، خودعدم تشدد وسله تبليغ دي او د
تشدد وسله ټوپک دي . عدم تشدد په
خلکو کې محبت پيدا کوي ، همت پيدا کوي
او حرارت پيدا کوي او تشدد په خلکو
کې نفرت پيدا کوي او ويره پيدا کوي او
بزدي پيدا کوي يو سړي له دې پرې
حواپ کې پرې ورکول اسان کار دي ، خو
پرې ژمن گران کار دي .)

هو پاپا خان نخرانغان ، دعدم تشدد
په بهرې باندې ساحل ته په رسېدو سره
باوري دي . هغه دهند دنهسې وچسې
دنو مالي شخصيت مهاتما گاندي دلاري
کلک لاروي او د هغه د مبارزې کلک مبارز
ملگري دي . نخرانغان ترنښي بهرې نهاته
مبارو پواسې او پواسې د انسان دازادي
په خاطر وکړه ، هغه ازادي ، انسان او
انسانيت اودتلياڼي (معنويت) په ارزـــ
ښتونو باوري پېښني . و همدا رسه ده چې
هغه ته د سرحد دگاندي نوم ورکړ شوې
دې موز دخپل تاريخ ددغه ستر او تلياڼي
انسان هيلو او ارمانو ته په درنه سترګه
گور . زغزبه نهونو ، زغزبه تاريخ اوزموز
د معنويت په تاريخ کې په دده شمېره او
نوم تلياڼي وي !

برهکس مبارزو او مقابله پيل کړه چې هغه
دهند دنهسې وچسې په تاريخ کې د (عدم-
تشدد) په نامه سره يادېږي . دغه فلسفه
په زړه هيله ده چې دنړۍ ددې پرولو سو
او همو ادیانو لکه بودېزم ، عيسويت او
يو شمېر نورو په سپېڅلو متونو کې سانګړي
اهميت لري ، پېل وده ، عيسوي ددغسې
سپېڅلې تگلارې له لومړو او تلياڼي بلو مانو
څخه وړه ، که ووايو چې دغه مبارک دښـــ
مت ددغو لويو انسانانو مبارک وو شايد
نمروني به نه وو . دغه انساني ارزښت
ان معاصر عصر ته هم خپله لڼه راوړوله
اودنهاتو انسانانو په منځ کې يې خپله
ورتيا له لاسه ور نه کړه . په هند او پښتو-
نخوا کې ددغسې تلياڼي په پرمه او تلياڼي
انسانې ارزښت په ترڅ کې مهاتما گاندي
هغه څوک چې اندوزوند يې د انسان د
ازادي او سوکالي لارې ته ونډه کړه ، او
پاپا خان نخرانغان چې د لومړي اصل
لپاره يې د پښتو ټولنه په نوموړي ارزښت
مساله کړه ، نومونه د يادونې وړ دي .
پاپا خان نخرانغان دعدم تشدد
داصولو کلک مبلغ او ددغه انساني ارزښت
دعقلي کېدو اونه انساني طبيعت کسې
د نوموړي اصل د تعامل رښتني مدافع

د انسانانو په منځ کې نوموړو طبيعي
سانګړتيا ده ، هر څوک په هر بهرې او هر ه
ټولنه کې خپل بيا پونه لري . عادي انسا-
نان دعادي دندو په تر سره کولو سره او
برحمت انسانانو ، په خپلې ورتيا سره پرتو لو
ټولنو او دټولو انسانانو په زړو کې ژوند ي
او تلياڼي ژوند کوي . چې په دغه ترڅ کې
داسيا په زړه کې د تويانو تر څنگ دپوه
انسان او پوه تلياڼي نوم يادونه کېږي چې
هغه نخرانغان خان عبدالغفار خان
دي .

داسيا په زړه کې هغه هم په اوسني عصر
کې دپوه داسې انسان رامنځ ته کېدل د
تصادفې پېښې برهانه ده . تاريخ وښو-
ده چې زموږ دوجسې په هسکو او هټو کې په
داسې تاريخي شرايطو کې چې د پردېسو
دسواکو نوبه وړاندې له تودې حګرې پرته
دجوړي لپاره هېڅ ډول لاره چاره نه وه ،
په دغو حالاتو کې چې دهند نهه وچسې
د لويديز دلوي استعمار لپاره يوه حياتي
منځ وه . په همدغو شرايطو کې په پښتو-
نخوا کې له دغه لوي سواک سره دې غړي
وهلوه په خاطر زموږ دتاريخ پرمخ نغز-
افغان راوتلېد او دشرایطو دغو پښتو خلافت
سې د پښتني چاپېريال او پښتون کرکسر

سنگسنگ افغانی

د (۳۰) مخ پاتی

اشرفیالی

احمد شاه
کندهار

د کابو د لار د ستر د سید ابراهیم خان

احمد شاهي ښار د پخوانسي دور -
وازي پرځای د افغانانو د ستر ټولواک -
غازي اعلي حضرت احمد شاه بابا پور -
پک عصر به يادود ان شوچی په لاس
تخمر دهغی دوری د معماري طرز تشمیل
کړی .
د کند هار احمد شاهي ښار د افغانا -
نستان يو لوی تجارتي او کلتوري مرکز
دی څرنگه چی د جنک په دوران کی یسوی
زیاتي خساری لیدلی دی هيله لرو چی
د عموں روفی په فیام سره د ا ښار يو ځل
بیا خپل پخوانی بزم ته ورسوړی .
(پای)

وعمل که پایردی يك ملت به پیروزی آن کک
کرد . جنون را کنارگذاشت . ولی آنچه برای
ما باقی مانده عبارتست از : کشور بسیار
ویران شده که باز سازی آن چندین پیلان
ماشال . مطلبد . جامعه . شق شده که
د چار نفاق است و وحدت آن خون دل
میخواهد و میلیونها انسان رنجید -
که قربان تباهی زور شده اند و باید همچو
راز نو شروع کنند .

میگویند : هیچک از پها مبران راستین
نخواستند اند که پها م شان با زور بر مردم مان
تحمل شود . ولی این د روشی باند که به
زور . به خشونت . به ستم و تجاوزنها ز
دارند . تجاوز اگر د ستاویز آن شور نقد بر
هم باشد . تجاوز است . و خصوصاً ماد امیکه
کشوری تلاتر کند . به خاطر جاه طلبی
ها پور هسا . خود را لگ مال نماید . کاری
جز جنایت انجام نداده است .

د اوای زخم خونینی که مد اخله شوروی
د افغانستان به جا گذاشت . یک عمر
تلاش و چندین نسل قربانی میخواهد .
هیچکسی د این میان قادر نیست . سر -
های سرفراز از دست رفته . مارا باز یگرداند .

اینها و پرسشهای شبیه به آن سوالاتی
اند که هم معلومات آرشینی د رجال افشا
و هم واقعات گذشته و حال به آن پاسخ
خواهد داد . هنوز آنچه مطبوعات جهانی
به دست داده شبه حقیقتها و حقیقتهای
معینی است که باید پیش از پیروشن
شود . د آینده مهمترین موضوع مور
بررسی . نقش شوروی د افغانستان خواهد
بود .

سه سال پیش به فصل تجاوز مهر ختام
زده شد ولی جنک د افغانستان پایان
نیافت و بد اخلاقت خارجی کماکان بر رنجهای
انسانی واندوه ملت افغان افزود . مهمترین
میراث تجاوز شوروی دوام خشونتها یسی
است که تا هنوز روزانه به قتل دهها انسان
من انجامد . آنها آمدند . ویران کردند
و رفتند . و ما بخود نیز اید یالهای راکه آمدن
شان را توجیه میکرد د رمدت کو تاه در گو -
رستان تاریخ برای همیشه دفن نمودند .
سه سال پیش تجاوز پایان یافت . ولسی
سه سال بعد نام تجاوز گر از نقشه جفرا -
فهای دنیا برداشته شد . د ر سیمپت زمین
کونیتم د یگوجود ندارد . سرانجام ارا ده

بنامه از صفحه (۲۷)

د انتظار ...

و سفید چاپ شده که برای تو -
نقش بسیار دشوار است . مثلا
ماشاتی را مونتاژ کردیم که چراغ
ر ترانک بوده ، انهم به رنگ
سرخ اما وقتی مونتاژ میشود
نهمید نمیشود که چیست مشکل
است فلم رنگ راه حساب سیاه
و سفید مونتاژ کرد و پیش انرا
رنگ ساخته به خاطر دایره یک
فلم بزکش بود که وقت چاپ
اسبهای سیاه سید و اسپهای
سلبهید سیاه شده بودند .
هماستندی :
- شمد که شاد دین فلم خیلی
خوب نقش بازی کرده اید ؟
- من دین فلم واقعا غم را
احساس کردم . در صحنه های
ترانه د ان واقعا گریسته ام
و در صحنه های رمانتیک ان -
شقانه زهتام .

این رحیمی :
اما نقش منی برای شماند -
کسی تقبل نبود ؟
- نزد هنرمند نقش منی و ما
شبت سبک و سنگینی ندارد هم
اینست که هنرمند ابتکار داشته
باشد .
شرف (خیر خواه) :
خودتان را در نقش رئیس
باند قاچاقبران چه گونه یافتید ؟
- به راستی که قاچاقبر بودن
یعنی مغرور هم بودن است اما
شکر خدا که فقط نقش بازی کر
دن بود .
غفور (عیادی) :
میگویند شما چنان در قالب
نقش تان فرو رفته اید که میخوا -
هد سینما را ترک نموده تجا -
رت بپوشد ؟
- اگر چه سرمایه دار شدن

واقعا کیف دارد اما حالا
برای من سرمایه دار شدن و
ترک کردن سینما هر دو معال
است .
واسع (صدی) :
شما که دین فلم نقش امر جنایی
را بازی کردید خواسته اید
چه کسی باشد ؟
- خواستم فقط خودم باشم .
قاهر حق پرست :
شما که دین فلم چهره تازه
بی استعداد نقش داشتید ؟
- نقش من نهایت محدود
بود اما از همین نقش های
کوچک راه به سوی نقش های
بزرگتر باز میشود .

کفروشی سنبل

کفروشی تازه در کابل
موسسه فرهنگی و هنری
موسسه فرهنگی و هنری
موسسه فرهنگی و هنری



مستري شپه

خس د ژغورون ه
 د زره با بلونکو لارو بروه نسيم
 لارموله هس کوخس پوري و خو
 چس د يوالونونه سس ه
 و هس خپس ه
 ز مېر د خلکو د مومکا مطرونه
 راخس چر مات کسپه ه
 دور غو يو ه
 د تيا کو هندی ه
 د خپلو وينو د جامو نو پرخای ه
 د خاخکې سرخو
 د مومکا يو
 په رو د نو باندي ه
 او د ژوندون د پرنسې لنده
 و نسو چس ه
 پوکنگو و نو باندي ه
 د خپل نظره
 د غو پد و نکی شفق
 لسی و غو پوي ه
 د سوخيدلو د اير و په زره کی ه
 له غندا د کی وړ خس ه
 موبته را و ز سېوي ه

هرات
۱۳۶۸

د پخورد سرورکی

نن د حالا تو سرورکی ه
 د چا پرويسر ه
 له او نیکو پکی بنکاري ؟
 ولی حالات ه
 د خپلو سترگو د بڼو په مجسمه ه
 کوه دشپې بی باره کړی ه
 وړی د چاکلی نسه ؟
 دلته ویده چس دی دلمر خرکونه ه
 او چس سپن ستوری
 د سپوږمې د زبا گانوله گرد و نو سره ه
 خپلو رښو ته لا او به ورکوی ه
 نو شپه به چپوړی ه
 له دی کلی خخه ه
 د خو کلونو د ستر غیا د ماتید و لپاره ه
 د دسی خای و موسی ؟

کابل، اسد، ۱۳۶۶



د عبدالحمید مومند له دیوان شخه

که شاهان و تختوناج ته لری شوق
عاشقان تاخت و تاراج ته لری شوق
نه دی همې زیان من رنج د عاشق
چه زخوړ شي و علاج ته لری شوق
د یوسف په دود به پر یوزی وکوهی ته
چه د عشق و معراج ته لری شوق
د هوس له کتاری مې خاطر سوز شو
د فونو و اواج ته لری شوق
د وېسوی په خپله خان حاکم د عقل
چه د عشق د ملک خراج ته لری شوق
خه کرم لری د پنکلو برندې مې حشر کړې
چه د قتل و احتیاج ته لری شوق
خاخوا به خوار حمید بار برداری کړې
چه داستا و تنگه ته لری شوق

حمید مومند په ادبي نړۍ کې د زيات
اولوي شعرت او نيم غښتن دي د شعر
او ادب انگاره يې په هر ټولې کې پورته
کړي او ادبي نړۍ يې په ټولو شاعرانو
زيات دي. د ناز کڅېالي او موشکاني
د کاروان تانله سالاردي ټ هدا وجه
ده چې د ټولو ادبپالو له پلوي يې دود
شکاني لقب موندلی دي. پير محمد کاکړ
له خوشحال، رحمان، عبدالقادر او
اشرف خان شخه وروسته دده يادونه دا
سي کوي:

پس له دوه موشگان عبدالحميد دي
چې يې روي ښه نازک ننگه دان شعر
برادي دغه شاعر دوه فزلي موفوره
کړي دي چې گران لوستونکو ته يې
وراندې کوي.

خو آغاز په کې د مينې سواد نه مې
په نورغه په دې مجلس د زړه تود نه مې
نخ روان و پار مې غواړه په عشق کسی
خو په حشر گو کې د او پنکو ښو د نه مې
په الهوس د محبت له حده خه زده
په گا موندوخ د زمکې پلوه نه مې
چير ته لېس لېس او پنکې چير ته صبر
تېم راهه په غاړه د روږد نه مې
که د رسا ب کې د رسال تر ستونې چکه
د هجران تدې و هلې پېرې سوده نه مې
په کېوده جامه هېڅ کښا پېرې نغته
غو دی زړه له د پره خه کېود نه مې
که هر شو په دود د مينې گرامه مې
د حميد په دغه دود په پل دود نه مې



بعد از تو

ای هفت سالگی :
 ای دل‌حظه ای شکفت عزیمت :
 بعد از تو هرچه رفت و در انبوهی از جنون و جهالت رفت
 بعد از تو پشجیره که رابطه ای بود سخت زنده و روشن
 میان ما و پرنده
 میان ما و نسیم
 شکست

شکست

شکست

بعد از تو آن عروسک خاکی
 که هیچ چیز نی گفت و هیچ چیز بجز آب آب آب
 در آب غرق شد .
 بعد از تو ماصدای زنجیره ها اگشتم
 و به صدای رنگه که از روی حرف ای القبا برس خاست
 و به صدای سوت کارخانه ها در دل بستم .
 حداد از تکه جای بازیمان زیر میز بود
 ز زیر میز ها
 به پشت میز ها
 و از پشت میز ها
 به روی میز ها رسیدیم
 و روی میز ها بازی کردیم
 و باختیم ، رنگه ترا باختیم ، ای هفت سالگی :

.....
 بعد از تو ما که قاتل یکدیگر بودیم
 برای عشق فضاوت کردیم
 و همچنان که قلب هاسان در چپ هاسان نگران بودند
 برای سهم عشق فضاوت کردیم .
 بعد از تو ما به قبرستان رو آوردیم
 و مرگ و زیر چادر ماد ر بزرگ نفس می کشید
 و مرگ و آن درخت تناور بود
 که زنده های اینسوی آغاز
 به شاخه های ملولش در خیل می بستند
 و مرد و های آنسوی پایان
 به ریشه های فسفریش چنگ می زدند
 و مرگ روی آن صریح مقدس نشسته بود
 که در چهار زاویه آتش و ناگهیان چهار لاله ای آبی
 روشن شدند .

صدای باد ، آید

صدای باد می آید ، ای هفت سالگی

برخاستم و آب نوشیدم
 و ناگهان به خاطر آوردم
 که کشتزار های جوان تو از هجوم ملخ ها چگونه ترسیدند .
 چقد رباید پرداخت ؟
 چقد رباید ؟
 برای رشید مکتب سیمانی پرداخت ؟
 با هرچه راکه رباید
 از دست داده باشم ، از دست داد ، ای من
 با بی چراغ به راه افتادیم
 و ماه و ماه ماده می سپربان همیشه در آنجا بود
 در خاطرات کودکی ای یک پشت بام کاهگلی
 و بر فراز کشتزار های جوانی که از هجوم ملخ ها
 چقد رباید پرداخت ؟ ...
 ترسیدند

شعر از شاعر به عرب

دوست می دانیتم شد رهام همانند تنور تو بود
 حرف حرف شعرهایم
 به فرصهایمان بدن می شدند
 تا که فقیران و گدایان نشسته بر گوشه و کنار
 خیابانها را
 طرمام دهند .
 اما بیبهاست
 شعرهایم ، حرفهایم ، بستند
 که بر لبان دارند گان مال و بنا ، جاری است .

موعبایس را (عراقی)

اشکهایش صفراده

فرهاد ناشناخته ام قلم را به حنجره زهن
 می پیوند .
 دهان کف کرده ندای کم شد ، من است .
 شاید که پو شاکم جعلی باشد
 شاید که زر و زهرم جعلی باشد
 شاید که تمام چیزی های این جهانی جعلی باشد
 مگر اشکهایم .
 زهر ، هستریاغری هر رنج
 که بمان سپهاز سر بریده ای از تنم خون جاری است .
 جلو پنجره ها از این سو به آن سویم روم
 مانند شاهزاده ای که آماده فرار می شود .
 چرا که ترس
 دلخوشی ام را و کودکی ام را به کام تلخ کرد .
 است .
 ثانیه سالم (سوری)

خورا میستم

یاغشتر
 بوزید ، ای طوفانها
 بپوشانید چهره آسمان را .
 بگذرید ، ای روزها -
 آفتابی با ابری -
 بد آنگونه که دلخواهتان است .
 روشنی اییها هم هرگز رنگ نخواهند باخت
 همه سایه های که زنده کم رانیره و تار می گردند
 تمامی مفاکهای تیره شب
 زفتند و در زرفنا ایگد شته مدفون شدند
 آنگاه که بشناختم خودم خودم را .
 فدوا طغان (فلسطینی)

رباعیات چند از شیخ ابوسعید ابوالخیر

ای نیک نکرده و بد بها کس بود
 دانگه به خلاص خود تشاکس بود
 هرچو مکن نیکه که هرگز نیسود
 ناکسوده چو کرده کرد همچون ناکرده

تا در سه و شاره و پسران نشود
 این کار قلندری به سامان نشود
 تا ایمان که هرگز آید ایمان نشود
 به بنده حقیقتاً سلطان نشود

زان پیش که طاق چمن اعلی زده اند
 دین بارگه صبر میازده اند
 ماد ردم آباد ازل خوش خفتند
 بی مازقم عشق تو به پسرمازده اند

آنان که به نام نیک میخوانندم
 احوال و دین به نهد اندم
 گزبانگه دین به پوزنگرد اندم
 مستوجب آنم که پسرزانیتم

درد دوزخ اگر زلف شود رنجه آید
 از مال بهشتیان بهرانگه آید
 روی تو به به صحرای بهشت خوانند
 صحرای بهشت بود لم تنگه آید

ای برهنه آن خدای چون لاله به پست
 رخسار نگار چارده ساله به پست
 گر چشم خدای بهین نداری بیاری
 خورشید به پست شو و نگو ساله به پست

از لطف تو به هیچ بنده نوبید نشد
 مقبول تو جز مقبول جاوید نشد
 مهرت به که آمد ز به پست دمی
 کان زده به باز هزار خورشید نشد

گزبانگه هزار کعبه آباد کسی
 به زان نبود که خاطر غافل کسی
 گوینده کس از لطف آزاد کسی
 بهتر که هزار بنده آزاد کسی

راه توه به هر روش که بپند خوشتر است
 وصل توه به هر جهت که بپند خوشتر است
 روی توه هر دیده که بهینند نکوست
 نام توه به هر زبان که گویند خوشتر است



کی

کم قامت این انتظار میکند
کم حلاوت خاطر ز راه میگذرد
خدا برا

کم حرف نوازش سراغ میگیرند
که در غزلکده چشم یک بهار بنفش
گلی برای تو
برگی بخود

سرود کم

نوای باغچه نه -
شو هوپاران نه
حدیث عشق نه و موسم بهاران نه
که با بپای نسیم از فراز کرده ها
ترا تمیده بگویم -

ترا درود کم

درون دهکده ویران
صدای دهکده تنها
نه طوقه سگ (خالد)
نه بانگ مرغ (ثریا)
در آن دیار که از دود دیگدان کسی
بجام کشت و کلام درویشی آمد
چنان خیال دهم در -
چه شعر دود کم

۱ سزان - لوکر ۱۳۶۲

خواننده گان سیاوون باشعر
های عبدالقهار عاصی در شماره
های پیشین حله اشناپند
دین تازه کی ها چهار سیموه
شعری از اوبه بنام های دیوان
عاشقانه بیساخته برای مله
مقامه گل سوری و نای نین آنها
زیر نام (تنه اولی همیشه) به
چاپ رسیده است
شعر های این شاعر خوب
را برای خواننده گان خویش
برگزیده ام :



درخت

من آن درخت عاشقم که ساحلیست حیای من
صدای رود خانه بی نشسته در هوای من
زایر های تبه هم تپطمی نمسی بس
سرا بهار میکند حضور آشنای من
ز آب و خاک آتش تدو تمام کس کرده ام
ز زمین عاشقانه می گرفته است پای من
به برگ برگ من دلی از انتظار می تپد
به شاخه شاخه حدود جنون ریخته های من
هزار بار دیگر سرشکوفه کردن است
ازین زمین ازین هوا اگر رسد نوای من

• سرطان ۱۰ - کابل

• • •

ای بار هنوز حال با نیست سرا
از چشم تو چشم فگار نیست سرا
با آمدن و دیدن بار دیگرست
مردگیری امید و نیست سرا

• • •

دور از تو فریب و پس تو ای منم
بی هیچ کس و کوی خدا میمانم
ای جفت من ای عزیز ای نهی من
خاکم بمر از تو گر خدا میمانم

• • •



د تیلو غلا

له خبری څخه داسی خبر شو چی د جدی په مياشت کی د چار شنبه په ورځ د یو ولسو بجو په شاو خوا کی د ری تنه د یوه تکسی موټر په مرسته د خور خانې په دریمه برخه کی د یوه تیل خرڅو لود وکان ومخی ته ود ریدل . په دکان کی کو - چچنو هلکانو د تیلو د راکسری ورکړی کارونه سرته رسول . ورو - سته له دی چی د تیلو بیه یس یو یو په موټر کی کښیږدول . کوچنیانو تر اوسه هم دا تصویره کاوه چی په دی یسه څه پلا راخی خوبه ناخاپسی ټول کوچنیانو روپل چی د - وی گپنی باید تشی شی او د تیلو بیه هم باید ورکړی . په دی هیبه کی وسله وال د خپلی وسلی گپت پر دوی را - کسوی او کوچنیان د خپل ځان له بهری هڅه هم نشی کولای . په پای څه خپله لپاره نوسی او تر ننه پوری ورک دی . له پینې څخه دوه ورځی وروسته ما هغه کوچنیان ولیدل چی تیل یی غلا شوی وو او په چیخو یی ژول .

در قمار گیر آمدند اما رها شد

حضور داشت . محمد اسمعیل که سابقه جرمی نیز داشته و منظر لشر منطما . برای این منظر مورد استفاده قرار گرفت فرض تحقیق به ولایت کابل احضار - گردیدند . متهمین مجموعا به جرم خویشتر اعتراف کرده و محکمه ابتدائیه و سرافعه جرم شانرا تایید نمود اما محکمه تمویز مجر - مون را بری الذمه شناخته - پولهایشانرا محترم ساخت و شاید نزدیک بود که موظفین - امنیتی و تاجرانال د روس - مجر - مین مجازات میشدند اما شکر خدا که اینطور نشد .

یکی از عواملی که موجب تکرار جرم و افزایش جنایات میگردد مجازات نشدن مجرمین د ستگهر شده است . ما در این ماسه با قضیه یی بر خوردیم که - چون واقع شده بود . برای ما گزارش دادند : سه قمار باز حرفه یی به نامهای محمد اسمعیل ، محمد زمان و عبد الستار چین قمار بازی در ساحه حوزه چارم امنیتی یا فعل د ستگهر شدند و مبلغ هشتاد و پنج هزار افغانی و پانزده صد دالر امریکایی در میدان قمار

کیسه پر دوجر

میگویند گاهی کیسه بر هاهم انصاف دارند مثلا چند یوینتر ساعت نه صبح در حصه کوچسه خوابگاه پل خشتی پال سنگه یکن از دکانداران در بندوی کابل مورد حمله یی یک کیسه بر با جرئت فرار می کرد . این کیسه بر برخلاف آنکه از این کنار و ان کنار جیب های پال سنگه را بزند . با اسلحه ویرانه د مید کند . پال سنگه زنده کی وسرکه خویشرا پیش چشم میبندد ترجیح میدهد که زنده بماند و بنا بر این چارده هزار افغانی پول نقد ساعت وانگشتر خویشرا به ملطغان محمد رهزن میدهد اما کسی

زنان هم قمار میزنند

شجاعت به خج داده پول تکسی را از رهزن مطالبه می کند به این ترتیب کیسه بر از انصاف کار گرفته پنجصد افغانی پول برایش پرتاب میکند اما بخت با پال سنگه یار بود که سر بازی در برابرش قرار میگردد و مشترکا موضوع رایبه حوزه اول امنیتی اطلاع داد و رهزن را که در حرام خود را پنهان میسازد دستگیر نمود و تسلیم قانون می نمایند .

معدن ما کم می گیرند

در دیشلی زهای

تعمیر کننده : ل . (سیدی)



باقضیه بر خوردیم که در آن چار زن قمار باز به نامهای رحیمه نسیمه صدیقه و وزه را دستگیر شده اند . در محرمات اتهامات این زنان شراب نوشی و ولگردی نیز از سال های ۵۱-۵۲ به اینسو درج است . در اعداعات دوسیمه های جنایی شان ذکر شده است

بقیه از صفحه مقابل

بیست کیلو طلا به سرقت برده شد

شده مهرداد موضوع را بهتر بداند وی به اصطلاح وطنی تهر خود را آورد معلوم شود که اصل واقعه چیست ؟ اما ما - بمعناست که این طلا بقدر شانزده کیلو بوده و همسند از انتقال آن از دوس به کابل تحت تعقیب سارقین قمار باز د داشته است .

پرا بجم معیوبیت

وی معیوبین قرار دارد . معیوبین بنا بر بی توجهی به خوار و بارانها و شاید هر بنا بر فشار های روانی که بر آنها تحمیل میگردد نتوانستند صبور بمانند ناگزیر امبولانس های سورم ها را متوقف ساخته و در دوران آنها از بردن سورم به شفاخانه ها مانع شدند می گویند آنها خواهان نسرآت میگویند برای اعمار منزل بود و ازین طریقی قمار وارد می کردند .

خودش نیز خود را تحمیل ندارد

سها موی زنی که زندگی او را در بساط تن فروشی جرم محسوس دستگیری و مجازات .



در شماره گذشته یک چال ساده را در رابطه به قطعه بازی توضیح کردیم این بار به توضیح یک مطلب غیر از قطعه بازی میپردازیم که برقرارد می تاثیر دارد. بعضی از شعبده بازان این کار را خیلی به اسم نی انجام میدهند و بیننده های شان معتقد می شوند که واقعا آنها "قدرت" دارند و میتوانند در مورد آینده نیز حرف بزنند و واقعا بعضی ها هستند که چنین توانندی دارند. اما چنانچه لازم است باید بر فکر و تمرین آدم تاثیر گذار است. زمانیکه به اجرای کارهای که برقرارد می تاثیر میگذارد، صرف هوشم نباید موضوع به حثت یک چال وانمود شود. به هر حال طرز کار چنین است که شعبده بازن توته کاغذی را به تماشاچی میدهد تا در آن نام یک آدمی "زند" یا برده را بنویسد و این کار در حالتی انجام میشود که شعبده بازان را نمی بینند. بعد تماشاچی کاغذ مذکور را از میان قات میکند و قات شده را با دیگر هم قات مینماید. تماشاچی کاغذ را به شعبده باز میدهد. شعبده باز کاغذ را پاره پاره کرده آن را میسوزاند و بعد میگوید که نام چی کسی در آن نوشته شده بود. طرز کار و میتود آن خیلی آسان است که اینجا بملکت تابشتر به تمرین آن پرداخته شود. فقط آنچه لازم است باید که کاغذ سفید، شکل مربع را داشته باشد و در مرکز آن دایره کوچکی رسم شود که در میان دایره نام یک آدم تحریر شود. همچنان قطعی گوگرد خاکستردانی و یکدانه قلم نیز از ضروریات آزمایش است پس فرار ذیل آزمایشتان را آغاز کنید:

- ۱- کاغذ را به تماشاچی بدهید و برایش بگویید که نام یک آدم را در میان دایره بنویسد. تماشاچی را معتقد سازید که شما به طریقه نوشته او هیچ نگاه نمی کنید و آن را نمی بینید.

۲- وقتی که نوشتن نام تمام شد، برایش بگویید که کاغذ را از میان قات کند.

۳- باز هم به تماشاچی بگویید که کاغذ را بار دیگر از میان قات کند. البته عملیه قات کردن باید چنان باشد که نام نوشته شده به طرف داخل قرار گیرد تا دیده نشود. کاغذ مطابق شکل به چار حصه تقسیم خواهد شد.

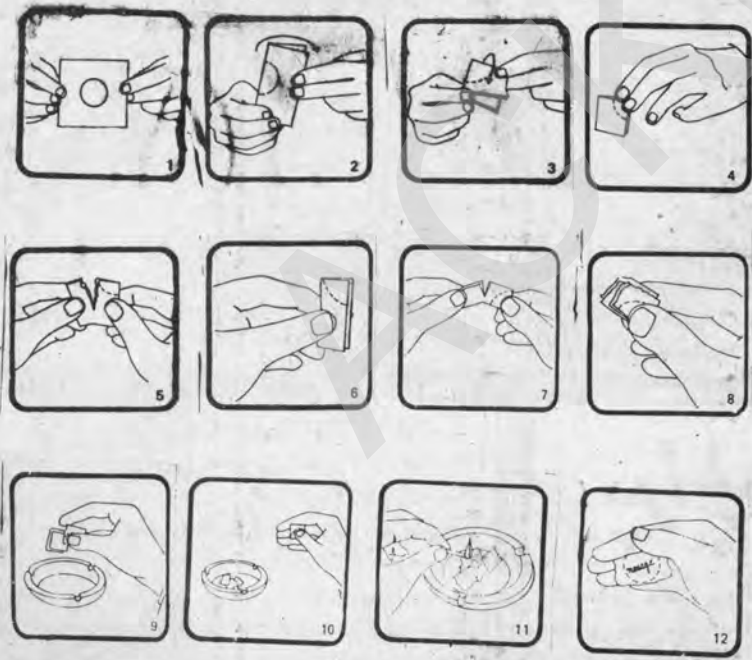
با انگشتان هر دو دست شان چنان بگرد که کتب مرکزی به طرف بالا و راست باشد و هم در مقابل شما قرار گرفته باشد. طریقه با انگشتان هر دو دست آن را گرفته اید آن را از میان دو نصف سازید. باید گفت که هنگام دو نصف ساختن دایره میان کاغذ هیچ گونه آمیسی نمی بیند.

۶- وقتی که کاغذ را دو نصف

۷- مطابق شکل هفت توته های کاغذ را با انگشتان هر دو دست خویش بگردان و آن را از میان دو نصف سازید. توجه کنید که باز هم دایره فقط نخستین توته در زیر انگشت کلان است و در مقابل شما قرار دارد.

۸- این بار کاغذ های که در دست چپتان است در عقب توته های دست راست

دنیای شگفتی ها را با بازی کاغذی آشنایی کنید



۴- وقتی که کاغذ را از تماشاچی گرفته بد به کتب آن نگاه کنید البته کتب مذکور مرکزی است که در آن دایره قرار دارد و در میان دایره نام کسی نوشته شده است. قات کاغذ را با انگشتان خوب فشار دهید و کتب مرکزی کاغذ را نشانی کنید.

۵- کاغذ را مطابق شکل پنج

ساختید توته های که در دست چپتان است آن را در عقب توته های قرار دهید که در دست راست شان است. همه بی توته ها را به دست چپتان بگردان. طریقه کتب مربوط به دایره به طرف بالا و راست توته های کاغذ قرار دارد.

تان قرار دهید. باز هم توته که در آن دایره وجود دارد. نخستین توته کاغذ در زیر انگشت کلان است و به عبارتی دیگر در مقابلتان قرار دارد.

۹- همه بی توته ها را با انگشتان دست راستتان محکم بگردان و آنچنانچه در شکل

روایت از زبانه

په جاپان کی
دیجری کیشپ او
او خبر بکوتی بیا رفیع
کیدل

د روان کال د جدی په ۱۰ پر -
شبه نهمه د جاپان حکومت
معموم و نیو ترخو د د ورو ولسو
خبر بکوتی او یو ډول کیشپ چی
په سمندر کی موندل کېژی ی
منع کېی . دغه معموم د دی په
خاطر نیول شوی چی په د نهمه
کی د دغو ډولونو ژوو ژوند له
نیستی سره مخامخ شوی دی .
په همدی ډول د بنګالسی
خبر بکوتی ه کیشپانو او یو ډول
سپینو خبر بکوتی واردات اوصا
د رات د جنوری د مباحثی له
پایه منع اعلان شوی دی .

نات برای آزمایشات علمی باز -
داشت گردیدند .
جنرال موتور د رحد و د بهیست
هزار حیوان بشمول خرگوش ه -
سگ ه موش خرماه خوک و موش
راجعت آزمایشات توکمیکو لوژی
مورد استفاده قرار داده است .
پک نطق شرکت جنرال مو -
تور گت که این آزمایشات
بخاطر نجات جان انسانها
ضروری است .
وی گفت این شرکت د نظر
دارد که آزمایشات بالای حیوا -
نات را کار گذارد .

دری میلیونه
معا دین پیر و
کی

رسمی ارقام کوم چی دی
سلوا فی په لومړی نهمه د اوسکا -
یا گرهتا په ورځپاڼه کی نشر
شوی ه ټیټی چی په ورځپاڼه کی
د ری میلیونه تته ه ډالکو لوسو
په خپلو معتاد دی . په دغه
حساب په ورځپاڼه کی د یو سل و
پنځه څلور پښت میلیونه نو تسو
څخه ه دوه په سلو کی معتاد
دی . سره له دغی هم مستقل
تحقیقات د اړه په ډاگه کوی چی
اوس اوس اوه میلیونه تته په
هغه هیواد کی ډالکو لوسه
خپلو اخته وی .

مدافعین حقوق حیوانات بازداشت شدند

اخیراً شش نفر از مدافعین
حقوق حیوانات به خاطر
زنجیر بستن خود به موترها
و کو بیدن یک موتر باچکشر در
اعتراض علیه استفاده شرکت
جنرال موتور امریکایی از حیوا -

نشان داد شده ه
استثنای توت اول ه همه رادر
خاکستر دانی بندازید ه همه
بی مهارت تان در همین جا
نهفته است که چگونه توت مذکور
رابا خود نگاه میدارید .
۱۰ - مطابق شکل دهم ه تا -
شاپان نهمه اندند مگر شمار از زور
کی رادر دست تان پنهان کر -
ده اید .

۱۱ - دست چپ تان رادر رجب
چپ تان داخل کرده و قفسی کو -
گرد را کعبله درجه بچپ تان
گذاشته اید بیرون کنید اکنون
میتوانید از هر دو دست تان برای
روشن کردن کوگرد استفاده کنید .
عضی کوگرد رابالای میزنگارید
وبالای دست چپ تان کوگرد
روشن شده را گرفته کاغذ هارادر
خاکستر دانی به آتش بکشید .
۱۲ - هنگامیکه کاغذ هارابا آتش
کشیدید ه تا شاپان همه
متوجه شعله های آتش میشوند
وسرای شما بهترین موقع است تا
با استفاده از انگشت کلان تان
کاغذ راباز کنید و مضایب شکل
دوازدهم به سرعت به آن نگاه
کنید . شهادت پره بی راخوا -
هید دید که در آن نام کسی
تحریر گردیده است . به زودی
آن راقات فات کرده بهمسد
فطی کوگرد رازاز سرمیز بردارید
و کاغذ ک فات فات شده د رما -
بون گذاشته داخل جهت تان
کنید .

هنگامیکه شعله های توت ه های
کاغذ به پایان رسید ه از آن
دود بالای میشود . در همین
وقت بگویند که پیام رسیده واسم
نوشته شده رادر حالت خوب
روانی آشکار سازید .
پاک داشت :

توجه داشته باشید که هر
عمل کاملاً به حالت عادی و -
طبیعی آن انجام شود . به
گونه بی خاصی زمانیکه کاغذ
هارادر خاکستر دانی
اندازید و توت ه و دایره رابا
خود نگه میدارید ه بایست
خیلی محتاطانه ه عادی و -
طبیعی عمل کنید . وقتیکه به
تا شاپان نام شخصی را اعلام
میدارید ه از فراتر کار
بگریزد .

هفته ایبالوی بی مینی د جاسوسی په لورو کاره

یو ایټالوی ځوان چی په یوه
المانی تجلی باندی مینوو ه
دی ه اړ شو ترخود خپلسی
معشوقی هیواد ه جاسوسی
وکړی . دغه سپی د سلوا فی
په درهمه نهمه په شپزو کلو پسند
محکوم شو .
رافایل ناتالی چی اته
هفت کلن دی اعتراض وکړ
چی د ۱۹۸۴ او ۱۹۸۸ کلونو
ترنځ د شرقی المان د جاسو -
سوسی په شبکی پوری تړلسی
وو او په شرقی برلین کی پس
د ایټالیا په سفارت کی کار کاوو .

بررسی های کمیوتری درباره شیوع مرض ایدز

روزنامه سوستکا پاسیا اخیراً
گزارش داد که دانشمندان
انستیتوت مطالعات امرای
ساری و میکرو بیولوژی مسکو
پیش بینی کرده اند که به اساس
بررسی های کمیوتری مرض
" ایدز" در امریکا واتحاد
شوری سابق گسترش خواهد
یافت .
آنها می گویند که امضی
مبتلا به ویروس " ایدز" در
ایالات متحده امریکا در سال
های ۱۹۹۳ - ۱۹۹۶ نهایت
افزایش خواهد یافت . زسوا
انتظار می رود که ۲۰ میلیون
مرض در این مدت ثبت گردند .
بعد از سال ۱۹۹۷ این رقم
روبه کاهش خواهد نهاد .
د رحد و د یک میلیون قربانی
" ایدز" بین سالهای ۱۹۹۰
و ۲۰۵۳ هلاک خواهند شد .



از ساسا بوق تا حالا

سابق میگذشت :

مشوقه به سامان شد تا باد چنبن باد
 کفرش همه ایجان شد ، تا باد چنبن باد
 حالا میگویند :

مشوقه به گریان شد ، تا باد چنبن باد
 عشقش همه پاشان شد ، تا باد چنبن باد
 سابق میگذشت :

د دست از طلب ند ارم تا کام من بر آید
 یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید
 حالا میگویند :

د دست از طلب ند ارم تا نام من بر آید
 یا نزن رسد به دستم یا جان زتن بر آید
 سابق میگذشت :

از سر کوی تو باد پد و گریان رفتم
 فیه دل ه خون به جگره اشک پد امان رفتم
 حالا میگویند :

از سر کوی تو باد پد و گریان رفتم
 فیه دل ه خون به جگره اشک پد امان رفتم
 ای آرد

سابق میگذشت :

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنی
 قسم پرده به پاهی و دلم شاد کنی
 حالا میگویند :

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنی
 به من آرد توتکه نان بود لم شاد کنی

لطف بزرگ

دختر يك فایه كه پس از آنكه به
 دقت به درد دل كارند خود كه
 از كم بودن دستزد شكایت ميكرد
 گوش فراد اد گشت :

مهد اتم با این پولی كه به تو
 مید هم قادر نیستی ازدواج کنی
 ولی يك روزه خاطر همین موضوع
 از من تشكر خواهی كرد .

رباعیات رشوت دار

محمد حیدر سمیدی

یارب تو مراضی ب و حیران کنی
 از رشوه خوری هیچ پشیمان کنی
 د ها که سخته به منزل آرنی
 د رعیمه به کس دست و گریبان کنی

یارب تو بمن دولت سرشاری بخشی
 يك جایك بی خار بمن گای بخشی
 از رشوه عموم مالک تمیز زمین
 يك خانم نونیز فرخای بخشی

یارب تو مرا آمرز که سازی
 ایمن کردن باریک مرا لك سازی
 تا رهوه بگیم به بوجی زنجار
 همه فتر به خواه مراجك سازی



نامتیک مریخ و فکله

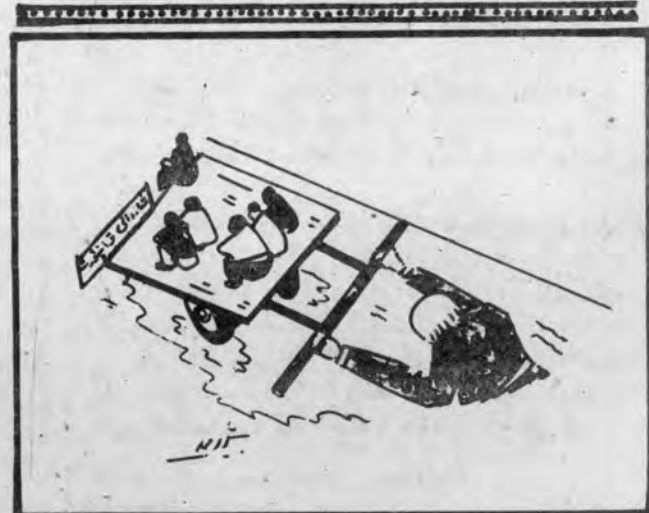
امپراتور صفحہ: ظاہر ایوبی



مادر جهان

بل هنری سیاک صدراعظم اسبق بلژیک که معروف به خونسردی بود و میگفتند در مقابل هیچ حادثه غیر مترقبه سیاسی دستهای خود را کم نمیکند. وقتی برای نطق انتخاباتی به یکی از شهرهای کوچک رفته بود وقتی خواست نطق خود را شروع کند ناگهان چشمش به مادرش افتاد که در قطار اول نشسته است. سیاک فوراً مردم را مخاطب ساخته نطق خود را چنین شروع کرد:

مادر جهان! خانم ها و آقایان ...



عزیزم:

قبل از همه سلام های خود را از میان بیرونی ها به استگاه ملی می تقدیم می‌کنیم.

محبوب من:

باور کن که من ترا از چارک لجه صابون کبود بیشتر دوست دارم و هر پاره که یاد می‌آید من ۸ ماه ارد اجرانانده کبودم فراموش می‌شود.

مخوفه مهربانم:

در اواخر هر ماه که ۱۸۰۰ افغانی معاش خود را می‌گیرم و حساب آن می‌انم که برای چی بخرم یک پارچه می‌خواهد که دل به در بگذرد تا معاش را مصرف کرده برایت سه مترمان سفید بخرم تا از آن یک زیر اندامی برایت تیار کنی اما باز مترجم می‌گویم که از سر جمع معاش ۳۰۰ افغانی قرضد از می‌انم.

باز دل می‌شود که یک ماه صابون کبود را بخرم و ۳۰۰ افغانی باقی‌مانده را از آن دور نامی اما این هم می‌ماند و می‌گویم که غمراهات کسم.

محبوبم:

چندین بار تصمیم گرفتم که از حکومت قرضه صد اورت بگیرم و با تو عروسی کنم اما خودت می‌دانی که از ۱۵ هزار افغانی بیشتر قرضه نمی‌دهند. زیرا قرض کردن باز دادن کاردارد. و از جانب من هم خودت می‌دانی که ۱۵ هزار افغانی از مصرف مالیده و کسک گدا را یکسزله زیاد تر نمی‌شود.

عزیز من:

بیشتر از این وقت گرانهای ترا نگرفتم به طور خلاصه می‌گویم که تمام هستی و دارایی ام بهارت است از یک کبود بدون می‌آید و ۱۸۰۰ افغانی معاش (آنهم اگر تخصص باشد) حالا اگر حاضر استی که بدون صرف همراهم نزد ملا بروی تا نگاه را بکنم خوب به در رفتم آن امیدوارم کس دیگری را برای خود پیدا نمی‌کند و خودت جای خواهر می‌داری باشی.

با احترام -
برادر خوانده است
ماورز تبه ۱۰

امساک اسکاتلندی

سه دوست اسکاتلندی فرانسوی و امریکایی خواستند امیله بروند. قرار شد که هر کدام چیزی با خود بیاورند.

امریکایی گفت: من قدری ماهی سرخ کرده می‌آورم.

فرانسوی گفت: من مقداری میوه طعم می‌آورم.

اسکاتلندی لحظه‌ای فکر کرده گفت:

من هم برادر کوچک خود را می‌آورم.

پسند است جالب:

از هنرهای غریبه هنرمندان غریزی دریافت کرده‌اند که بدون واقعه الهی در آینده‌های نامعلوم اثر را به جانب خواهم رسانند.

خدا کند تبدیل نسوم

نوشته فاروق عطیانی

سالها قبل که متعلم صنف -
 دهم مکتب بودم يك روز معلم ما
 از من خواست که درس را تکرار
 کنم بنده که بدبختانه کندان من
 ماد رزاد هستم نتوانستم که
 درست جواب بگویم . اودرحا -
 لیکن از فرط عصبانیت می لرزید
 گفتم :
 - بشی کم شو قوا رشویه مرغ زده ها
 مسمانه . . . تو مرغ دزد ره مانده
 و در سر خواندن .
 و سراز همان لحظه دیگر نام اصلی
 ام که فقیر شاه بود از یاد همه
 رفت و " مرغ دزد " نام رسمی
 ام شده هنوز يك هفته نگذشته
 بود که تمام بچه های مکتب مرا
 مرغ دزد صد اسم کردند . در
 کوچه نیز بچه های که در مکتب
 ما نبودند ازین موضوع خبر شده
 و آنها نیز مرا مرغ دزد می گفتند .
 چند مرتبه تصمیم گرفتم که درس
 و مکتب را رها کنم . خوشبختانه
 يك روز پدرم که از وظیفه بی
 منزل آمد صاحب خانه از تقاضا
 کرد که هر چه زود ترازخانه او کو-

چ کنم و من خدا را شکر کنم که با
 رفتن ما ازین کوچه تبدیل ملی ازین
 مکتب نام من نیز فراموش همگان
 خواهد شد .
 گرچه در دورترین نقطه شهر يك
 خانه مشترک کرایه دریافت کرد -
 دیم ولی از سخت بد هنوز مسک
 هفته هم نگذشته بود که يك روز
 یکی از بچه های کوچه قبلی ما
 درین جابه خانه خاله اثر آمد
 ارتاکه مراد مید صدا کرد :
 - چشم ما روشن از چه وقت مرغ
 دزد ده ای کوچه آمده . . . و
 به این ترتیب مرا به بچه خاله
 اثر معرفی کرد . فرد ای آن
 همه بچه های کوچه صنف و -
 مکتب مرا " مرغ دزد " صد اسم
 کردند . دیگر چاره ای نبود غیر
 از اینکه حوصله کنم و اصلاً بروی
 خود نهاروم . در کوچه منزل ما به
 نام خانه مرغ دزد ها مشهور
 بود از هر خانه ای که چیزی گم
 می شد بالای ما اشتباه داشت
 هر آمرجنایی که در حوزه محفل

حکومت ما مقرر میشد درست مجر -
 من و آدمهای مشکوک حوزه نام
 ما را با خود داشت .
 بالاخره مکتب را به پایان رسا -
 نیدم و شامل فاکولته شدم درهما
 ن هفتسال باز این اسم لعنتی
 با من بود کسی که این کلمه جز
 وجودم شده بود و به هیچ صورت
 از من جدا می نداشت .
 در یکی از وزارت خانه ها بجهت
 ما مقرر شدم این نام راهمه
 قبل از تقورم دانسته بودند
 چند سال بعد که بسه مد برهست
 ارتقا کردم يك روز به گو تر خود
 شنیدم که یکی از زبرد ستانسم
 می گفت :
 - خاک دمای طالع ما که زهر
 دست فقیر شاه مرغ دزد کار میکنم
 بعد از چند سال بجهت مد بر
 عومس مقرر شدم باز همین نام مرا
 میازار د تا که از حسن طالع بست
 مد برهست عومس ما در تشکیسل
 جدید به است ارتقا نمود
 و اینجانب رئیس شدم .
 در همان روز اول مقرر شده مد بر

عمومی آداری هدایت دادم که
 در لوحه کوچک سرمیزی ام بنویسند
 فقیر شاه مرغ دوست .
 او از شنیدن این سخن هک و
 پک شد در حالیکه از احترام خرم
 میشد بالکت زمان گفت :
 - صایب خاک ده دهان ما چه
 تصورات غلط در مورد شما داشته
 ایم . حضور شما اصلاً مرغ
 دوست " تغذیر داشتید و ما
 نمی فهمیدیم ؟
 بایس تقاضی و چون سردی اعهار
 داشتیم :
 - بلی ما از کودکی مرغ ها ره
 دوست داشتیم به ای خاطر چه
 ناماره " مرغ دوست " نام گذا -
 شته بودند . بلی " مرغ دوست "
 فرد ای ان مد بر عومس آداری ما
 از یکس دیپلومات خود پنج لوحه
 سرمیزی را به رنگ های مختلف
 کشید تا از زمان آنها لوحه
 خود را بگیرم . از فرط تعجب
 دهانم باز ماند اینجانب که
 بقیه در صفحه (۱۰۰)

یک خبر دیگر :



میگویند که شمس الله شله بانکدار امپراتوری بو جسی
 خنده اخیراً نامه می به مرد % جلالتماب نکمن رئیس
 جمهور سابق ایالات متحد امریکا نوشته و در آن پرسیده
 است :
 جلالتماب نکمن % شما در زمان ریاست جمهوری تان
 گفته بودید % در هر کشوری که يك دالر امریکایی مساوی
 به (۵۰۰) واحد پولی ان شود % ان کشور باید بهیض سرد
 که او دیگر بیکانه نیست بلکه " مستعمره اقتصاد ی " است
 ولی آقای نکمن % من از شما میپرسم حالا که يك دالر
 تان معادل به (۱۴۰۰) واحد پولی کشور ما است % حالا
 ماچی شما میشویم % بچه % خاله یا خواهر زاده % تان ؟
 خلاص شد

یک خبر دیگر :

گیند وی شمشیر خان بهاضیدان امپراتوری بو جسی . خنده
 اخیراً تناسب جدیدی را کشف و در عرصه ریاضی جهان
 ارایه کرده است .
 او نام این کشف خود را " مساوات ماموریت " گذاشته .
 خبرنگار ما میفرماید :
 شمشیر خان به اثبات رسانیده که است :
 سه هزار = چهل هزار
 بهاضیدان ما استدلال میکند که اگر این تناسب % علمی

خدا بیامرزد

گشود لب به دعا مرد خیر خواهی هکت
 که رفتگان شمارا خدا بیامرزد
 به خنده گفت ظریفی که پس بدین ترتیب
 رفاه وصل و صفارا خدا بیامرزد
 اگر که مغفرت از بهر رفتگان خواهی
 بگو که مهر و وفا را خدا بیامرزد
 مطاوعه لوامان رفته اند از این دنیا
 امان و عدل و عطا را خدا بیامرزد
 دیگر نه شر و پنهان است در میان نه حیا
 طاف و شرم و حیا را خدا بیامرزد
 صلاح و خیر و مروت رفیق ما بودند
 تمام آن رفتار را خدا بیامرزد
 نسا بود خفقان آرزای هر ای کتف
 قضای روح فزارا خدا بیامرزد
 زد رد هر چه دلت خواست ناله کن اما
 شفا بخواد ه شمارا خدا بیامرزد
 « گل افقا »



داستان کوتاه

در کرمانگره جنگ ویتنام با
 امریکایی ها یکی از دختران امری
 یکایی که نامزد شد رویتام مشغول
 جنگ بود به این شرح به وی نامه
 می نوشت :
 نامزد عزیزم جورج :
 من از دو سال به اینطرف منتظر
 بودم که ببایی تا عروسی کنیم
 انتظار طول کشید و تو نماندی
 با لاخره من بی حوصله شدم
 و ناچار باید رت از راج کردم
 - با احترام -
 مادرت (مارلین)

ارسالی: رویا و سوزنی آری

مسافر

مسافر: طس يك شبانه روز
 قیمت بستر شما چند است؟
 هوتلی: هفتاد صبح و الی
 مسافر: من هفتاد دلار دارم
 طوری کنید که مرا به اندازه پنج
 دلار وقت تربید ارنمایید

ارسالی: بهاشق الله حسین خلیل



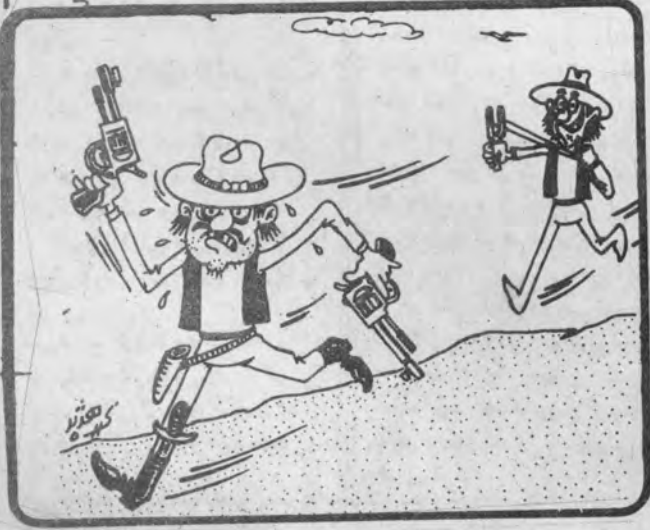
دو دسته

دو دسته :
 تنها دو دسته از مردم ها وجود دارند
 که در حال حاضر نه دروغ میگویند
 و نه چال و فریب در کارشان است
 یکی آنهایی که به دنیا نیامده
 اند و دیگری آنانی که از دنیا
 رفته اند
 دو چیز

دو چیز

و حید الله سلیمان زاده

به طور کلی باید قبول کرد که خانم
 هانقط به خاطر دو چیز زندگی
 استند: یکی شوهر و یکی گوهر



سوابق

بوه زره او سابقه کلمه ده
چې مخنی خوشبختان اوس هم
په کمسیونو نو نوکی دخیلو
عروضو په سوابقو زره تکیه کوی
خو دوی له دی نه دی خپر
چې نن سهاد سوابقو زوی اوسا -
بغه خبری دواسطو او پیسو
طلوفان له مخی سره وړی دی.

بهرنې

په انسانی ټولنه کې چې هو
ش یو محل تجربه په شس هڅو
بیا ټول له هماغی تجربی
څخه ټکه اخلی. خو پیاوړی
بوه تجربه ده چې له آد
تردی دمه دهر سړی له خوا
په خپل وار سره پوځل تجربه
کسزی.

اوس تاسی درانه لوستونکی
پوه کورنی لابراتوارته ور هو لسو
چې هلته دی ډول تجربی
په باب پلار خپل زلمی زوی ته
واپی:

- بچو ده خپلی تجربی لسه
مخنی د رته وایم. که چیرته آرام
او خو شاله ژوند غواړی. له لسه
واده تیر شه. کاشکی ماهغه
وخت چې ستاله مور سره واده
کاوه. دخپل پلار خبره منلی
واپی.

زوی په کنجکاوی سره ورته
وویل:

- نو تاوولی دخپل پلار تجربه
شوی خبره ونه منله؟

- پلار ځواب ورکړ:
- ماغو ټینل چې دغه تجربه
زه په خپله هم ترسره کړم. خو
د خپل پلار خبره راته په ثبوت
ورسپړی.

زوی یی له څخنده ورته وویل:
- پلارخانه زه هم غواړم
چې ستا خبره ځان ته په ثبوت
ورسوم.

مخبرې

د یو غوښه له دی خبری سره
موسکی شوه او ځواب یی ورکړ:
- له ترخو نو جا پتزی ه کسه
نو ټول به په ټوکر یوکی خوسا
شوی وای.
شلمو غو ټینل چې له غوښی
سره نوری هم ناند ری وواپی
خو د وکاند ار په تله کی وا -
چول ه ځکه چې لس د ولس
تنه د شلمو اخیستلو ته په
لیکه کی ولاړ وو.

خوندونه د بازار

موتر پکی گور پوری ته به وایې چیس خامه ده
له مخی کنده والی دی سرکونه د بازار
نخلو او کجکی د بند او په بیه دی شس هیری
که ووی لیدل چیرته هم پندونه د بازار
تیار نه دی یو بهلر دکتا فاتو دی یسا رانسو
څخونه پکی کانس دی مکرو بونه د بازار
له سزونه دی خلاص کی و کولس بده ی انجکری
که چیرته دی په پوزو شول یو یو نمد بازار
له پیری خبرانو به دی ټیکرونه سرکی شنه شی
که یو ټیلی دی بیه کړل ترخو نه د بازار
پوښتنه پکی نه شته هغه د مسوول پکی مالوم دی
کاڼه راته ټیکار پتزی ټول فسوزونه د بازار
فحطی نه ده یارانو، همتی تالا والا کسو
تشر شوی دی تالا کسی ټول جیمو نه د بازار
مزی د هغه چادی چې بیسی زدی په پوچکی
د دوی دی نو تر جان شی ټول خوند ونمد بازار



د پلار خبری د پلار خبری

پلار یی میله چې له کلمه ل
کوربه سره ډوډی ته ناست و
د پلار تمدن او پر مخکته په
باب یی لایې وهلی ه میله غو -
ټینل یی د خپلو خبرو د زبات
المهر منتو په پاره داسی مئا -
لو نه راوی چې کلمه ل کور به
ته هم ډی مطلق او هم د حیرانسی
وړی.
پلار یی میله د پلار تمدن
او صنعت د لومړی مثال په باب
وویل:
- په پلارکی څوک هوا کانی نه
ساتی ه هلته د وچو همدو کار -
ځانی دی ه دوه کاچو غی چې
په اډوکی گورکی یو دیکه تا وه
هیدی ورځنی جوړ پتزی.
کلمه ل خپلی اوړی پورته وا -
چولی اود پلار یی میله په ځواب
کی یی وویل:
- په پلارکی به دو چوشید و
پوه یا د وکار ځانی وی ه خو
دلته په کلی کی زموږ دکلمه لو
په هر کورکی د وچو همدو مسمو
کار ځانی دی.



میدان قتال سبز شده



پاراه اندازی مسابقات جهان -
نی فتنال يك باره دیگر کشورها
حضور سیاسی خوبش را در زمینهای
غیرسیاسی فتنال تا به بین میکنند
بی اهمیت نیست که کشورهای
مختلف جهان بهترین امکانات
را برای فتنال کشورشان مساعد
ساخته و تیمهای ملی شانرا به
مسابقات به صرف هویت ملی خوبش همه
میدان میکنند .

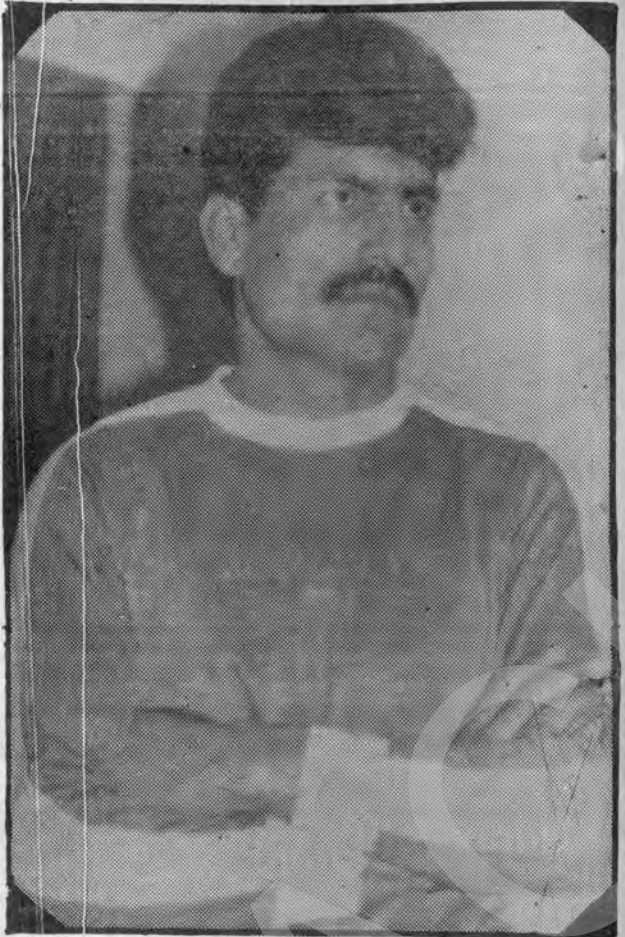
فتنال مانیزورگاری حال
وهوایی داشت و اینکه وقتی که
پنج های سیاست باز میشود چمن
فتنال نیز سبزتر میگردد و سها و ن
در شماره های مختلف به معرفی
اعضای تیم ملی فتنال پرداخته
است در این شماره منلیمان شاه
" هاشمی " یکی از اعضای سابقه
دار عضویتیم ملی را معرفی
شود .

نسبت به تیم های ملی
پر خورده در مسابقات و خاص در
طیما موجودیت چنین پلیمران
در تیم ملی میتواند امید واری بهتر
را برای آینده فتنال کشور
پرورش دهد . میرسلیمان در تیم
ملی فتنال موقعیت سنتر فولهیک
تیم را در راست . وی این
موقعیت خوبش را سیرتیم برابر
هجوم تیم مقابل تبریف میکند
در زمین آن فتنال روی این
موقعیت بازیکن خیلی حساب
میشود و شاید یکی از اساسی
ترین موقعیت های برای
حفظ پیروزی تیم روسته مانند
در روزه تیم باشد میرسلیمان شاه
کمپ های زیاد قهرمانی را به
دست آورده و در فهرست
افتخارات خود چیزهایی دارد که
همیشه برای افتخاراتش
است .

مرد بلند قامت و ورزشکار مستعد است .

تیم کننده لطیفه

والیبال افغانی حیا میگرد



به دست آوردن موفقیت و جام
پیروزی در یک مسابقه ورزشی
ارامش خاطر و افتخار بلند برای
یک ورزشکار است . ورزش در
جهان امروز سیاهی دوستانه
و چهره غیرسیاسی رایافته
است کشورهای زیادی در مساب
لهای جنگ سرد با حضور ورزش
خوبش در زمین های اسپورتنی
جهان خود را از نو معرفی کردند
و انزوارا شکستند اخیرا تیم ملی
والیبال (۴ نفر) مدلمان همسا
به مانتا جکستان بودند تیم
والیبال افغانی در تاجکستان
در راه آمد و ورزشکاران
افغانی را تا جایی که کشورهای
همد دیگر به ایجاد عوت شده
بودند که در میان مسابقات
با جام سهرانی و کسب مقام
ستاز " مقام اول " در مساب
جاری به کشور بازگشتند
کپتان تیم محترم بختاور
کشغل استاد و در پوهنتون کابل
عهد به دست آوردند و چون سفر
خوبش به تاجکستان حرفهایسی



باسکتبال برایم خیلی عزیز است



ورزش دختران هر چند در کشور
ما خیلی برجسته نیست اما آنچه
که است باید باشد و بهتر
باشد .

پنا بر مشکلاتی که نهاد های
فرهنگی و آموزشی از نظر اقتصادی
در از دست دادن به تیمهای ورزشی
کشور رسیده گی لازم صورت
نمیگیرد . مطالعه عضو تیم ملی
باسکتبال در صحبت خود با ما
به برخی از این مشکلات اشاره
نمود .

مطالعه از چهره های موفق
تیم در صفحه (۸۷)



داره دل رو با هم در دفاع
وسيله بدن در اعضا و کنترل
دی .

زموژ پھیواد کی دغه ورزش
له ۱۳۵۲ کال شخصه راپه
د پخوارواج و سوند چی هره ورخ
بی مینه وال زیباترینی . به لند
توکه ویلای شوچی نکواند وهغه
هنردی چی موزت را پینسی خنگه
له خانه دفاع و کپو .

له دی کپله چه تراوسه پوری
د دی ورزش اند راسیون زموژ
به هیواد ندی جورشوی نوتشس
کید ای چی له هغه شخصه کنترل
منخ ته راشی .

پاتی به (۸۷) منخ کی

د بازی درویشان به پوهنتون
کی جورشوی دی اوله پرمینه وال
پکی را بتول شوی دی .

اجمل حبیب سره له دی
چی به پوهنتون کی استاد دی
د خپلی دندی ترخنگه محصلیند و
به نکواند وهم ورپینسی . دی
د نکواند و په هکله وای :

" نکواند و چی یود فامی اوپو
رزی ورزشدی همه ایتد ایسی
توکه یوزرینکله سوه کاله د مغه
د هند و چین په هیواد کی دیو
بود ای راهب له خواچوسی
" بود اها مارا " نوسیده ه رواج
پهد اکرم . د نکواند و معنی د خپز
وهل او د پینسی په واسطه ضربه

که خه هم اوس په هیواد کی
سپورت به سختی سره منخ په
وراندی خسی ه خوسره له دی
هم د هیواد له دی او هغوسی
خواشخه خپریزه چی د سپورتن
د پول له ول خانکو مینه و ال
د تیمونو په جوړولو لاسپوری
کوی . په بیلگی په پول ویلی
شوچی د پیلوم انجینر محمد اجمل
حبیب د کپهان د نکواند و کلب
شپورتکی د ننگرهار له ولا په
خغه د مجلسی دفتر عه راغوسی
اوه هغه کلب کی دی د نکواند و
په هکله له موز سره خپری و کپری
د کپهان د نکواند و کلب له خسو
کالورا هیسی د جلال اباد شپا ر

تکواند و
تکواند و بنیوتکی



تاریخ فوتبال در ایران

عقدیم با خدایان

ترجمه از سلطانی

سال ۱۹۸۷ در مسابقات جهان امریکن تیم ملی راهبراهی کردیم. هکذا در المپیک سیول با تیم المپیک بودیم که بزرگترین و بهترین مقطع زمانی در زندگی سهرتسی ام است. علاقت در مسابقات "جام امریکا" و جام جهانی ۹۰ تیم ملی راهبراهی هم کردیم و تا امروز در جمع ملی پوشان هستیم.

- در مصورت محمود تد ریجی وقانونند داشته اید ؟

ملی (در همین زمان در تاریخ فوتبال برازیل جوانترین در روزه بانی است که در یک جام جهانی شرکت داشته.

باهاشگاه پورتوالیکر آغاز کردیم ولی با این باشگاه هیچ افتخاری را بدست نیاوردیم زیرا باشگاه گریه همه افتخارات را مانند سبل با خود برد. در سال ۱۹۸۵ - آغاز بازی ملی ام با تیم جوانان برازیل در مسابقات قهرمانی آمریکای جنوبی بود سپس با این تیم به مسابقات قهرمانی جوانان جهان به شوری رفتیم و در پایان سال ۱۹۸۵ به ملی پوشان برازیل پیوستیم.

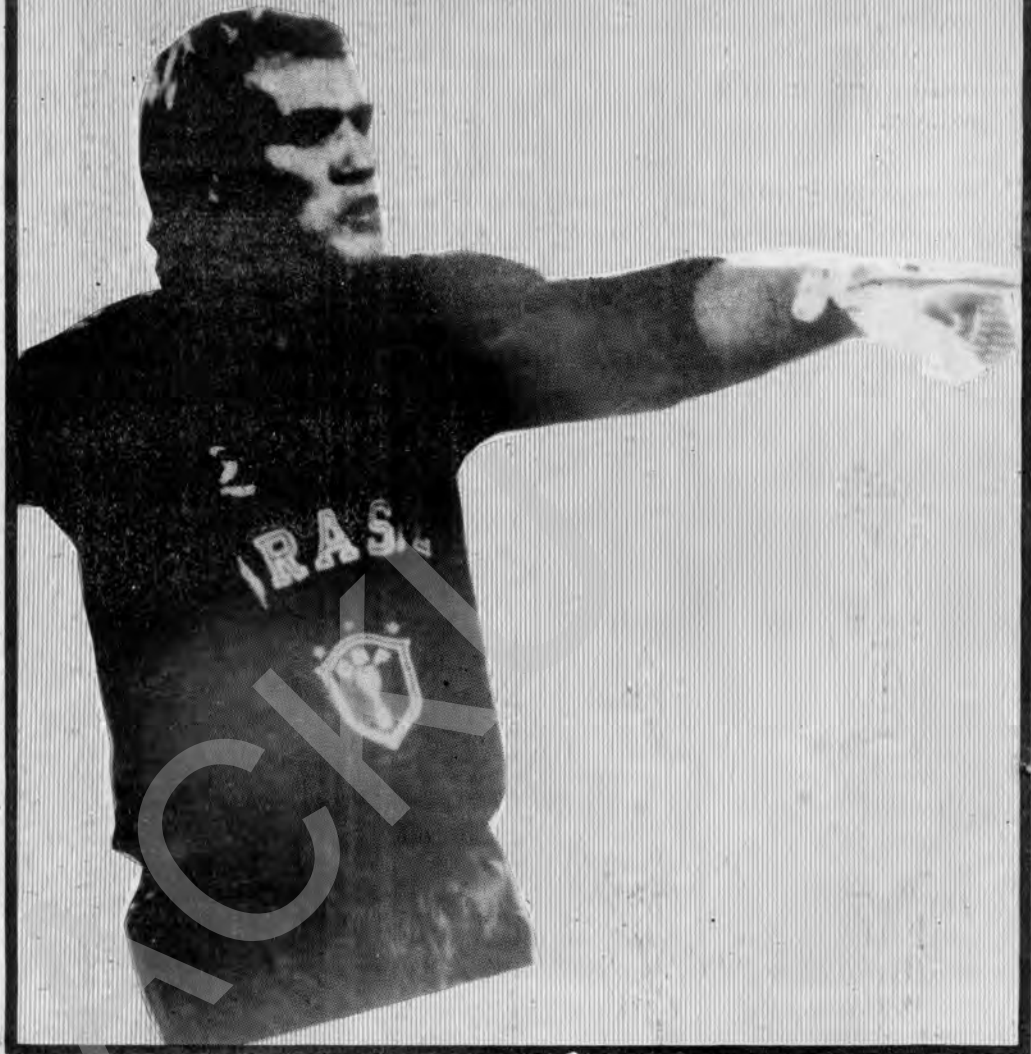
- با تیم ملی چی گونه آغاز کردید ؟ اولین بازی با راهبراهی تیم ملی را در آغاز ۱۹۸۶ به تن کردیم.

تقدیم منهایم :

- تاگت هاراد در رابطه به زندگی گرفتارای تان بگوئید : در شهرک مانتا بوزازد هکده هلی پورتوالیکرا باله ریوتولد شده ام. خواهرم ۲۵ برادریم ۲۰ ساله است آنها هر دو تحصیل استند هم در مصرف تجارعت و سادرم مشغول امور منزل است. قاسلم در راه رسیدن به پستری هایم در سرزمین بزرگ فوتبال برازیل از همه گونه کمک مادی و معنوی دریغ نکرده است.

فوتبال راه طور رسمی در ۱۸ سالگی در سال ۱۹۸۴ -

تیم ملی فوتبال برازیل فاتح جام زول ریبه و قهرمان سه مرتبه بی جهان در نهایت ۳۰ سال بعد از زول ریبه در روزه بان افسانه بی خوبی های مرد کوچک اند ام اما بزرگ را که حاکم مطلق محسوب می شود در روزه انرا است در ریاست ه این شهر برجسته فوتبال سرزمین مردان طلا بی پوش کلوب پورتوآرل جوانترین در روزه بان تاریخ فوتبال برازیل است که تا امروز در یک جام جهانی در روزه برازیل ایستاده است. صاحب بی راکه مجله فرانس فوتبال باورده است



روحی ؟
 پلی (درین ساحه
 بزرگترین قدرتم در اعتقاد به
 خداست . انجیل را از
 مطالعه میکنم زیرا این عمل به
 من آرامش میدهد .
 - اعتقاد شما نشه ؟ فایده ارد ؟
 نی (موضوع کاملاً شخصی و خصوصاً
 می است
 - از خدا او ند چی میخواهی ؟
 اینکه مرا از خطر محافظه کند
 همچو وقت پیروزی را از خدا او ند
 آرزو کرده ام زیرا ممکن هر کسی
 از خدا پیروزی را طلب نماید .
 - شیوه بازی خون سرد شما
 بیشتره سبک در روزه بانان
 ارضای فری مشابه است تا
 اسکیگیان .
 - (باخنده) همینگونه
 آفریده شده ام هیچگاه دست
 ند ارم در نیاله روکنم دیگرانم .
 - از روزه بانان فعلی جهان
 کارکی را بیشتر می پسندید ؟
 زنگاد روزه بان ایتالیا می
 ولیندن بزرگ در روزه بان تهللی
 اتریش .
 - و از بیشتر آن ؟
 متناسب به صرم بیشتر از کار
 بزرگان شنیده ام تا اینکه طرز
 و شیوه کارشان را دیده باشم .
 با آنهم از آنهایی که می شناسم
 مفتون سبک داسایف در روزه بان
 شوروی استم . زیرا آرامشی
 و خون سردی اش را دوست دارم .
 در رد روزه در روزه بزرگ بیشتر
 از که ام حاجب می ترسید ؟
 من به همه حاجبان تهم
 های طرف مقابل احترام دارم .
 و از هیچکدام نمی ترسم زیرا
 مطمئن استم که بر ازیل یک خط
 در قاضی می نهایت مستحکمتر
 آسیب پذیرند .
 - بزرگترین آرزوی تان در سبک
 جام جهانی چیست ؟
 " با هیچجان " یک پنالتی
 یک پنالتی . آرزو دارم یک
 پنالتی را در فاینل جام در
 نمایم بعد از با آرامشی
 می توانم حتی مرگه را بپذیرم
 فرم .

مدت بیشتر از ۳۰ سال در فوتبال
 خویش در روزه بان قابل بحثی
 ند آهسته چی گونه توانستید سبک
 در روزه بان بزرگ باشید ؟
 من مود لند ارم و آنچه
 در ارم تنها و تنها شمره تلاً فرو ترم
 بنات مد ارم است . آنچه را نتاید
 ناگه ماند اینست که در کشور
 من از چند سال بدینسو برلی رفع
 این نقشه توجه بیشتر به
 در روزه بانان میذول گفته است
 - آیا سیستم شخصی برای ترم
 بنات و آماده کی در ارم ؟
 نی (چیز خارق العاده و
 استثنایی وجود ند ارم .
 - و برای آماده کی و آرامش

در روزه بان خوب بل یک حرفه
 می با تجربه نیز استم .
 - بازی خود را چی گونه از بازی
 مینمایید ؟
 - من یک در روزه بان استثنایی
 نیستم ولی حاکم در روزه بان
 و کارم بدون اشتها است . شاید
 بر ازنده کی کاربرد میبندی به
 قوانین باشد و دوست دارم هر
 روز از روز قبل بهتر ظاهر شوم .
 - آیا در کار خود نقاط ضعف
 را سراغ دارید ؟
 - نی (زیرا بیشتر میگویم
 تا کارم بدون عیب و نقص باشد
 که روزه من چون بر ازیل کبیرا می

- این موضوع حکم توانایی
 و حاکمیت پیش از خدا بالای رفته
 انحصاری تان است ؟
 - بدون شک زیرا در بر ازیل
 پیوستن به جمع ملی پریشان
 کار ساده می نیست . چنانچه
 در آغاز از سبب کم سن و سالیانی
 و حمایت مردم و مطبوعات را با خود
 ند اهتم زیرا از نظر آنها سهر دن
 نیست در روزه بان تم ملی به یک
 جوان ۲۴ ساله سبک بزرگ
 شمرده میشود . تا با لاجرم با
 ارائه نمای واقعی قدرتم
 در چوکا در روزه بان ملی به
 اثبات رسانیدم که نه تنها یک



در ماه روان سال ۱۳۲۰ کابل
 ساعد برقباری جای بی مانند
 بود که در سالهای اخیر مردم
 ما شاهد چنین برقها نبوده
 اند. برق از یکسو نعمت است
 و مزده فراوانی اما از سوی
 دیگر برای سهریان کابل چه
 آتشی از مشکلا ترا بوجود
 آورده که شاید تارزهای گرم
 بسیاری این مشکلا ادامه یابد
 فوتو راپورتز مجله ما شمسین
 فوتوراپورتز افغانستان در
 وصال عکسهای از برقباری های
 اخیر تهیه ویدئو سر ما قرار
 داده اند.





29



پشتون زوی دی او پښتون خو جاته دم ی پورته پر پزندی ضرور فتح اخلی نسو مخ کی له دی نه چی د اسلم له خوا کیم خطر را ته پیدا شی په کار د اده چی چاره بی وکړو . خبر خو د قام خوانانو د وطن په درد د واشی . کیم او پنځه - بی د واره د سایو کره ورغل او بی وکل : - ترورې اگر چی موژ د اکبر خان لالا په مرگه په پرخه یو او په دی لته کی یو چی د هغه اصلی قاتل پیدا کړو غو تر او سه باور وکړه چی پری نه یو بر پالی شوی .

خو موژ په دی نه یو همزه چی ستا زره په موژ غل دی اوله موژ نه بی نگمری ه موژ که اوس هرڅه وکړو ستا زره را بانوی نیسه سپهری خو تیر په هیر حساب کړه څه چی شوی هغه شوی نور به موژ او تاسی سره د روضی تیزه کیدوه ځکه چی هسی هم سره دوستان او خپلوان یوه مینه په تپهگ راتگ سره زیاتیزی نو داد پښنی باید چی په دوستی سره بدله کړو او په دوستی به داسی بد لیزی چی سره دوستان شو او خپلوی سره وکړو .

- سایو مخ ورته را واره او اوبی وکل : زه دچا سره دد پښنی خیال نه لرم تاسی باور وکړی چی ما په دی پنځه وپښتو کلو نو کی خپل زوی ته دچا دد پښنی کیمه نه دکلې اونه بی په خپل ژوند کی ورته وکړم هزه د هر چا د ژوند احترام ځکه ساتم چی ماته دخپل زوی ژوند بهیر گران دی او نه غواړم چی دخپل گران زوی ژوند دمرگه او نورو ناوړو بیسو په کسو سرگر دانه کیم . تاسی دی خدای و - دان لری چی په خپلو بد و پښتانه شی . زما هم در سره تیزه ده اونه دی ها ده اوسی چی زما او زما د زوی له خواته به کیمه بدی نه د رسیزی .

کیم ورته وکل : خپره خود ی پښنی تپک ده خود - دی له پاره چی زموژ او ستاسی د وستی تپنگه شی اونه بیول سره اطمینان ولرو نسو ما خپله لور اسلم جان ته ورکیمه ده او داسی د سال واخله مبارک دی شه .

یو سور د سبال بی چی په خپلو وپښکو بی د سرو پاوی تکو هل شوی وی د سایو په لین کی وا چاره . سایو د سال واخسته شکل بی کړ او بی وکل :

ستا سی دی هم مبارک شی خو زه دخپل زوی کوژده داسی پته نه تهرم ه زما ایکسی یو زوی دی او نوره د خدای هیله ده . زه غواړم چی کوژده بی په تپنگه او د ونگه تیره کیم او دخپل زره ارمان په کسپ وکابم . دنیا دولت خدای بهیر را کسپی

دی او د اسلم جان له یوی سترگی - بی نه برابر وم . اسلم زما غواړی د کور به یوه دزه نه بل زوی لرم او نه بله نسو زما هر څه اسلم دی او هرڅه بی له اسلم نه قربان دی .

- دکیم بیخی ورته وویل : پس بی جانی زما سره د عمرو نوم عمرو - نو دا ه بله وه چی که زموژ او ستاسی د پښنی په دوستی بدله شی او اسلم جان می زدم شی . له پره شه شو چی خدای پاک می داد مودو مودو ارمان په خپل ژوند کی تر سره کړه . بی بی هزموژ په لور کی هم خوښی او خوشحالی ته بهیر هو سو نه شته زوی ته خو می واده کړی دی ه پسل زوی نه لرم همدا یو لور می ده څه زوی څه لوره ما خپله لور په سلو نازو نو لو په کیم - بده . غواړم چی په شه سر شته بی واده تر سره کیم . شه د ه نو اوس به موژ درنه رغبت شو د خدای پامان .

کیم او پنځه بی لامل اونه دی وکل اسلم ته د سال واخستل شو . سایو په دی کار زیاته خوشحاله شوه او د خوشحالی لور بی دوه رجیبی وی یوه چی دی دا خیال و . چی گوته ی د هغه خطیر څخه بی زوی بی پاتی شی چی د تر سپور له خوا ورته متوجه و . بل دا چی خپل نا - زولی زوی ته کوژده کول د سایو د زره لوی ارمان و . مگر افسوس چی د هغسی ارمان بی په سودا بدل شو او سودا بی په لیو نتوب واوښتله او داسی شی بی ورته جوړ کیم چی اوس کو څه په کوشه کړزی او تاسی ورته "سایو لپونی" وای .

پهچانوی د هغی د لیو نتوب سبب اسلم ته د تر لپی کول و . ځکه چی تر پور خو د وخته د خپل بیخی سره سلا کړی وه چی چاره به په کار ده .

خو پښتیا چی یو قاتل او ظالم هینکلک له خپل عبادت او صفت څخه لاس نه اخلی په هر ډول فریب او تکی چی وی دخپل مسلمان ورور په لاره کی دامونه زدی او په کی تشکیلوی بی هغه ته دچا دچرگو - یق قدر ایزیت نه لری او دانگن لسه وژلو څخه خورته اخلی ه خو د قام خوا - نانو د وطن په درد د واشی ه څوک چی په دغه راز ناوړو چارو اقدام کوی تاسی باور ولری چی پښتوی کپوری لری او په عقل کی بی د لیو نتوب نښی څرگند ی وی او که نه نو تاسی خپه وپښی چی ناحق قتل زموژ په مبارک دین بی منخ دی او لوبه گناه بی بولی چی برکت ته بی بالبله سزا ورکول کیزی .

"سایو" خپل زوی ته د کیم لور وکړه او کوژده بی په داسی دنگه او د ونگه سره تیره کیم چی د هر نحای خلک په کی راتول غول کیمه ده زور کیزی په دی منخ کی شو میاشتی تهری شوی ه څو کیم هغه وخت له خدایه غوښت چی اسلم په خپل کور کی په لاس ووشی او چاره بی وکړی .

د خدای کارونه هله وړی اسلم دخپلی مور په خوښه بازار ته لاچی د خپل واده سرشته وکړی او د واده جوړه واخلی . اسلم په بازار کی له یوه دکان څخه واته اونه بل ننوتنه چی په دی کی د کیم سترگی پری وښتی . کیم د ځانه سره وویل چی :

"چکار گوتی بی راضی ."

همافه وچی ځان بی ورور ساره دروسو او ستوری به شی بی ور سره وکړه دوا و - لوم او خسر" په گډه جوړه سره واخسته او له بازاره راویشل خو چی دخپل خسر "کیم" کلی ته نودی شو کیم ورته کلک شو چی وخت ناوخته دی . فسور به شی راسره پاتی کیزی اسلم که هر خوبه هغه دغه وکړه کیم پری نښود او ایساری کی . ما پشم دی دلته د کیم په کور کی د اسلم دمرگه مقدمات برابر پزی او هلته "سایو" فقیه په خپل لپونی او اوتر نظری د اسلم د راتلو لار څاری . تیاره شو او چی خوبه تیاره زیاتیدله هوسره د "سایو" د زره دروا به پریدله .

کیم له دی وی دخپلو څخه وروسته اسلم ته په بهله کوه کی د خپل ستی نحای برابر کی اسلم خپله تو مانچه په منخ کی وځپ - وله د ماښخو تن لپونی بی ادا کی او په آرام زره خلاصت . هلته چی د "سایو" ته د اسلم د راتلو څخه پری کیزی نسو د یوه وژیسی او پر پیوی .

هغی خو په یوه وژوله خوله دی څخه نه وه خبره چی د لپوی وژل هم انتقام لری اونه عضی کی به بی دستر گوسو و وژل به بی اید ی لیو نتوب په برخه کسپی او کوڅه په کوڅه به بی وگرزی د بی نهازی زمانی په لار او کوڅو کی به بی داسی تروره کاندی چی گستاخ ماشومان به بی په تهر ولسی اوله تیز وڅخه پکیمه لین به وروسی مندی وهی او هینکوک به ورسره مرسته نه کوی .

اسلم د کیم کره ویده پروت و څو "سایو" ته خوبته ورته او ښته رااو - بنته هغه به دی نه پوهیده چی ولسی خوبته ورشی . خود دی خیال ور سره نه و چی خوب بی دکیم په کور کی د -

اسلم د مرگه ننداره کوی .
بچیانو]

اسلم چی کرم وخت ویده شو نو کرم
خپل زوی او خپله ښځه د خپلې لور نه
پت خان ته راوغوښتل او ورته ویی ویل :
" ښځه تاته خو معلومه ده چی اسلم
ته ما خپله لور ددی له پاره نه دی ورکړی
چی د اکبر خان زوی زما زوم شی او زما
د گرانې لور سره په بالبت یو ځای سره
لکوی . که اکبر د کرم اکاوی نو د پاره به
حتما یو نیکه لری . د نسل نسل د پستان
په مور تیری شوی دی هغه هڅو کله زما
د زره نه نه وځی او که د زره نه یی و باسم
په پخوړ راته کوی ه داسی پخوړ چی په
هر ځای کي په زما د پوزی پستان و ان
وی . ماد اکبر د کورنۍ سره خاص ددی
له پاره خپلې کیده چی د خپل د پښتن
زوی په خپل کاله کی په لاس راښی او پله
خوا بری سره کرم نن می هغه پخوانیسی
ارمان تر سره شو . نن به په خپل لاس
د خپل د پښتن چاره کوم تاسی له ددی نه
به دا پوزی چی گوندی رسوا به شو اوه به
نمول شی ه ځکه چې توره شوه د پاره ددی
نه هم څوک نه دی خبر چی اسلم زېږ کړه
دی . لکه چی د " اکبر " په مرگه رانه
څوک خبرته شوه دده په مرگه به هم څوک
رانه نه خبر پزی .

ښځه [اسلم زما د پښتن زوی دی که
مهی نه کرم نو په دی و پوهیږه چی زموږ
ژوند دده له لاسه تر پخیزی ه ځکه چی
د پښتن په هر وخت کی د پښتن دیوانه
خپل پزی او که د خطر مو له مخی لیری
شو یو څو داچی خپل د پښتن په فیله
کړو او بله داچی د " اکبر خان " د هڅو
او جا پیداد څښتنان به شو . پخچیا -
پداد به مو په برخه شی او یو ځل به مورخ
سمه شی . وښځی او نوکران به پیدا کړه
څوک په راسره سیالی نه شی کولیسې .
زه به ځان او ته به دخان مهران ښیښی .
ځکه چی د اکبر خان په کورنۍ کسې
داسی څوک نشته چی زموږ مخی ته ودر
پزی او د اسلم مری رانه وگڼی . " سایو "
یو سر ښځه ده هغه را سره هڅه نهسه
شی کولی .

د کرم خبری چی خلاصی شوی پوښځی
من ورتنه راواپاوه چی : " سم په تاخوله پری
شی خبری وکړی . خو سبا به پښتو او پښتانه
څه وایی ؟ سبابه پښتانه وایی چی " کرم "
خپل ملکه په خپل کور کی وواژه ه پښتانه
په خپل کور کی د سرد پښتن ته هم ځای
نه وایی پایی لا داچی خپل زوم په چل
او تکی وروزی .

پښتون ته چی خپل د پښتن په کور ورتنو
زی د هغه د سراو مال د نه واری کوی او
د نو رو خلکو نه یی ساتی او ته یی په
خپله ورتی دانه پښتو ده او نه غرت . . .
کرم چی خپل فرض په سراخستی وه نو
د خپل پښتو مریضی خبره د اسی پری -
کوی چی .
" ښځه ته اوس راته ملا کړه مده د
پښتو او غرت خبری پر پزده ته په پښتو
او غرت څه خبره یی ه ددی نه بله
پښتو او غرت چیرته دی چی خپل د پښتن
فیصله اوله پخی یی په څنگه کرم .
خوسچیانو [ښځه یی قانع کړه او دی
ظالمانو د اچیره بغو ته کړه چی هر څنگه
کپزی ورتو به یی .

نود خپل لور نه پت دری واره بیستلی
چاری د اسلم د خوب په کوته ورتنو تل او
د بی رحمو لویانو په شان یی حمله پری
و کړه ددوی په لومړی گوزار د اسلم لاس
خولی نه کړه ځکه وختله او د کپکی سره سم
د کرم لور چی د اسلم ښځه وه را پیداره
شوه هغی هر څه په خپلو سترگو ولېدل
خوله داره یی هر یخ نه شوو یلی . " کرم "
ظالم د خپل زوی او ښځی په مرسته د
اسلم مری اندام اندام جدا کړ او په پور
پوچی کی یی واچاوه . په توره شوه کسې
یی له کوره را بهر کړه خو چی له کوره
وتل لوری هم ورسې را بهر شوه او
ددوی یی غلی غلی تشقیول . ددی چی
کله د رود غاری ته ورسېدل لوری دی
غنی ونی تر شا ځان پناه کړه . کرم ظالم
پوچی له شان نه را کښته کړه او په رود کسې
ور کښته شو . پوچی یی چی د اسلم
مری په کی و " درود په زوره غاړه کی د ونی
د غنی پلې پوری وتړله او غنه تیره یی د
پاسه پری کښود له مخ چی له رود څخه
را پورته کیده د ونی تر شای څه توری
تر سترگو شو او زوی ته یی ویل :
" هله ته وگوره لکه چی د هغی ونی تر
شا څوک ولاړوی . "

نجلی چی د ا خبره واورېده په مند و
شوه " کرم " خپل زوی ته ویل چی :
" ه لکه ولی یی چی درنه خطانه شی "
هغه خپله تویانچه هسی راواړوله او رسایی
ووچسته هغه را پر یو تله دوی هسی ورغزل
چی گوری خپله لوری د ده مور یی ورته په
ژبا لاس پوری کړ او کرم ته یی ویل :
" عالمه یی گناه مرگو نه دغی سزا
لری چی په خپل لاس دی خپله لور وروړله
دوی په همدی خبرو کی ووچی د کلسی
خلک د تومانی چی د لویسی را ووتل دوی
ظالمانو خپله لور په ځای پریښوه او و -
تښتېدل . خلک چی چراغونه یی له لاسی

کی نیولی و " درود ظالم " ته را ورسېدل ه
آخوا د پخوا ځای یونه یی ولتول اخر یی
په نجلی سترگی وښتی پری را وتول شول .
هغی ځوان مریگی په سلکو سلکو کپ توله
واقعه ورته تیره کړه او ځان یی حق ته
د سهاره . د کلبی ملک په هماغه شپه کسې
له دی خونړی واقعی څخه محلی حکومت
ته اطلاع ورکړه . حاکم چی د پاک وجدان
څښتن و " په توره شپه کی را پاڅید او لو -
مړی یی د قاتلانو د نیولو سرشته وکړه .
هغوی یی په هماغه شپه کی ونیول او یایی
د قاتلانو سره ځان د رود غاری ته ورساوه
شپه پای ته رسېدلی وه او د سبا زپا په کسې
غزوی کولی چی رتا شوه . درود هماغسې
خفتلی ته ورتو دی شول چی کرم ظالم
په کی د اسلم مری اچولی و " د مری
خو پته ځکه نه لیکه ه چی کرم د پوچی
د پاسه غنی غنی تیزی ایښی وی . خو
بچیانو هغه د شاعر خبره چی :
خون ناحق دست از د امان قاتل برندا -
شت

دیده باشی لکه های داین قصاب را .
هغه خو پو چی پته کړی وه خود شهید د
وینه نه پتیری د هغه وینه داو بو سره
را پورته کیده او د تول رود اوبه یی سړی
کړی وی .
حاکم د پری هوشیار سړی و " هغه په سره -

شو چی مری ضرور په همدی ژوره کی پروت
دی څوک یی ور کښته کړ او مری یی را بهر
کړه .
په دی وخت کی چا سایو ترور له واقعی
نه خبره کړه ه هغی مری تور سررا ضد ی
کړی چی گوری د خلکو گڼه گو نه ز پاته ده .
ور نژدی شوه ناری او سوری وهلی خلکو
لا ورو کړه گوری چی اسلم اندام اندام پر -
وت دی او په څنگه کی یی خپله پلور سره پرته
ده هغی توره حوصله د نه کړای شوه او په
خپل ځوان مریگه شهید زوی ور پر یو ته بهر
سرسکو لوی لاس پوری کړ او کر بیان هسی
تر لسی وشلاوه .

حاکم " سایو ترور را پورته کړه تسل یی
ور کړی او ورته ویی ویل چی :
" موری [صبر کړه ه صبر د پری اجر و نه
لری ستا د زوی پوښتنه ضرور کپزی او قاتلان
به خپله سزا ونی . "
قاتلان عدالت ته وسپارل شول ه خو
د سایو نه خبری کر بیان وگڼل شو او نه
یی لوڅ سر پت شو . غریب د عقل ملا تاسه
شوه ه تردی چی اوس کلی په کلی ه کوڅه
په کوڅه او بازار په بازار کړزی او په هماغه
یی تسل نه کپزی .
داره د سایو کسه اوس ستاسی شهید
چی لوی یی بولی او که هوجا پاره ورته
یایی .

منع شوم جهانگشا

سبیل محمد

ما عارفان یعنی خدا و بتخانه یعنی مکان خدا و چون خدا امکان معین ندارد و در همه جاهست بهر طرف که رو کنند روی بسوی خدا کرده اند و لذت همه جا بت خانه است.

گفت مرحبا بر تو ای (وامق) که نیکو گفتی خداوند همه جاهست و مکان معین ندارد ولی خدا دستور داده که مسلمین هنگام نماز رو بسوی کعبه کنند و با این دستور نماز گذاردن بسوی بتخانه حرام است (ز کربا فارسی) گفت ای امیر! اجازه میخواهم توضیح بدهم. گفت بگو (ز کربا فارسی) گفت اگر کسی اعمال مستحب را بجا بیاورد مرتکب عمل حرام نمی شود مشروط بر اینکه واجب را ترک نکرده باشد. یک عارف بعمل واجب خود که نماز گذاردن بسوی کعبه است قیام میکند و شبانه روزی پنج بار بسوی کعبه نماز میکند و ولی علاوه بر آن بسوی شرق و غرب و شمال و جنوب رو میکند و خدا را میخواند و این عمل منافی با اسلام نیست. ای امیر نمازهای پنجگانه حد اقل وظیفه یک مسلمان است و اگر تو برین خرد و نگه می گوئی که غذای است موافق طبع یک کودک که شیر خوار یک کودک که شیر خوار نمیتواند چیزی جز شیر بخورد ولی آیا یک مرد بالغ نیز باید بخوردن شیر اکتفا نماید؟

خواننده گان! در کلکسیون سالجاری مجله سهارون سرگذشت تهورنگه را در شماره های مختلف خوانند. کتابی که بدسترس مآثر ارد فصل های دیگری نیز در دسترس است و در آن تهور ارد اما برای آنکه این بحث برای خواننده گان دلگیر نشود ما به چاپ آخرین بخش که ملاقات تهور در انشمنان و علماء ر شیراز است و منجمله ملاقات با حافظ شیرازی خانه می بخشیم.

در بین کسانی که در مجلس من در شیراز حضور یافتند من اشعار یکی از آنها موسوم به شمس الدین محمد شیرازی معروف به حافظ را خواندم و بودم و دیگران راحتی از دست نمی شناختم. محمد شیرازی معروف به حافظ در آن موقع بیرو حنیفی بود و چشمهای ناتوان داشت. من هم در این موقع بیرو حنیفی ولی ناتوان نیستم زیرا راحتی را بر خود حرام کرده ام و مردی که میخواهد قوی باشد نباید راحتی کند و راحتی هم جسم را فرسوده میکند هر جان را هم از اینکه طعام خورده شد از (ذکرها) فارسی معروف به راسق پرسیدم که ای تو مسلمان هستی یا نه؟ او جواب داد مسلمانم.

سوال کردم چون تو مسلمان هستی لابد عقیده داری که اصول و فروع اسلام بجزتستیم است و باید بجا گذاشت؟ (ز کربا فارسی) گفت پلی عقیده دارم. پرسیدم پس چرا شما عارفان که یکی از آنها مسلمانان چون تو می باشد عقیده داری که نماز گذاردن بسوی کعبه و بتخانه یکی است و فرق نمیکند؟ (ز کربا فارسی) گفت ای امیر قطع نظر از اینکه کعبه در آفاق بتخانه بود و بعد کعبه و قبله مسلمین شد منظور عارفان از بتخانه مکانی است که خدا آنجا باشد. بت در اصطلاح

قسمت آخر



مردم طوری بینا شوند که خدا را بمعنای واقعی بشناسند و بگردش شمع وجود آنها طواف نخواهند کرد و بازار علماء فاسد خواهد شد و مجبورند که دکان خود را ببندند و منصور حلاج و عین القضاة همدانی را برای همین کشتند کسی خواستند بازبان ساده بپندون توسل با اصطلاحات عارفان چشم مردم را باز کنند. منصور حلاج می گفت "انا الحق" و توضیح میدهد چون خدا در همه جاهست و مکانی نیست که خدا در آن نیابد بنابراین این در من نیز وجود دارد. او را متهم کردند که دعوی خدائی میکند در صورتی که نه منصور حلاج دعوی خدائی میکرد نه عین القضاة همدانی و آنها می گفتند خدا که در همه جاهست و در آنها نیز وجود دارد. امروز هم اگر کسی بگوید "انا الحق" یا بگوید که خدا در من هست یا تمام کفر به قتل میرسد و تاروی که عرفان عالمگیر نشده این وضع باقی است و عارفان نمی توانند

منظور خود را آشکارا بر زبان ساده بگویند و تا گزینند که آن را بوسیله اصطلاحات مخصوص بر زبان بیاورند.

من حس میکردم همانطور که (شیخ حسن بن قریب) گفت عارفان پیش از عالمان معرفت دارند و چیزهایی میگویند که عقل میزد سرد علاوه بر آن ضمن مذاکره با عارفان که من خلاصه آن را در این جام نویسم و از تحصیل در میگردم فهمیدم که عرفای شیراز برخلاف علماء قران را خوب میدانند و در هر موقع به آیات قران استناد می کنند. ضمن صحبت با عارفان از (شمس الدین محمد شیرازی) معروف به حافظ پرسیدم آیا این شعر از تومس باشد ساکنان حرم ستروغاف ملکوت با من را نشین باد. ستانه زندند حافظ گفت ای امیر چشم های من چون تعریف شده در دست تو انمی بیند ولی صدا بت را بخوبی می شنوم و این شعر از من است.

گدا آورده: مارسل بریوت

گفتم تو در این شعر کفر گفته ای زیرا خدا را طوری معرفی کرده ای که انکار یک حرم خانه دارد. علاوه بر این کفر گفته ای بخداوند بزرگ توهین کرده ای برای این که گفته ای زن های خداوند از حرم خانه او خارج شدند و کنار راه بتولمحق گردیدند و در آنجا باتوم نوشیدند و مست شدند. حافظ جواب داد ای امیر من کفر نگفتم ام و بخداوند تو همین نکرده ام. من در مصرع اول این بیت گفتم (ساکنان حرم ستروغاف ملکوت) و دو کلمه (ستروغاف) ثابت میکند که منظور از حرم خانه خداوند یک حرم خانه عادی نبود است و حرم خانه خداوند امروز است و راز آن بر مردم آشکار نیست و در آنجا عفت حکمفرماست من نگفتم ام که در حرم خانه خداوند زن وجود دارد و نساج زن در شمرن برده نشده و گفتم (ساکنان حرم) نه (زنهای حرم) در شمرن (حرم خانه) وجود ندارد بلکه آنچه گفته ام (حرم) است و (حرم) یعنی مکانی که آن قدر مقدس میباشد که بیگانه را در آن راه نیست و من این شعر را در یک سحرگاه بهار سرودم بود آن موقع هوا مطلوب بود و از هوای شیرازی گسل بشام میرسید. و من در قلب خویش احساس وجد میکردم و صدای بلبلان را می شنیدم و چنان در و چار هیچان و سرور شدم که تصور کردم در همه چیز کائنات شریک هستم و فرشتگان در وجودم بسر میزنند و من هم در وجود فرشتگان حلول کرده ام و از فرط وجد این شعر را سرودم.

پرسیدم چرا در مصرع دوم گفتم که ساکنان حرم ستروغاف ملکوت یا بقول تو فرشتگان باتوم نوشیدند و مست شدند و مگر تو نمیدانی که می حرام است حافظ گفت ای امیر من نوشیدن شراب نمی باشد بلکه معنای آن کسب معرفت از کسانی است که دارای کمال هستند و همانطور که شراب عادی که حرام می باشد انسان را مست می کند شخصی هم که از آریاب کمال کسب معرفت نماید مست میشود میخانه هم در اصطلاح عرفا مکانی است که در آنجا از این بی می نوشند یعنی کسب معرفت میکنند در آن سحرگاه بهاری من طوری دارای وجد بودم که تصور میکردم فرشتگان با من مشغول صحبت هستند و رازهای خلقت را بر برای من افشا میکنند و بهمین جهت گفتم که با من شراب نوشیدند.

پرسیدم رازهایش که بتو گفته چه بود و آن ها را برای من نقل کن. حافظ گفت

اقباس از ذبیح الله مصوری

ای امیر من در آن سحرگاه تصور میکردم که فرشتگان اسرار خلقت را برای من فاش نمایند و آنچه احساس می نمودم تخیل بود و آن تخیل رانمی توانستم بر زبان بیاورم و گرنه در قالب شعر جامه آدم هر عارف هنگامی که در فکر فرو میرود چیزهایی را احساس می نماید که نمی تواند بر زبان بیاورد بسوی اینکه يك قسمت از محسوسات قابل بیان نیست و نمی توان آنها را در قالب کلمات خواه نظم خواه نثر ریخت. مای توانیم آن قسمت از محسوسات را که چون سردی و گرمی و نرمی و خشونت است بیان کنیم و هر کس کسی شنود می فهمد چه می گویم ولی قادر نیستیم محسوسات معنوی را بیان کنیم و اگر بیان کنیم شنونده منظور ما را نمی فهمد. من تصور می کنم انسان را و عارف نباشد در یک سحرگاه بهاری که از هوای گل بشام میرسد و بلبلان میخوانند و هوا مطبوع است و بانگ آذان بگوش میرسد کیفیتش را احساس می نماید که هیچ بیانی قادر بر بیان آن نیست این است که من نمیتوانستم بگویم که فرشتگان (بتصور من) با من چه میکنند و رازهای خلقت را که با من در رین میگذشتند از چه مقوله بود و گرنه هر چه تصور خود از آنها شنیده بودم در قالب شعر جامه آدم.

گفتم ای مرد شیرین سخن نیکو سخن گفتی و جوابی بمن دادی که مرا متقاعد کرد و ایاراست است که تو قران را از حفظ داری حافظ جواب داد. پلی ای امیر. گفتم ایات سوره عرفان را از انتهای سوره شروع کن و آیه به آیه بخوان. حافظ گفت ای امیر ایامیگوش که آیات راز انتهای سوره شروع کنم و بطرف میدم. بروم گفتم اگر تو حافظ قران باشی میتوانی آیات راز انتهای سوره را حفظ اظهار عجز کرد. و من گفتم اکنون تو مرا امتحان کن و هر یک از سوره های قران را که انتخاب میکنی بگو تا من آیات راز آنها را بطرف میدم. بخوانم. حافظ گفت ای امیر من این جسامت رانمی کنم که مردی چون تو را مورد آزمایش قرار بدهم. گفتم خود من بتو اجازه میدهم که مرا مورد آزمایش قرار بدهی. حافظ سوره بقره را انتخاب کرد و من آیات سوره را از انتها بطرف میدم. خوار شدم و پس از خواندن هفت آیه حافظ وسایل عرفان را به تحسین گشودند و حافظ گفت ای امیر من از عا ن میگویم که در رقبالد انشمنان چون تو خود را حافظ قران نمیدانم میگویند این ملاقات تهور با حافظ صورت نگرفته است و ما آنچه در رین کتاب بود برای خواننده گان نقل کردیم.

نتایج این آثار ه از د و سو خواهد بود : نخست آن که جابحه معه از فعالیتهای که بدستشاری آن وسیله صورت می گرفت محروم می گردد و دوم آن که از وسيله منج شده ه فعالیتهای زیانمند تصعب جامعه می شود .

دانش و هنر ه همچون ربه ودل پیوندی نزدیک دارند ه آن چنان که اگر یکی منج شود ه دیگری نیز از رطبه مقرر خوشی باز می ایستد .

دانش حقیقی ه معرفتی را که مردم عصر معلوم و جامعه مشخص ه مهمترین معرفتی می شمارند ه بررسی می کند و آن را به حوزه شعور آدمیان می آورد .

اما هنر ه این حقایق را از حوزه دانش ه به منطقه احساس انتقال می دهد ه از این رو اگر راهی که علم در آن روانست نادرست باشد ه طریق هنرنویسی صواب خواهد بود ه دانش و هنر مانند کرجیهایی هستند که دولنگر پایه اصطلاح و مباحث دارند و برای پیوستن رودها ه یکبار همبوند از این رو فعالیت ظن دانش ه فعالیت نادرست هنر را نیز بدنیال دارد .

درست بهمانسان که هنر بطور کلی ه انتقال انواع احساسات است ه در حالی که منظور ما از هنر معنی محدود کلمه ه آن چیز است که احساسات می راکه ما بهم می دانیم منتقل سازد ه علم نیز بطور کلی ه عبارت از انتقال انواع آگاهیهاست در حالی که منظور ما از علم بمعنی محدود کلمه ه فقط آن چیزی است که اطلاعی را که ما بهم می شماریم انتقال دهد .

آنچه برای مردم ه میزان اهمیت احساساتی را که هنر و اطلاعی را که علم انتقال دهد تعیین می کند ه موردتعمین زمان مشخص جامعه معینی است ه معنی ه مردم آن عصر و آن جامعه ه مقصد حیاتی خویش را ه چه چیز بدانند . آنچه بیش از هر چیز برای وصول باین سرمنزل مقصود با

آدمی همکاری کند ه علم احساسی و صمیم بشماراست و آنچه کمتر یاری رساند ه دانشی است کم ارج تر ه آنچه برای رسیده ن بمقصد حیات انسان ه اورا هیچ مدد نکند ه اصلا بررسی نمی شود ه یا اگر هم بررسی شود ه علم بشمار نمی آید . همیشه چنین بوده است و اینک نیز با یستی چنین باشد ه زیرا خصوصیت صوت دانش انسانی و حیاسات انسانی بدان گونه است .

بهمانسان که از فرضیه " هنر برای هنر " چنین بر می آید که پرداختن و سرگرم شدن به همه ه موضوعاتی که خوشایند ما است ه هنر است ه از تهوری " علم برای علم " نیز چنین استنتاج میشود که بررسی و مطالعه مطالبی که توجه ما را بخود جلب کند ه علم است .

بدینسان ه یک بخش دانش ه بجای آن که مطالعه این مطلب پردازد که آدمیان چگونه باید زنده می کنند تا بمقصد خویش دست یابند ه قانونی و لایتنهر بودن نظام بدو غلط کنونی حیات را اثبات می کند و بخش دیگری ه دانش تجربی خود را با مسایل سیاسی از کج کاوی محض یا ه با اصطلاحات فنی مشغول می ندارد .

بخش نخستین علوم ه نه فقط بدین سبب که بیشتر مردم را آشفته می سازد و راه حل های غلطی پیش پای ایشان می گذارد ه زیانمند است ه بلکه از این جهت نیز که وجود دارد و مقام دانش حقیقی را غصب کرده است ه زیان آور است .

زیرا : هر کس که بکار بررسی مهمترین مسایل سخات دست می یازد ه باید پیش از حل آنها ه در هر یک از مهمترین مسایل زنده می ریشه های نادرستی و دروغ را که با گذشت اعصار افزون می آید قدرت ابداع منفر آدمی آبیاری شده است ، از بن برکند .

دومین قسمت علوم ه بخشی که دانش نوه بدان سخت می بالد و بسیاری آن را بیگنا دانش واقعی می شمارند ه بدین

سبب زیانبار است ه که توجه مردم را از موضوعات حقیقی مهم و ارزش ه منحرف می کند و آنان را به مطالب ناچیز و بی معنا سوق می دهد .

گفتمست به پیرامون خویش بنگرم تا بدانم فعالیتی که شایسته دانش واقفیت ه بررسی رسی موضوعی نیست که تمام دفاه توجه ما را بخود جلب کرده است ه بلکه مطالعه این مطلب است که حیات انسانی ، چگونه باید نظم و ترتیب یابد ، یعنی آن مسایل دینی و اخلاقی و مربوط به زنده گانی اجتماعی است که بدون حل آنها تمامی آگاهی ما از طبیعت زیان آور و بی معناست .

از این موضوع که دانش ما امکان استفاده از انرژی آبشار و بکار گماردن این نیرو را در کارخانه ها و ساختن تونل را در دل کوهها و امکانات دیگری از این قبیل را بمانی دهد ه بیمار شادیم و بخود می بالیم . ولی در اینجا است که نیروی آبشار را در راه بهر روزی بشریت بکار نمی بریم بلکه آن را در راه افزایش سرمایه سرمایه داران ه که اساس تجمل یا افزار آنهاست انسانها را می سازند بکار می اندازیم ه همان دینامیتی که بجاری آن کوهها را می شکافید تا در دل آنها تونل بز نیم ه در جنگه بکارش می بریم ه جنگی که نه فقط نمی خواهیم از آن دست برداریم ه بلکه ناگزیر سر و واچش می شماریم و بی وقسه خوب را آماده ه آن می سازیم .

گرچه اکنون قادریم ه دفاع د بختری را مایه کوی کیم و بواله ری پرتو مجهول سوزنی را در تن آدمی بهاییم و تیره پشت کج شده ای را راست کنیم و سوسولیس را علاج نائیم و اعمال جراحی حضرت انگیزی صورت دهیم .

وقتی اصلی هذاه لیکن اگر معنی واقعی علم حقیقی را بدرستی در می یافتم ه باین مکتوبات نمی بالیدیم و آنها را دانش مسلم نمی پنداشتم . هر گاه فقط یکدم نیروی که اینک در راه کجسکای و محض و آزما

پشهای اصلی بهدرستی رود در راه دانش واقعی که حیاسات انسانها را بنیاد می نماید بهصرف می رسد نصف بیشتر مردمی که هم اکنون بیمارند و از این بیمار بها بخش بسیار کوچکی در درمانگاهها و بیمارستانها ایماالجبه میشود ه هیچک را ندانند و از آنوقت در کارخانه ها ه کودکان کم خون و زرد چهره و گوزنشت پرورش نمی یابند و پنجاه درصد اطفال دچار مرگ و میر می شدند و نسلهای کامل نیاه نمی گشتند و روشپگری وجود نمی داشت و سفلیس نبود و صد ها هزار نفر در جنگه کشته نمی شدند و هزارهای رنج و جنون که دانش نو آن را شرط حتمی حیات بشری می شمارد ه پدید نمی آید .

مفهوم دانش را چنان منج کرده ایم ه که بگویند مردم عصر ما این سخن که علوم با یستی مرگ و میر اطفال و روشپگری و سفلیس و نیاهای نسلهای کامل و کشتار دسته جمعی انسانها را بر اندازد ه عجب می آید میدید ه ما معلم فقط آن زمان علم است که مردمی در آزمایشگاه بسر برد و مباحث را از ظرفی بظرف دیگر ریزد و ظرف را تجزیه کند و قور بهانه ها و خوکهای هندی را قطعه قطعه نماید و بازیانی عجیب و غریب علمی و ماضیوم رشته ای از عبارات مبهم و " قراردادی " مربوط بحکمت الهی و فلسفه و تاریخ و حقوق و اقتصاد را که حتمی برای خودی نیز کشتار قابل فهم است و منظور از آن اثبات حقا نهت نظم موجود است ه رسه کند .

است که حیات جمعی انسانها را چگونه نظم و ترتیب بخشیم ه چگونه روابط جنسی را تنظیم نماییم ه چگونه اطفال را تربیت کنیم ه چگونه از زمین بهره ببریم ه چگونه بی آن که به دیگران ستمی رود در آن عمل نماییم ه با بیگانگان چگونه رفتار کنیم ه با حیوانات بچه نحوه عمل نماییم ه وسعاری بیزهای دیگر که در حیاسات انسانها دارای اهمیت است .

انحراف دانش دوران ما از رسالت حقیقی خویش و آن زمان برجسته و بارز جلوه می کند که آرمانهای برخی از مردان علم را در نظر آریم و بدانیم اکثریست ارباب علم این آرمانها را رد نکرده اند و پذیرفته اند.

این آرمانها نه فقط در کتابهای احمقانه ای که به "مد" روز نوشته می شود و جهان را در هزار پایه هزار سال بعد و صف می کند و بیان نموده است و بلکه جامعه شناسان نیز که خود را محققان جدی و مهم می پندارند و آنها را بیان کرده اند و آن آرمانها ایمن است که غذا بجای آن که بوسه کشاورزی و دامپروری از زمین بدست آید و با ترکیبات شیمیایی در آزمایشگاهها تهیه خواهد شد و کار انسانی جای خود را تقریباً با لانتام و بمنزوری میبارشده طبیعت خواهد سپرد.

نست . اگر دانش را براه خطا نرسد و چنین آرمانهایی بوجود نی آید .

می دانیم احساساتی که هنر انتقال می دهد بر اساس مفروضات علم پدید می آید .

چنین دانشی که به راه غلط می رود چه احساساتی می تواند بوجود آورد ؟ بعضی از این دانش ها احساسات کهنه و منسوخ را که بشریت در قفا گذاشته است برای عصر ما بید و انحصار است پدید می آوردند .

فست دیگر که به مطالبی می پردازد که کترین ارتباطی با زنده گانی انسان ندارد در دست محفلت جوهرها هیت خود پیش نمی تواند بخواند پایه هنر نگار رود .

امداد است که ناد رستی فرضیه " علم برای علم " بمردم نشان داده شود و لزوم هنر

و دانش حقیقی حیات را تشویق می کنند .

امروزه علم از یکمورد متکا هسی مرکب از سقسطه های ضروری برای پشتیبانی از نظم فرستوت حیات است و از سوی دیگر توده بی شکلی از انواع دانشهاست که اکثر آنها نیاز بدان کم است و با اساسا بدان نیازی نیست در آنوقت دانش را واحد هیا .

هنرک متناسبی خواهد شد که بقصدی مشخص و قابل فهم و عقلا بی دارد و یعنی حقایقی را که از شعور دینش عصر ما سر چیده می گردد بجزیره شعور انسانها می آورد .

هنر لذت و سرگرمی نیست هنر موضوع بزرگی است . هنر یک عضو حیات انسانیت است که شعور معقول انسانها را بجزیره احساس منتقل می کند . دهنر با شعور دینش عمومی انسانها عبارت از شناسایی برای دری

ضربه د وام می باید از رانها - لوت آزاد و شادی بخش انسا - نهایدست آید . هنر باید زور زحمدی را از میان بردارد و تنها هنر است که از عهد این کار برمی آید .

هر آنچه اینک بهی و حفت از زور و تمدی و مجازات زندگی عمومی انسانها را میسر می سازد و در عصر ما بخشش بسیار بزرگی از نظام حیات بر پایه آن قرار دارد . بوسله هنر فراهم آمده است . اگر هنر رسم بکار حقن دستورهای دینی و رفتار با والدین و کودکان و زوج و خویشاوندان و فریبان و مکانگان و سالخورده گان و مهران و مصیت دیده گان و دشمنان و حیوانات را بنحو کوشی و بنا انتقال داده است و این رسم را میلهونها انسان نه تنها بی کترین زور و تمدی رعایت کرده اند بلکه آن را آن چنان نگاه داشته اند که بهیچ طریقی و جز بوسله هنر نمی افتد . همین هنر نیز می تواند رسم دیگری که با شعور دینش با توافقی بیشتری داشته باشد پدید آورد .

رساله هنر تحقیق اتحا برادرانه انسانهاست

اگر هنر می توانست احساس ترس آمیخته با احترام در برابر بت و پادشاه و نسبت به آیین مذ هبی و احساس شرمناکی از خجالت بر فاقت و احساس و فاداری بپرچم و احساس ضرورت انتقام را بسبب ببحرقتی و هنرک شرف و احساس تامل بقدا کردن زحمت را در راه بنل کردن و آراستن میاید و احساس وظیفه مد افعه از شرف فردی و عزت و شرف همین را با انتقال دهد . همین هنر نیز قادر است احساس ترس آمیخته با احترام را نسبت بمحضت و فان هر انسان نسبت به حیات هر حیوان احساس شرمناکی و خجالت را آنجا که تحمل تن آسایشی طرد و تمدی و انتقام وجود دارد اینجا که کسی ضروریات زندگی انسانهای دیگر را در راه

آدمیان و نیکبختی ایشان و آزاره اتحاد متقابل امرا د با یکدیگر است . هنر حقیقی باید روشهای گوناگون بکار بردن این شعور را پیش پای حیات بفسر گذارد . هنر باید این شعور را بجزیره احساس انتقال دهد .

مساله هنر به شمار بزرگی است و هنر حقیقی که دین بوسله علم را هنر اوست و باید این نتیجه را داشته باشد که هنرستی مسالمت آمیز انسانها چیزی که اینک با وسایل ظاهری بوسله داد گاهها بپوش و بنگاههای خیره بهازرس کار

سایر تعالیم دینی بمعنای حقیقی آن بهوضوح نمایانده شود و بر اساس این تعالیم از دانش ما که بدان می پالمه از بهای جدیدی بحمل آید و اهمیت دست دوم و نا قابل علوم تجوی و ارزش و معنای بزرگ علوم دینی و اخلاقی و اجتماعی عیان گردد و این دانشها برخلاف این زمان فقط در راه راهنمایی طبقات عالمه بکار نرود بلکه موضوع اساس حیات همه آن مردم آزاد و حقیقت دوستی شود که بپوشته نه تنها یک بسورد بخصوص بلکه در تمام موارد مخالف افراد طبقات عالمه اند

انسان و همچون زمان ما تخم آن مرضی را که خود پرورد است و نانی را که کند مشر در مزوره او روید ما ست و وسعی را که سالها از درخت آن مواظبت کرده است و در برابر چشمان وی شگوفه آورده است و بارور نموده است و نخواهد خورد بلکه خوراکهای خوشمزه و مغزی را که در آزمایشگاهها با کاردسته جمعی افراد بسیار تهیه خواهد شد و در آن سهم کوچکی خواهد داشت و تناول خواهد کرد .

هیچ چیز واضعتر از این - آرمانها نبودار میزان انحراف دانش دوران ما از راه حقیقی خود

بفیه در صفحه (۸۹)

آرامش و خرد و صرف اقامت کتاب و کتب
نوع قلعه خود کار در دست و ده هاستم حسن

مرد نیاز طبیب معارف مجرب بودن
چو زان امروز و سائر شریه بار

بقیمت نازل عرض میدارد

آدرس: ایستگاه موتروهای
گولایی پارک واقع در افغانستان

بقیه از صفحه (۱۷)



پس از گذر گله او را ترک می کند .
شبانگاهی ه او را به لانه ماده گرگی که بچه هایش را
کشته اند می برند تا گرگ سر رسد و به کین خواهی بچه های
کشته شده خود ه او را بدرد . اما ایزدان معجزه ای بر -
معجزات د بگرمی افزایند . بدین ترتیب که پوزه گرگ خشک
می گردد و میش بزرگی از کوه سرازیر می شود و به کنار زردشت
نوزاد می آید و سرا سر شب او را میسوس دهد و چون پانزده
روز بعد مادر هراسان او را زنده می یابد ه در آغو عشق می -
کشد و نوباد می زند که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد .
زردشت بزرگی می شود و هفت ساله می گردد . از هیچ
جاد و گهی و جتی از سر کرده آنان نمی هراسد و در برابر آنان
گرد نغزایی می کند و در مقابل جاد و گر بزرگی و توانای دهنده می -
ایستد و از پدرش خواهد که به جلی این جاد و گره او مراسم
آیینی را به جلی آورد . سر کرده جاد و گران از این همه -
گستاخی به رنج است ه به خشم می آید و می خواهد پانگه
بد بر او آسیب رساند . ولی ایزدان پشیمان او هستند و نمی -
گذارند به او گزند می آید .

و چون این سر کرده جاد و گران ه ناموفق و غمگین ه با
گردونه خود د ه را ترک می کند و در راه درد و آوار ه می -
گیرد که پهلوی پیشش شکند . ه پاهایش از ران می گسلد .
و برجلی می میرد و فرزندان او و فرزندان فرزندانش نیز نابود
می شوند و از این خاندان نسلی بر جای نمی ماند .
از پانزده ساله کی تاسی حاله کی دوران کمال اندیشه و
پارسایی زردشت است . همسرش گزیند ه باران را کوچ می -
دهد و روزی درسی ساله کی ه پس از انجام آیینهای جشن
بهای ه در کنار رود خانه دایتی ه ه بهمن اشاسپند
به دیدار او می آید و با هفتی به بلند می سه مرد و با شاخه
سفیدی بر دست و زردشت را به سوی او میزد و رهنمون می شود .
د رساله ای میان سی و چهل ه زردشت هفت بار با او میزد
و با هاشپند ان هم سخنی می کند . اسرار دین را بر او آشکار
می کنند و او نیز از آیینهای دینی سر بلند میسود .
برسپند اشپندی که اخه می ریزند و او آسپس نمی بیند .

د و سال پس از نخستین هم سخنی با او میزد ه زردشت
فرمان می یابد که پهلوی خود را آشکار کند ه اما مخالفان
به تگای پس افتند ه فرمانروایان می خواهند آزارش دهند ه
اما خود به قوت د چهارمی شوند . تواناترین این فرمانروایان
سه روز پس از رد د درخواست زردشت ه در هوا واژگون می -
ماند ه پرند ه گان گو عشق را می خوردند و استخوانهایش به
زمین می افتد .

تو طقه ه زمین و دیوان برای غریب و نابودی زردشت به -
جایی نمی رسد ه حتی انوری ماده دوی که به فرمان اهریمن
خود راه د روغ به شکل "سپند ارمهر" ایزد بانوی زیبای
زمین ساخته است نمی تواند زردشت را فریب دهد .
سرانجام زردشت چهل ساله را می دینار "گشتاسب"
می شود تا او را به دین بخواند . و رود زردشت در سحرگاهی

است . سق کاخ "گشتاسب" شکافته می شود و او از بالا به
پارگه "گشتاسب" فرود می آید . سه شی معجزه آمیز د -
دست دارد : " کتاب اوستا " . ه " آتش مقدس " و " شاخه سرو "
سروده های آسمانی اوستا را می خواند و همه را مسحور می -
کند ه آتش مقدس بر او در دست "گشتاسب" می گذارد که او را نس
سوزاند . شاخه سرو مقدس بر او زمین می کارد که بلا فاصله
برگهایش می رویند و از میان آنها نوشته ای خطاب به "گشتاسب"
میسود : " دین را بپذیر " .

مشاهده ای ترتیب می دهند و زردشت بانفوذ کلام خود
بر رقیبان پیروز می شود و اجازه می یابد که پهلوی خود را اعلام
کند . از این پس مورد حمد د بهاریان و جادو - پزشکان قرار
می گیرد . بدخواهان توطئه ای می کنند و پاننهان اجزا
مرد د رانیهان او ه به او تهمت جاد و گهی و بددینی می زنند
و نظر مهر آمیز "گشتاسب" را از او برمی گردانند تا به آن حد
که زردشت را به زندان می افکنند .

در همین زمان دستهای "شید" اسب محبوب گشتا -
اسب" فلج می شود و همه پزشکان از درمان او ناتوان می -
مانند . زردشت از زندان پنهان می فرستد که می تواند این
اسب را بهبود بخشد ولی به چهار شرطه در برابر د ران
چهار دستهای اسب که "گشتاسب" دین او را بپذیرد ه
" اسفند یار " پسر "گشتاسب" حامی دین او باشد ه " هو -
توس " همسر "گشتاسب" و مادر " اسفند یار " نیز به دین
او بگردد و توطئه گران رسوا و مجازات شوند . شرایط مورد
پذیرش قرار می گیرد و زردشت بانیا پیش به درگاه او میسوزد ه
اسب را شفای بخشد .

از آنجا که هنوز "گشتاسب" دودل است ه ایزدان بر او
نازل می شوند و ایمان او را قوت می بخشد و او تمام و کمال به این
دین می گروید .
از آخرین معجزاتی که از زردشت نقل شده است بر آوردن
چهار آرزوی چهار شخصیت دوران است . "گشتاسب" دین
جایگاهش را در آن جهان آرزو می کند . " جاماسب " آگاهس
از همه دانشها ه " پشوتن " (یکی از سران "گشتاسب") پس
مرگی و " اسفند یار " پسر دیگر "گشتاسب" روین تنی می -
خواهند . زردشت با آماده کردن مراسم آئینی ه می ه گل
شیر و انار آماده می کند ه می را "گشتاسب" می نوشد و جلی
خود را در آن جهان می بیند ه گل را " جاماسب" می بوید
و همه دانشها بر او روشن می شود ه شیر را " پشوتن " می -
نوشد ه پس مرک و جاویدانه می گردد و دانه انار " اسفند یار "
را روین تنی می کند .

سالها بر زردشت پهلوی گذرد و او آیین مزد پسنایی را در
آهران زمین گسترش می دهد تا اینکه در ۷۷ ساله کی ه مرگ
به دست انسانی به شکل گرگ د آمده به سراغش می آید .
سهس رهبری جهان به سه پسر مو عود او د هزاره های
بعد واگذار می گردد تا در پایان آخرین هزاره ه " سو شیا -
نت " رسالت او را به کمال رساند .

بازار کابل...

نرخ اجناس از جانب آنها اسباب دیگر صعود نرخها را فراهم سازد این خود به مشکلات می افزاید. عجا...
 لیا با افزایش معاشات کاربدن و اجیران نیز غیر قابل علاج است زیرا اگر بخاطر داشته باشیم نخستین قهتی در نرخها با اولین افزایش فقط یک هزارافغانسی در معارضران قواپسلیح بوجود آمده و بعد عوامل دیگر در کنار آن خانه و بچه کرد. درین روزها در حالیکه سیاسی بازار ونرخ و اجناس را زنگهای جدید برای حل سیاسی افغانستان تغییر داده است معلوم میشود که گشایش های جدید برای حل و پیرویم ها بوجود آمده است. علاقتی های هسایگان برای تجارت توسعه و رابط تجارتن کمخود به عامل دیگر ختم جنگ و تا مین آرایش در کشور منجر خواهد شد در گام نخست نرخ دلار را پایین آورد این ساله رازمانیکه در چهره مردم در شهر مشاهده میگردد خیلی سرور انگیز بود اما طبیعتاً معامله گران اسعار درین روز ها چهره های عوس و اندوهگین یافته اند. ادامه کک های طللس متحد و آماده گی برخی کشور ها برای آغاز کک های نگرانی در بازار اکثر ساخته و امیدواری برای حل معضله بازار را بیشتر ساخته است. نخستین اقدامات جدیدی برای حل سیاسی راد رماه در لو مردم به شوخی اینگونه تعریف میکردند: "ماور از مردن خلاص شد"

واضحاً که بازار کابل تاروزهای نهای شدن حل معضله جنگ مشکلات خواهد داشت اما پیش بینی میشود که بمجرد آغاز گام های عملی کک های موثر بحسبان اقتصادی افغانستان را چاره سازی نموده و مشکل امروزی مردم را که صرفاً در حدود مشکل نان متراکم شده است بر فوع خواهد ساخت. تا امیدی های که شلا در نیمه سال جاری برای خانواده ها از نظر مشکلات اقتصادی مطرح بوده اینک آرام آرام جای خود را به امید خالی میسازد. یقیناً کک کابل و سایر شهر ها بمجرد تا مین آرامش جای کارو جای زنده گی بهتر نصبت به کشور های بیگانه خواهد شد. حکومت وسیعاً در رباره این معضله نیز فکری کند که چگونه ارزش پول افغان را بالا برد و حتماً در باره سوالهای مردم در رباره اینکه پول افغانی به کدام پهنانه و شهنه در کدام کشور نخر شود و تحت کدام ضمانت های بین المللی از آن کنترل بعمل آید فکر صورت میگردد. برنامه های حکومت برای حل مشکلات اقتصادی ماورین ناگزیر باید تحقق پذیرد. کاهش مشکلات اداری نمیتواند چاره اساسی باشد. بلکه صرفه جویی در مصارف غیر ضروری وزارتخانه ها ممکن است تا حدودی حکومت را کک کند که از بدتر شدن اوضاع جلوگیری کند. البته کک حکومت موجود طلب معجزه برای حل مشکلات متراکم شده سالهای قبل امر ممکن نیست. اما برای اینکه بتوان بازار کابل را به بازار واقعا معتدل تجارت تغییر داد. همما بد هم ماه های زیاد نیاز است که این کار صورت پذیرد.

لذا شتیهات...

پنجمه از صفحه (۱۷)

نشندان پسوهنتون روزچتر امریکا جهت تحقیقات در مورد فاجعه به بغداد دعوت کردند. شم شناس معروف امریکایی دکتر توماس کلارکسن و همرا هانش هزا ران نمونه های خون رموی قربانیان را جهت تمین سوبه سماب بمطالعه نمودند اطلاعات ابتدایی بر علاوه در ریانت های دیگر نشان داد که یک خانم حامله مسوم مقدارهای کشنده سماب را به جنین انتقال داده می تواند. چنانچه خون یک جنین سه چند مقدار سمایی را که خون مادرش اختتامی کرد نشان داد. هدف دیگر مطالعات روزچتر بالای این نکتده متمرکز بود که آیا سماب بطور محفوظی جذب شده می تواند و یا خیر. کدام تداوی و یا پاد زهر موثری برای تسم سماب هنوز در حیطه محترس قرار ندارد. بنا به خطرات تسم جسمی یا سماب هنوز هم متصور است. فعلا ادهای موثرتری بر علیه قایح ها اختراع گردید مانند که بطور موثرتری به بدن مواجه ساختن حیات مردم به خطر تسم آفات نهایی را معدوم می گردانند. تا زمانی که متیاسل مرکبوری به شکل جهانی استعمال میشود هر دو طرف معامله فرستنده کالا و وارید کنند باید که مسئولیت خطیر جلوگیری از وقوع تراژیدی های بعدی را بدوش گویند. طرف وارید کنند مسئولیت دارد تا در قبیل استفاده مناسب و معمول این چنین دانه های بد ری مجاهدت لازم بعمل آورد.

پنجمه از صفحه (۷۵)

باسکتبال برایم...

به هر حال امید و تلا ش برای حفظ و انکشاف آن وجود دارد. وی از موجودیت یک تیم فرانسوی که چندی پیش در کابل آمده بود اظهار رضایت مند ی نموده کارهای او را با اهمیت خواند. ضمناً یاد آور شد که تیم فرانسوی پانزده هزار دلار کک به ویزشکاران را وید مگد اشته بود که تا هنوز خبری از آن نیست. اما او این صلخ را نه پرد اختتام مسومولین از آن هنوز استفاده کردن به ورزش را آغاز نکرده اند.

بکتبال کشور ما به حساب می آید که ویزشکاران جوان به خصوص دختران به او توجه خاص دارند. از سالهای مکتب این ورزش جزیرنامه زنده گی خویش قرار داده و تاکنون به آن انس دارد. میگوید باسکتبال برای خیلی عزیز است. مطالعه نیز مثل سایر ورزشکاران از وضع عمومی ورزش در کشور که به دلایل موجودیت جنگ و اقتصاد ناتوان در چهاره گی به سر میرسد متاسف است.

له بلیس خوا...
 پولو خوانان د دغه ویزش...
 قوانینونه پوهیسی ایه خپل...
 سرنوروتی ترین ورکوی دوی د لک...
 او هله تره ول ول نومونولاندی...
 کلپونه جوړوی چی د اکاردغه...
 ورزش ته تاوان رسوی...
 موزد المپک له مقاماتوخه غواړو...
 ترخودنی خبری ته په ولا پاتوکسی...
 پاملرنه وکوی. په دوهم گام کسی...
 لازمه ده چی د المپک ریاست...
 په کال کی یوواری ولا یا توت خپل...
 هیمت واستوی ترخود ویزشکارانو...
 له حالخه خبری. په دریم...
 گام کی باید د دغه ویزشغدر...
 سیون د المپک د ملی کمیته په...
 چوکا پکی منځ ته راغی.

د (۷۵) ج پاتی

تگوانندو
 تکره

فرشته گان زشتی

بقیه از صفحه (۴۱)

و بدینتر تپ این دو خواهره
اخام و دوشیزه لاسولن را به قتل
رسانیدند و آنها مانند هیولای
دو سر بودند که در یک وقت
به همین طریق و تحت تاثیر
عامل معنی به جنون کشانیده شد.
ند حیث در تبصره های که در
اطراف این دو خواهر بعد ها
صورت گرفت گفته اند که آنها با
وجود یک دو جسم مجزا از هم
بودند اما مانند یک فرد عمل
میکردند زیرا خواهر بزرگ
یعنی کریستین، لیا را طوری
تحت تاثیر خود قرار داده بود
خود نزدیک ساخته بود که هیچ
گاهی طاقت توانایی دوری از هم
را نداشتند. چنانچه بعد از
دستگیری و توفیق کریستین
تهدید کرده بود که اگر از خوا-
هر جدا ساخته شود، سرش
را آنگد ز به دیوار زندان
می کوبد تا ملاشی گردد.
هشت ماه بعد به تاریخ ۲۸

مسؤولیت هر کدام را در حادثه
معلوم ننایم.
طبیعیان دیگر نیز اعلام داد -
شدند: از ضرورت است جسمی
و پتالوزیک در زندان این دو خوا-
هر علامتی در رابطه به سهیم
آنها در حادثه قتل بدست
نمایند.
و بخارنوال دولتی بعد از نیم
ساعت جرم بحث مطلب اما سهتر
را چنین اظهار نمود: "ایمن
حادثه یک جرم از اثر خشم است
نه از اثر جنون و دیوانه گی..."
اما در ضمن اظهاراتش علاوه کرد:
"در هردو خواهر بعضی
اوقات جنون انتقامجویی پدید
می آید اما باید مشخص گردد
که این جنون گذرا بوده و مدت
طولانی را در بر نمیگیرد..."
ولی درین محله اکثریت سوال
ها برای همه گان بی جواب باقی
ماند از جمله یکی هم این بود
که آیا این جنونی که بخارنوال
ادعا میکند برای مدت طولانی

دوام کرده میتواند یا خیر؟
و یا هم زمانیکه دکتور لوگر
اظهار داشت که هردو خواهر
دیوانه استند و کریستین بهتر
از لیا و کسی چیزی ندانست
نظرا کلمات او را همه می شنیدند
اما قابل فهم نبود.

زمانیکه نوبت به وکلای مدافع
رسید آنها برای روابط نامتناسبی
که بخارنوال وارد کرده بود
موضوع وراثت را پیش کشیده
گفتند: "پدر کلان مجرمین از
اثر مریض مورگی در گذشته
است و یک پسر کاکای شان دیوانه
است و پدرشان رابطه جنسی
با دختر بزرگ خود امیلیا که
هم اکنون مصروف امورات دینی
و مذهبی است داشته و در
ضمن ایند و از دو سال با پدر
مادر همه وابسته گانشان
گسسته و تنهای تنها باقی
مانده اند و شاید تشبیهاتیکه گناه
آنها منحصرا مادر بعضی اوقات
خانم لاسولن بوده که او را
از محبت مادر و بعضا هم از
خشم زیاد بدچینس می نا-
مهند.
سپس دکتور لوگر اعراض نمود:

کشیدن چشم هاتوسط انگشتان
یک فرطه تشویر جنسی و
شده وانی و سادیک (مربوط به
سادیزم) را در وجود فاش نشان
میدهد.
سرانجام در حالیکه هردو
خواهر در محل مجرمین بانها -
یت خونخوردی ایستاده بودند
نتیجه محکمه ابلغ گردید که
برای کریستین اعدام و برای لیا، ده
سال حبس با مشقت و ۲۰ سال
منوعیت اقامت در کشور فیصله
به عمل آمده بود. اما کریستین
اعدام نگردید زیرا بعد از پنج
درمانگاه روانی بستری شد که
در همان درمانگاه در سال ۱۹۳۷
از اثر اجتناب از خوردن غذا
درگذشت.
لها در سال ۱۹۴۱ به پاریس رفتار
نیک و مراعات نمودن قوانین
زندان از حبس رها گردید و به
صفت رهنمای خدمتکاران در یکی
از هتل ها و اعم در غرب فرا -
نسه استخدام گردید. تا اینکه
پنج سال قبل بدون سرودن
ازین جهان رخت بریست.



سپتامبر ۱۹۳۳ خواهران به پن
محکمه شدند از نقاط مختلف
شهر مردم کو شتر داشتند تا
از نزدیک شاهد جریان باشند
جمعیت آنقدر زیاد بود که شا -
روال شهر مجبور شد امر کند تا
تمام راه های راکه به محکمه
منتهی میگردد مسدود
نمایند.
در داخل سالون محکمه
اشترک کننده های بی شماری
انتظار ورود و هیولای انسان
نمارا می کشیدند. آنها انتظار
داشتند شاهد ورود دو انسان
غیرعادی و حیوان صفت و خشم
ناک با چشمان از حدقه بیرون
شده که فریاد هلی ترسناک
می کشند در سالون باشند
در آغاز دکتور شوژنهور که
موظف بود تا تشخیص دهد
که کدام خواهر بیشتر به جنون
مبتلا است گفت: "پرو بلم مایک
مشکل پتالوزیک است اما پرو بلم
بزرگ در این است که با وجود یک
هر دو مجرم به جرم خود اعتراف
کرده اند مانی توانم اندازه می

راه پیشرویم در تملوی مرض سرطانی

بقیه از صفحه (۴۹)
پنجاه تن از مبتلایان به ملانوما که سرس
شان به سرحد نهایی خود رسیده بود
تصویب نمود. کسب بیشتر تپ (تداوی ژنیک)
منحیث راهی جهت تداوی سرطان
قبول کرد پدر ۲۹ جنوری ۱۹۹۱ تیم
محققین مبتدای اعلام داشته اند که به ایمن
همین روش هر یک مرد ۴۲ ساله و بیست زن
۲۹ ساله را معالجه نموده اند و پس از
تن دیرنیز از مزایای این روش مستفید
گردید و اند تا اینکه در اکتوبر ۱۹۹۱
یک مرد ۴۶ ساله برای نخستین بار از واکسین
ضد سرطان استفاده نمود. این واکسین
نخستین بار برای براتواری مورد آزمایش
قرار گرفته بود که نتیجه کاملاً مثبت داشته
و همه حجرات سرطانی را از بین برده بود.
اما حوال اینجاست که بالای انسان چسی
نتیجه بی به جا خواهد داشت؟ نزد
آنانی که واکسین تطبیق شده است همه
سرطان وزنده استند با آنهم برای دریافت
نتیجه نهایی باید پیدمال انتظا رکشید
همچنان یک آزمایش دیر نزدیک مریض
در نوامبر ۱۹۹۱ اجرا شد که نتیجه تسای
حال امیدوار کننده است.
امروز بعد از جراحی، رادیو تراپی و
شیمیو تراپی و ایمونو تراپی یازدهوی معا -

فضی راه چهاری است که پرو فیسور روزنبرگ
برای تداوی سرطان گشوده است و
و شاید مؤثرترین هم باشد زیرا رعایت
بکثرترین بوده است.
اما آنچه قابل یاد آورست اینکه تدا -
وی دکتور روزنبرگ در حال حاضر منحصراً
ملا نوما و سرطان کلیه است و با وجود آنکه
دکتور میگوید: سال قبل سرطان تنها
در ایالات متحده ۵۱۵۰۰۰ نفر را از بین
برد که این رقم بیشتر از مجموع کشته شده گان
این کشور در جنگ جهانی دوم و ویتنام
است و از طرفی هم طریقه های لاکمیت
تنها فادو به معالجه کبتر از نصف
نرمضان است پس لازم است تا راه دیگری
را که جواب قاطع به سرطان باشد جستجو
نماییم که به نسر من ایمنو تراپی میتوانست
بهترین راه باشد و اما در رابطه به تهیه
واکسین ها می گوید: در حال حاضر واکسین
برسند ملا نوما که در نزد حیوانات نتیجه کاملاً
مفایعت بختر داده است تهیه شده است.
اما قابل یاد آورست که اشکال مخ تلف
سرطان واکسین های معینی را ایجاد می -
کند و وانتشار داشته باشند در قسرن
۲۱ استفاده ازین واکسین ها در بین همه
گان عمومیت خواهد یافت.

سرزمینی به نام ...

دی کرده است . حقیقت کوهری نیست که درد است اینها آن باشد آنگاه رخسار است که از بر خورد دو ابروی من نماید یا بهتر بگویم از برخورد ابرها حقیقت در گفتگوهای درخشد بدا به شعری که میدان ندارد آ - آه ای سقراط که کادی نایکار همه میدانها را مایخانه کرده است ، باید که ساروسمار بگویند ...

س - ای آلکسیادس ، فرزندم ... آ - آه ، سها سگدارم که مرا چنین می خوانی .

س - نه ، سها سگدارم مباشر . این خواستم ترا سرزنش کنم .

آ - چرا ؟

س - توه چون کودکان در جستجوی پدری ... و بسیاری از مردم نیز چنین اند . ترا بر سر خذ رمی دارم .

آ - گمان نمی کنم طلب من از مهر سارو آنگذ است . مرا سرزنش می کنی ؟

س - نه .

آ - پس سرزنش تو از چیست ؟

س - که سارو می خواهد خطای افلاطون را تکرار کند و خوشاموشی آ - ای سقراط ، مایه این دو درست نیست . امروز در تارپ حتی کودکان نیز نام سارورا بر لب

دارند ، من در این شهر دانستم که چگونه وجود همگان در وجود یک تن مجسم شد .

س - و اکنون آن یک تن می خواهد جانشین همگان شود ؟

آ - آری ، این حق است . زیرا خواست همگان نیز همین است .

س - نخست گفتی " آری " برای من گفته یقین داری ؟

آ - نه آن چنان یقین که توسی طلبی ؟

س - بپروا نثر چنین می خواهند ؟

آ - این بار به یقین می گویم - آری .

س - آیا حق دارند اینان ؟ آیا از آزادگان اند ؟

آ - چون می خواهی از استان باشم باید بگویم نه .

س - اکنون دانستی که من نیز سارو را سمارد و ست دارم ؟

آ - و همگان را بیشتر .

س - دانستی چه کسانی را دوست ندارم ؟

آ - اگر بر خطا نباشم باید بگویم کسانی که می خواهند برای همگان سختگویی پیدا کنند .

س - کلامت کامل نیست های فرزند .

آ - آه ، می بایست بگویم : کسانی که می خواهند یکی را جانشین همگان کنند .

س - هر کس که باشد .

س - این تنها وسیله است برای حذف همگان .

آ - اکنون دانستم ...

س - اگر آشتیاه نستم می دانستی ، از مدت ها پیش .

۱ - مراد و وزن من خوانی ؟

س - نه ، زیرا به روشنی نمی دانستی . اما من خواستی بدانی ، زیرا فرشته بودی .

آ - آری ، من فرشته ام .

س - و چیزی بر تو آزان .

آ - کدام ؟

س - مجذوب ... کجایی روی فرزندم ؟

آ - من روم تا آنچه را امروز آموخته ام با مردم تارپ در میان بگذارم . باشد که از درهای شهر افلاطون عبرت بگیرند . هر چند که ایشان چنان مستعدی فادی فریختن دیوارهایند که گویند ...

س - نه ، نی . پان بیا .

آ - چه ؟ نیم ؟ آیا تو با تانیس که می گوئی حقیقت چون انطب است به هنگام خواهد رخسار ؟

س - نه ، من از آنانم که می گویند حقیقت ، روشنی است هر کس باید چراغی برافروزد .

آ - پس چرا من نروم و سخن امروزتان را چون چراغی در میدان شهر تارپ ، برافروزم ؟

س - آزان رو که لحظه ای پیش یکی از مردم تارپ اینجا بود بسیار . ری از سخنانی را که برای تو گفتم او به من آموخت . اکنون او باید به میدان شهر خوش رسیده باشد .

س - بهای آلکسیادس ، بهای تارپ و خود را به نسیم دریا سها بهیچ لختی بر آمد در باره گفت و گوی فرزند ، بوندیشم .

شور و غوغا ...

کام خود بکار می برد ، در ساه وجود آورد . هنر می تواند مردم را بی آن که خود خوجه دهد و ادا در که خوبش را با رفاه و رفاه ، برای خدمت با آنها نفا کند .

هنر باید کاری کند که احسان بر اداری و عشق به پیوستن که اینک لقب بهترین افراد جامعه بدان در معرضی دارند .

احسان باید و معناد بود و چراغ فرایز همه مردم گردد . هنر به بی و هر دو اوضاع شرایط تعلیمی احسان بر اداری و محبت را در دل افراد پدید خواهد آورد و در حقیقت تحت همان شرایط بر مردم خواهد آموخت که احسان با کسانی را در رابند و در ارواح راهی خواهد گشود که طبیعتا اهل زندگی مردمی که بوسیله این هنر تربیت شده اند در آن جریان باید . هنر هو می با متحد ساختن افراد متفاوت در یک احساس و از میان برداشتن جدایی و نفاق و آنها را برای اتحاد پاینده بگریخته خواهد کرد و آنها نه از راه تغیر ، بلکه بوسیله عشق و زنده گانی ، لذت اتحاد هو می را بر روم موانع حیات نشان خواهد داد .

رسالت هنر در زمان مابهارت از این است که حوزه عقل این حقیقت را که سعادت انسانها در اتحاد آنها پاینده بگراست به حوزه احساس انتقال دهد . چه جای زور و تعدد شکنی سلطنت محبت را مستقر سازد ، همان محبتی که از نظر همه ما عالیشان در دفعیات بهیچ نماید در آینده علم راه آرمانهای نو و عالیتر د بگری را بروی هنر بنگارید و هنر آنها را تحقق بخشید لیکن در عصر ما رسالت هنر روشن و مشخص است . رسالت هنر تحقق اتحاد برادرانه انسانهاست .

نبوتی نداشتم . گویی از دست افتاد . نهادم چند روز در حالت کوما قرار داشتم . هنگامیکه از ستر میضی برخاستم چون مرده متحرکی بودم که از دیدن چهره خودم وحشت میکردم .

یک هفته بعد اطلاع یافتیم که امریکا را به قصد فرانسه ترک نموده است . خواننده عزیز ، حال که تو ایمن سطور را میخوانی من شاید در فرانسه ریاضه راه آن قرار داشته باشم زیرا آدرس در حق او را در دست دارم . نیروی همراهی رفتن و امیدارند شاید ایمن نیروی نیروی انتقام باشد .

ده دامن بادل گرفته و یا هایی که توان کشیدن سنگینی بدتم رانداشتند به خانه ام آمدم . روزها تاشب و شبها تاصبح در انتظار آمدن شام آرام نداشتم .

... و یک شب زنگ تلفون که چون ناقوس مرگ در گوشهایم طنین داشت به صدا در آمد . گویی را برداشتم ای بود خالت فحطی کشید می راد . شتم که در لحظه مرگ به آب رسد ولی من به سراب رسیدم . ابرام رگه و راست گفت : کسه هیچ نبوتی علومه او در دست ندارم ... به راستی که من بعد از یک ماه علومه او هیچ

دمن به سراب ...

بچه از صفحه (۵۵)

اشکبام به روی پاهای من میر - یخت مانند مجسمه سنگی ساکت و بی روح ایستاده بود . در چهره اش در نگاهش بیگانگی بود و دیگر هیچ .

خانه اش را یاد ماندنی ترک کردم و همانجا در خانه او تا بوقت آرزوهایم را آرزوهای هنر پیشه شدنم را همراه با نعتش غمخیز در گور گذاشتم رسوا و آکو -

سپاوون کودکان



تهیه و تنظیم از : هاجر

محمد به رحیم یازده ساله در صنف ششم لیسه امامی درس میخواند و دخترکیست هوشمند و کتاب خوان میخواند و آینده بهیشت طرح های کارتنی را رسم نماید . او میگوید: چیزی که بیشتر از همه ام میبازد چاپ نکردن بدون دلیل مطالب به ویژه قصه هترانه و کارتونهایم است که عنوانی در کتبخوانی فرستاده ام و وقتی از ایشان در مورد چاپ شدن مطالب خواهان مشوره و رهنما می شدم کسی گهم رانشتند و همچنان کتاب و مجله برای ما اطفال وجود ندارد و اگر هم هست کم و بسیار قیمت .

وحد الله یازده ساله در لیسه استقلال به صنف ششم درس میخواند و بسیار است ذکی هوشیار و هوشمند که توانسته در درس بیست و دو شاگرد نمره دوم را کما می نماید او بیشتر اوقات به کارهای خود را به خواندن مجله های اختصاصی برای کردن خطاطی و سپورت میبرد از او میگوید: یگانه چیزی که زیاد متاسفم میکند واسطه و شناخت در مورد درس های مکتب است که بعضی از معلمین محترم ما عا دلانه نمرات ضامین را نمیدهند . . . میخواهم در آینده یک دکتر مهربان و دلسوز شوم تا هر صنفی را دوست خود فکر کنم و به تدریسی آن بپردازم

سرگرمی

کودکان عزیز:

صفحه "سپاوون کودکان" که ویژه شماست در نظر دارد مسابقه رسامی را به راه اندازد . از شما میخواهم آثاری را که به قلم خودتان باشد برای ما بفرستید برای بهترین اثر جایزه خوبی در نظر است .

روی یک ورقه کاغذ نمره منزلتان را بنویسید بعد آنرا در ویرا بکنید و سپس باه در پنج جمع و در پنجاه ضرب دهید بعد از آن منتان را هم به آن بیفزایید و در روزهای سال (۳۶۵) روز را هم بر مجموع آن ها علاوه کنید آن وقت از آن چه حاصل میگردد در خواهد آمد که در ورق سمت راست آن من و ارقام دیگر نمره منزل شماست .

آیا حیوانات هم گریه و می خندند؟

اگرچه در بین حیوانات به نظر میرسد سگ در موقع خوشحالی میخندد و بیاد در موقع نالهیدن گریه میکند ولی در واقع او این کارها را نمیکند خندیدن و گریه کردن مخصوص انسانها است مانند این که گاهی در چشم برخی از حیوانات (مثل گاو و گوسفند) اشک جمع میشود .

زنده گی بدون غذا

بسیار این حیوان نوعی عنکبوت است که به نام تاروی گراد است که در هوای مرطوب نشوونما میکند و هر وقت هوا خشک و گرم شد او هم خشک میشود و به همین شکل سالها میماند ولی همین که هوای مرطوب گردد و باران جان میگیرند و زنده میشود بعضی از انواع حلزون ها هم میتوانستند سالها بدون غذا به زنده گی خود ادامه دهند .

توفان از چیست؟

هر وقت یک موج هوای گرم داخل یک منطقه هوای سرد میشود از اثر اختلاف حرارت هوای گرم فشار جوی تولید میکند بادها به سوی این فشارها میوزند و توفان به وجود میاید .

فاصله ابر از زمین

به طور کلی ابرها از زمین بین یک الی دو میل فاصله دارد .





ساریکا دخترک هوشیار



سید میلاد و سید حارت دو برادر صمیمی



فلوران دخترک خوش خلق

اعداد را با هم وصل نمورنگ آمیزی کنید

به مرزند کوچکم: احمد



للهو اللو

بچه نازیدر:

وهه که چشمان به رسانده خواب
آکودت

نگران است همه دیواره در

ناله میکاری مادر (مادر)

وز سباهای از شب به بیزاری

* * *

للهو اللو

بچه همانیدر

رام و آرام بخواب

فرقت یک شبه مادر را طاققت کن

بچه نازیدر

تو نمیدانی آه

پدرت چون تو-

هزاران شب بی مادر را

چشم پروراه پدر داشته است

* * *

للهو اللو

بچه نازیدر:

رام و آرام بخواب

دل شب میترکه

مادر ت میاید

وتودرد آینه دیدارش

اشک لبخند فرامیباری

للهو اللو

للهو اللو

پیشگامانی

معلم از روزی رسید بگو
چار ضرب د و چند میشود ؟
پرویز گفت هشت تا معلم به
عنوان جایزه هشت دانه شیرینی
به اورداد
پرویز بعد از این که شیرینی
هارا گرفت گفت کاش میگفتم
شانزده



بایر جان ششماه

کوردکانه



د کورالی سهواستوا لیکه
د کابلی والا زبانه

کوچنی قهرمان

هری خواجه به چس تلم
دی به راهی روان وو . کورته
به چس ولا هم هغه به په ملهسی
راتس ه خو مابه نغو کولای چس
د تنه ی له خان سره بو خم
هغه یو پ نگر د کو خو سه وو .
یوه ورځ زه مارکت ته د برقی
سامان جوړولو دکان ته تلم تر
خو خپل او تو راواخلم نو دی
به راهی روان وو . زه وږ ویدم
او وی ویل : "چنه زه ولاړه
شه زه پو همیزم چس تلم
خواهی له ما سره واوسی ه خو
خه وگرم چس مورس سهی نه
خوینوی . انا داسی فکر کوی

چس له سهی سره کور مر دار -
پهی
زه پو هیدم چس هغه نه
پوهینی ه خود هغه په سترگو
کی هغه لیدل کیدل . تا به ویل
خغه می جالی واخسته او په
سرس می لاس راکش کړ . په دی
وخت کی یوه سهی وویل :
"دیر هوښیار سهی لری ؟"
ما وره وویل :
"هو وازناسی دی ."
او بیا په گډه سره کورته
ولاړه . ماهیله در لوده هکله
چس مورس دغه کچه واری نویا
به دسهی دساتلو په هکله هڅ
هم ونه وایی . هو هغه هڅ
هم ونه ویل .

سره می چنه وکړه : "زما جالی
چا زما جالی فلا کړه ؟"
او بهاس منده واخسته اوله
د کانه را بهره شوم . د باندی
می ولیدل چس یو کوچنی هلك
پنای زما همزولی به وو هندی
وهی . ما چنه کړه :
"به می پر بزدی ه قل دی ه
قل دی ."

سهی زما تر شاولی وو . ما
ورته وویل : "نسه می ه مه
می پر بزده . ه سهی سهی
شفا ستل چس شو سهی وو -
سه هغوی ورک شول او ما ونشو
کولای چس ویی شام په دی
پول زه د "دورادو" د کا -
سی دکان تر مخی کښناستم
او هغه می وکړه چس ونه زایم .
یوه سهی وروسته می ولیدل
چس یوه کوچنی سهی جالیسی
په خوله کی نیولی او تر شاپس
خو ته دی چس قل می راد مخه
کړی دی . د سهی له خولسی
کله چس جالی واخسته او په
سرس می لاس راکش کړ . په دی
وخت کی یوه سهی وویل :
"دیر هوښیار سهی لری ؟"
ما وره وویل :
"هو وازناسی دی ."

او بیا په گډه سره کورته
ولاړه . ماهیله در لوده هکله
چس مورس دغه کچه واری نویا
به دسهی دساتلو په هکله هڅ
هم ونه وایی . هو هغه هڅ
هم ونه ویل .

شوروهیجان درکتب سوج
میزد . ازفتیوال "لوهی" که
نشانه یی انبایان زمستان است
تا "هولی" که در اوایل مارچ
است هشاگردان ومعلمان همی
شان در راه سازماندهی فیتیوال
بهارتلاش میگردند . گدی پران
نازی هسباقات رنگولی هپرو
گرامهای آوازخوانی و رقص هسه
وهه برنامه های بودند که
شاگردان مکتب برایش آماده کی
میگرفتند .
در نیمه ماه جنوری هصبح
روزیکشنبه هشاگردان صنف هفتم
الف در مورد فیتیوال کسپ
میزدند . درین میان "شخا"
که بهسپار احصاساتی معلوم میشد
گفت : "بایست هفتمه اینده بر
نامه شعرخوانی برگذار کرد
خانها واقایان هپرنده هسابقه
"شخا ترپودی یعنی اینجانب
خواهد بود ."
مونیکاگفت :
"خو ههمینطور ؟ پس شاعر
جان هپخوانا شعارت را که
جایزه گرفته است"
شخا چشمهایش را بست
ودستهایش را بالا کرد و بعد به
سرودن شعرش آغاز کرد :
بهار موسمی دلخواه من است
از همین روزان لذت میبرم
مانند شما شاگردان شوخ و شنگ
من نیز در سن میخوانم
درین وقت خانم شرمکه
معلم صنف هفتم الف بود داخل
صنف گردید و پرسید :

نویسنده - انبھال
مترجم - ذ . اسایی

بهار کویتا



در سن بخواندن شاعری
معنی میدهد ؟ فیتیوال بهار
در کارهای صنفی شما کتبه کی
به وجود نمی آورد . لطفاً بعد از
ختم در سن فقط برای چند لحظه
منتظر باشید .
انبهائی که در رقص مهارت
دارند هلطفاً دستهای شان را
بلند کنند . شراد بایی که معلم
رقص است باشما در مورد رقصی
زیبای بهار کار خواهد کرد .
چند نفر دختر دستهای
شان را بلند کردند . مونیکا
دختری را که در سهیلوش نشسته
بود هتشویق کرد و برایش گفت :
"کویتا" تو گفته بودی که
رقص راد رکتب قبلی ات در لکتیو
آموخته سی . چرا دست
را بلند نمیکنی ؟
کویتا سرش را تکان داد و خا -
موش باقی ماند . مونیکا نگاه
کنجکاوانه یی به او کرد . کویتا
یک تپه د یکی داشت . حتی
پنج ماه قبل زمانیکه به ایمن
مکتب آمده بود هسپاری کپهایش
رانگته بود . او خیلی با استعداد
بود و از همین سبب سکالر شپس
رانیز برایش داده بودند که
مصارف یکساله مکتب او را احتسوا
میگرد همره هکاهی درین
مورد که نزد بود هفقط خانم
شرما به او تپه کی داده بود و از
همین روسایر همسنان اثر نیز
از موضوع آگاهی یافتند .
اگر کویتا در صنف کد ام

دوستی داشت هافقط مونیکا
بود هحتی مونیکا نیز در مورد
او کتر میدانست . مونیکا ایمن
قد رسید انست که پدر کویتا یک
سال قبل در رگد شته و ساد رقص
به دی هلی آمده تا وظیفه سی
به دست او کویتا و برادر کوچک
او را تربیت کند .
خانم شرمما بالای مونیکا
صد اکرده که :
"کسی که رقص میکند باید
لباس "گهاگراچولیز" را بپوشد
و رنگهای مختلف به تن داشته
باشد همرچادر باید سبز
وزرد باشد . آیاد را این مورد
کسی برام چیزی گفته میتواند ؟
بلی هکویتا ؟
کویتا پاسخ داد :
"سبزه خاطر که برکها
و سبزه ها همه در این موسم
شروع بهسبزشدن میکند وهه رنگ
سبزه ازند وزرد هم رنگ گلها و
گدم است که بعد از هولیسی
پخته میشود ."
خانم شرمماگفت که کویتا کاملاً
در صنف میگوید و باز برای آماده کی
به رقص حرفهایش براد امه
داد .
کویتا در فکر فرورفت . اگر
پدرش زنده همیود هپول کافی
میداشت تا بتواند رقص راد امه
دهد . بعد میتوانست مانند
دیگران "گهاگراچولیز" بخورد
وباز هم میشد که در رقص بهار ی

سهیل کپرد . او با خود میگفت که
برای خریدن "گهاگراچولی"
نوازماد رقص تقاضا به عمل آرد ماد
پول ندارد . شکر خد ایام که
شکا لوش گرفتیم . اقله ماد هم
در مورد مصارف مکتب من تشویقی
ندارد . اوه هپدر کا شکر خند ه
میسودی !
اشک از چشمهای کویتا جاری
شد . او سرش را پایین انداخت
و خود را باکتا بهایش صرف کرد
تا آنکه اشکهایش را پاک کرد . او
با خود فکر کرد که کسی نفهمیده
است .
روز بعد تمرینها برای رقص
بهار ی آغاز گردید . کویتا که
انهارا میدید هگلوش را غنچه
میگرفت .
در صنف هک هفته گذشته بود
که خانم شرمما اند و اعلام داشت
"قرار است مسابقه پخت و پزی بین
صنف هفتم و صنف هشتم برگزار
گردد . از شما پرسیده خواهد
شد تا "ساروسن کاساکه" را بپوشد
نان و حلوا ی زرد پخته کنید .
هر دو غذای مذکور در شمال
هند وستان در موسم بهار
عوسیت دارد .
الته مکتب وسایل لازمه را به
دسترس شما قرار خواهد داد هک
آشپز هم در کار شما خواهد بود
تا از طرز کار شما نظارت کند همر
هر قدر که شما کار کنید به همان
اندازه نمیشتر را برای صنف
تان کما یی خواهد کرد . به

هر حال هکیه داد او لب مسابقه
درین وقت همه یی از شاگردان
بهم حرف زدند .
من نمیتوانم خودم کار کنم
... من در خانه ماد هم رامینیم
که چس میکند و بی
این مسابقه خیلی مشکل
است به این ترتیب
هیچ کس در صنف را بلند نکرد
شخاگفت :
"آیا میتوانم ماد هم راد را
روز با خود بنهانی بهاورم او شپز
خیلی ماهراست ."
خانم شرمما باخنده گفت :
"شخا ه معذرت میخواهم . . .
بعد یک دختر در صنف را بلند کرد
و آنهم کویتا بود . اوگفت :
من در اوطلهانه حاضر
هستم ."
خانم شرمماگفت :
"بهار خوب ه امیدوارم که
صنف ماد رسابقه برنده شود .
کویتا تو سرخود اطمنان داری
که میتوانی غذا بپزی ؟"
کویتاگفت :
"بلی ه معلم صاحب"
وباز در صنف رچهره اش خنده
نمایان کرد و داد امه داد :
"به شما اطمنان میدهم
که ما برنده میشوم ."
درین وقت همه یی شاگردان
فریاد کشیدند و بر دست بالای
میزهای شان کوبیدند .
کویتا ثابت ساخت که
راست میگوید . صنف هفتم در
مسابقه پخت و پز پیروز گردید
و جایزه یی هم به دست آورد .
بعد از آنکه او جایزه خود را از
مدیر مکتب گرفت ماد رقص را
چندین بار از صنف آنکه در آشپزی
تشویقش کرده هپرسید .
یک روز بعد خبر خوشی پخش
گردید و کویتا دانست که اوه
مکتب برای آنها یی که رقص بهاری
می آموزند هزمینه مساعد میسازد
و اوطلهانی را میدهد . به
این ترتیب کویتا اوطلهانه به
آموزنده گان رقص پیوست .
نصیب بهاری میوزیک و موزیک
لا یله در گوشها طنین می اندازد
خت . کویتا که طبیعتاً با
زنده میشد و کویتا می آغوش
که بارد بگزنده کی کند .

لتره

مهر و محبت



ویل کبری کله چی مقدونی
سکندر احساس کر چی مهنه
بی نزدی شوی ده • نو خپلسی
مورته بی لوک ویره چی په هغه
کی دخپلی مور غځه غوښتنه

کوی وه چی یوه ستره مېلمستها
جوړه کوی او یوازې هغه کسان
ورته راوبلی چی هماغه خپلوان
بی مړه شوی نه وی •
مقدونی سکندر دا کارڅکه
تر سره کر چی مور بی په دی
باورش چی په نړی کی هماغه
اسی څوک نشته چی د مړینس
نه بی خلاصی وی •
د مقدونی سکندر مور د روسی
مېلمستها په جوړ و لو سره تحمل
شوه • دنوریه رالېر نه



نقیب الله وفاجو محصل زورنالمند



امیر احمد فرید دوست

نزدیک بین یوچی بوچس
سلام های تان را پذیرفت امید
شما هم جوال جوال ملک ما را
پذیرا شوید • در مورد مطلب
ارسالی تان باید گفت که زیاد
شبهه یک طرف ادبی نبود امید
در آینده ه طرحهای خوب تر
ادبی بفرستید •

همکاران دو مجله روشانه -
جان رزین از یشتنی تجارتی
بانک •

بعد از ماهها نامه سراپا
لطف شما به دست نزدیک
بین رسید • الهی سرویس شما
در ایستگاه زندگی تان متوقف
مباد • امید میبریم • تمام
پرایم های شما به زودی حل
شود • وشما مثل سابق نامه
های پر محتوای تان را ارسال
و بر نزدیک بین منت گذارید •
از شما تشکره شمارا در از دو
د و داخانه میخواهیم •

همکاران خوب فریاد کشوری
عاطفه کشوری وحامد کشوری
نزدیک بین میفرماید بیلی !

مطالب های (۱) شما برای ما
همواره رسیده • و متفیریم •
تمام آن را نشر کرده ایم •
در آینده • مطالبی از شما -
لب های (۱) تان را میچاییم
همکار خوب عبدالصابر کار -
مند آمیت عمومی نشرات لسی
خارتوالی •

نامه رنگه تان برای نزدیک بین
رسیده • امید میبریم سلام های
رنگه نزدیک بین را بپذیرید • و
در مورد مطلب تان باید عرضید که
اگر این صفحه را از جنس لیسف
کسی نمیخواند • در آن صورت
بدون هراس • دلبران • جغرا -
فیای زن • را نشر میگردیم • به
هر صورت نامه تان را به مردی که
نمیخواند تسلیم می کنیم • امید
بادل و کرده قوی بچاید •
محترم محمد امان طوفان افسر
احتیاط ریاست ترمیم خانم مرکزی
اردو •

" ناله " شما برای نزدیک بین
رسید • مقصد ما شعرگونه تان
زیر همین عنوان است • امید
در آینده غیر از ناله وشکوه یگان
مطلب جالب دیگر هم بفرستید •
شعر نویس باشید •
محترمه تنفا متعلم یکی از لسه
های شهر •

نامه تان به کمیسیون مشورتی
دور بین و نزدیک بین رسیده •
آنها بشوره میدهند • کوشش
کنید از سر سختی به سر نرسی
برگردید • شنیدن آسان است
مأمیتوانیم بشنومیم • ولی شنیدن
کی بود • مانند دیدن • از شما
تشکره سر فراز باشید •

از احادیث نبوی

— صبور باش که صبوری ترا زوی
عقل و نشانه توفیق است •
— خوش روی و مسالمت کلوسد
جنت است •
— تفکر بزرگترین عبادت است که
برای آشکار شدن حقایق مخفی
به جا میآوریم •
— کسانی که در طریق عشق
و صلح به حق و عقیده از خود -
بگذرند حقیقتا در زمره آزاد
گاندند •
— دلور واقم کسی است که
در حال غضب خشم خود فروخورد
وازان تمام خود داری کند •
ارسالی : م • صمیم

• همکاران صمیمی مجله نورآقا -
صمیمی از قلعه نیاز بیک و نقیب -
الله وفاجو یوسفی •
نامه رنگه شما بایک قطعه
فوتوی سیاه سفید تان رسید •
از ارسال هردوی آن • دو کلمه
سیاس • ولی در مورد طرح ار -
سالی تان باید گفت که زیبا بود
ولی نسبت معادیری نمیتوانیم
آنها بچاییم چشم به راه هستیم •
های بعدی تان هستیم •
همکارنو کاغذ بیچ مجله
احمد جاوید جمان لودین از یو -
هنر طب •
اولین نامه تان از یوهنخی صب
به کابل • افغانستان • مکرور -
یان سوم • بلاک • رسید •

شعرچیزی

هزارى ها هواى تازه داره
فلسى درد یسى اندازداره
دلم چندان خرابى دید از گشته کی
نى شوبه وتوان • نى حوصله داره
ارسالی : سلمانزار

• همکار عزیز مجله ماد لومفا
نجوابی از گد رگاه •
هرگاه گذرتان به ادار •
مجله شد نزدیک بین در جواب
سوار تان خواهد گفتم : از کسی
که اشارش در مجله زیاد به چشم
میخورد • این سه حاله رادارا -
سه : یا استعداد داره • یا
زوردار و یا هم واسطه لوبه
امید این که شما دو پگرا نمانهای
کره زمین نوزاین سه حاله را
دارا باشید •
• همکار خوب • وشانه رزین •
نزدیک بین از ارسال کارت نها -
یت زیبای تان یک تانکر تشکریم -
کنید •
محترم زهره سرواز رسید نور -
محمد شاه مینه !

■ محترم دیپلوم انجمن روح شغنی از خیرتان و محترم پوهنتون بلخ .
پوهنتون بلخ .
نامه های شما با مطالب جالب تان رسید ، میگویم در جهت نشر آن ، اقدام کنیم .
■ همکار گرانقدر زکویه ساحل فارغ التحصیل لسه فاطمه بلخی .
تشکر ، تشکر ، شما زنده باشن . از برکت دعا های شما عزیزان است که این جانب حقیق

و دفتر ، بدو نهم خورد ، ن در راه دفتر ، هر روز میبایم و در خدمت نامه های سرا پا لطیف شما قرار میگیرم . در مورد پیشنهادتان باید عرض ، کسی که خوانده " او رفت و من تنها شدم " افسوس ، افسوس که خود ایشان رفت به یک سفر کوتاه به خارج . لذا فعلا از عیالی نمودن پیشنهادتان ، ما را معذور بدارید . از شما تشکر کشتی های غیر کاغذی شما دی و سرور را در ساحل زنده کسی تان خواهانیم .

محترم عبد الرحمن دره تفتی از ولایت هرات .
طرح ادبی تان زیبا و بوی بسیار طویل ، امید در آینده طرح های یک چند سانتی کوی تان تر تا بنا بفرستید . تا بدون حرفی به نشر برسانیم .
محترم محمد رسول صادق ملت پاره .
داستان تان رسید ، دور بین انرا به داستان خوان مجله سپرد و خود را از سوزولست و آرا هانید . منتظر مطالب بنقدی تان هستیم .
همکاران با ذوق مجله محمد صادق موند و فرحناز رو با موند .
مطالب شما بسیار جالب بود ولی نسبت طویل بود نگر درین صفحات نمیگنجد ، میگویم در صفحات دیگر مجله انرا جاد هم ، از شما یک عمر تشکر منتظر مطالب بعدی تان هستیم .

■ تسمیم داشته باشید تا مو فوق شوید .
■ مو ، دب باشید ، تا همه شما را احترام کنند .
■ خندان باشید تا با رضی را از دوش دیگران بردارید .
■ شجاع باشید ، تا همه شما را بستانند .
■ با محبت باشید تا در قلب همه جایگیرید .
ارسانی : صفی الله ناصری از پلخمیری .

ارسالهای ما

روزی یک اسکا تلندی به فروشگاه موتر رفت و خواست موتری بخرد . به فروشنده گفت : موتری برایم بد همد که بسیار کم قیمت مصرف کند .
فروشنده موتری را نشان داد . گفت : این موتر در هر کیلو متری صد ریق عاشق تول مصرف می کند . اسکا تلندی بلا فاصله گفت : نکتید عاشق چای خوری باشد یا نان خوری .
ارسانی : شکبیا رحمن

■ محترم غایت الله احمدی از ولایت بلخ :
پیشنهاد نهار اول شان علی شده و پیشنهاد نهار دوی تان را میگویم ، دوصد فیصد عیالی شود .
■ محترم عاشق الله حمن - خهل از شهر پلخمیری .
دور بین میفرماید : مطلب این نامه ، تان مطابق روحیه مجله چی که مطابق روحیه آدرس مجله هم نبود ، ورنه به غیر ما - ضرر دایمی " برق " قسم کنه حتما آنرا برتکس نشر بدون کرایه سوار میکردیم . از شما تشکر ، امید در آینده با ارسال مطالب با روحیه تان ، روحیه دور بین را شاد گردانید .

در مورد چشم

- چوبان ، چشم میشی را دور ست دارد .
- تپاکی ، چشم خمار را بختون است .
- خورا که فروتر ، چشم با - دایم را ترجیح میدهد .
- دغال فروتر ، سیه چشمان را میبندد .
- دهقان ، چشم سبزی را خواهد .
ارسانی : فهید سهیم عظیمی

همکار همیشه کی مجله ریقا ایماق از شهر مزار شریف . گفته اید : من و سال خانها را نهرسید . دور بین میگوید : شما درست میفرمائین .
حاضریم ، حتی از مردها هم نهرسیم . دیگر چی امر است ؟
همکار همیشه حاضر مجله ، محمد الله با خیرال فارغ التحصیل تخنیک نفت و گاز مزار شریف .
مطلب ارسالی تان تحت عنوان " بزرگترین بلهونهای جهان " بسیار جالب بود ، ولی افسوس که نسبت سنگینی بهنایی که در چشم های دور بین رخ داد ، خط مقبول تان را خواند بنتوا - نست ، امید در آینده ، هنی گندم کند (ونی آسباب تر " !) باشد .
خوش شانس باشید .

همکار خوب حوا مینور لعل احمدی حاصل پوهنتون تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ .
دور بین میفرماید : بلی ! ما قبول داریم که شما یک تن از همکاران مشهور مجله هستم امید در آینده به جای اشعارانتخا - بی ، مطالب جالب همچون سایر همکاران بفرستید . از شما تشکر صحتمند و حوصله مند باشیم .
همکار عزیز لولما " . . . " از " . . . " بلخ .
نامه تان را دور بین و نزد یک بین دورنفری خواندند ، اما این که تخلص را در رس مکمل تان را خوانده نتوانستند ، شما را مقرر نمودند ، وقتی برق تپا - شد در تاریکی نوشتن نامه ، راستی که بسیار مشکل است . به هر صورت ، امید در آینده

در شبهای که برق و در روزهای که مهتاب ، روشن میباشد ، نامه بنویسید . از شما تشکر .



محمد حسین توده - مسل



محترم محبوب شاه از مزار شریف

اور

حل کننده گان

- همکاران ایس سونل محمد
ظاهر عزیزی
- همکار خوب مجله ملجوه
مجتهم کارمند انجمن برای شو-
رای وزیران
- امینه خورشید معلم مکتب
پروژه وزیر آباد
- محمد جاوید سرباز

زولنا (امین زاده) عضو
رہاست اطلاعات خارجی ازانس
اطلاعاتی باختر
- حسینی "غزال" از وهنتون
کابل
- شکریه آذر از انجمن توت پیدا
گوزی
- شکریا رحیمی از کارته نو
- ع. واصل "جمدی" وید
الستار مجبور کارمندان امرت
اطلاعات وکلتنور ولایت بدخشان
- مرضیه مرادی صنف دوازدهم
لیسه نسوان خیرخانه.

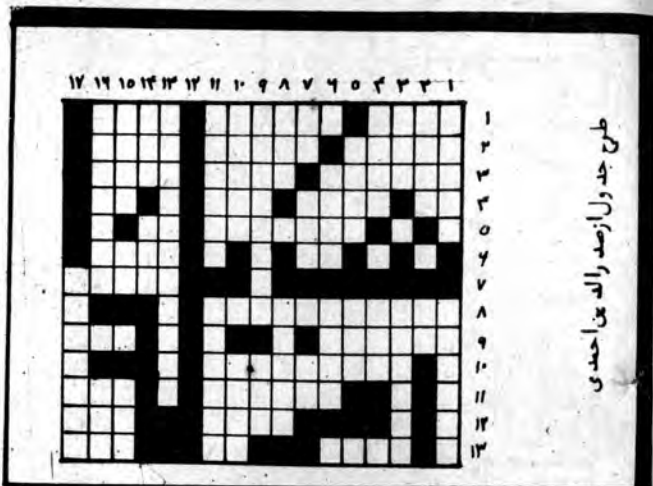
- ملالی افندی
- ناجیه افندی
- غلام حیدر حماسی
- محمد مصطفی "عروسی"
- انجمن محمد ظاهر معصوم

برنده شماره گذشته

به اساس قرعه این پرور حاصل طبیکابل
وامتخوارند معلم مکتب پروژہ وزیر آباد
میباشد.

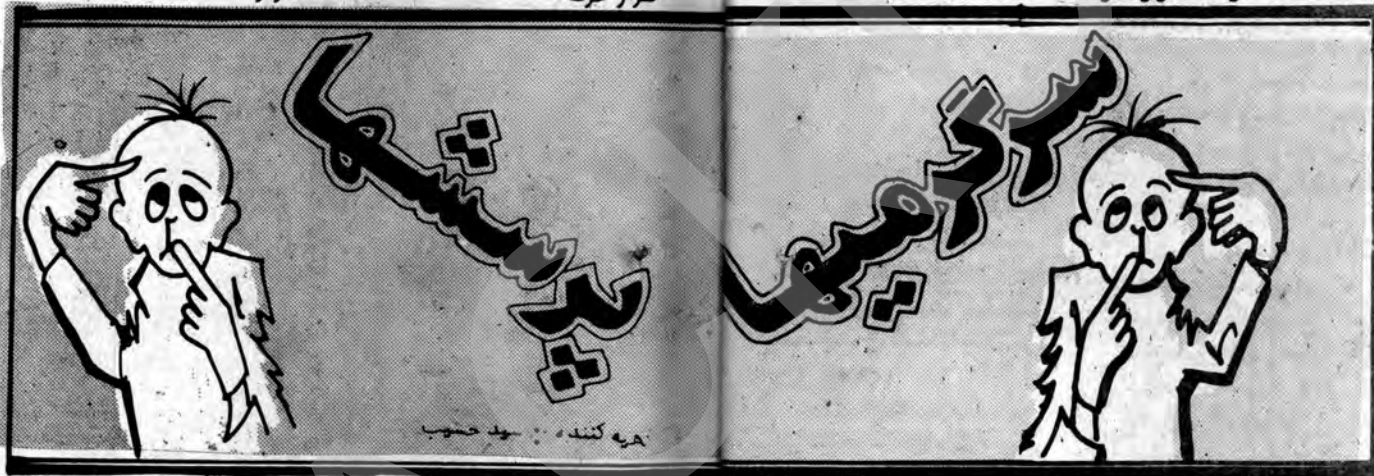
- ۹- یک فلم هندی - نغمه
- ۱۰- یک جمله امام رهم
- ۱۱- زاد مرد بود تکه تکه شد
نان آور خانواد
- ۱۲- در جدول بیجو
- ۱۳- مرغ شوم - ضد ساده
از آن طرف خان

از جمله دستمال های گردن ، یک جورہ
ان باهم شہادت دارند . شہادت رادری
مابعد .



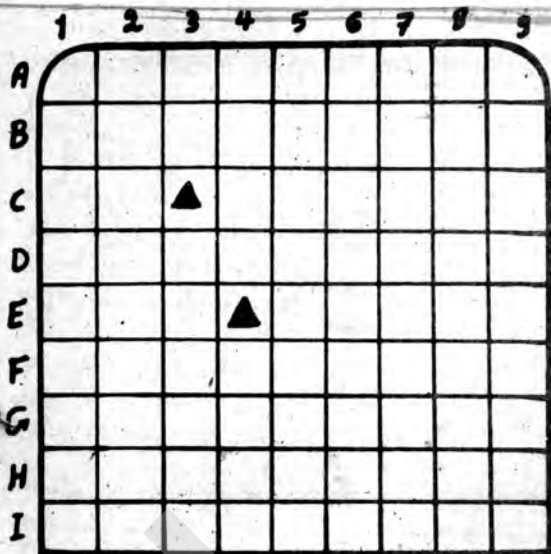
طریح جدول از صد والد بن احمدی

- ۱۳- کلیسا را گویند
۱۴- روشنی (پشتو) خزندہ
۱۵- غذای عزیز بعد دست
ہسوار
- ۱- به پیش عشق میوزی
یکی از ولسموالی های ننگرہارہ
۲- نو شدن - بزنی دم
تکرار حرف

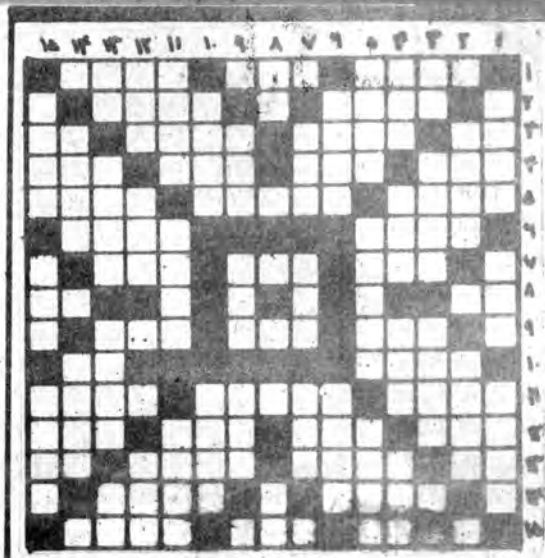


برہہ کنندہ : سید حسوب

- ۱۶- فنانند - مرض ضرورت دارد
- ۱۷- از آن طرف بیگانگان
- انقسی
- ۱- روزی دهنده - یکی از روز-
های اهل هنرند - حضرت
عیسی (ع) بر آن سوار میشد
- ۲- مصرف - عید یسہود بیان
بری خوش دارد
- ۳- از آن طرف عزت کمر شکستہ
گلکار (پشتو) - بی آب نیست
- ۴- از آن طرف شراب - با آب
سخن دل - از آن طرف ساده
حیاتی
- ۵- نمک - حلال بود - حرام شد
برادر زاده اش هستی
- ۶- یکمدم - برای زندہ می-
گویند
- ۷- سراینده گی
- ۸- کسب بن مشهور دنیا
- ۲- پزندہ - منحوس - قبل از
حرف صاد - از آن طرف
بیجو ط
- ۴- یک کلمہ - بی معنی - شب
عری
- ۵- پایتخت یکی از سالک
ارو پاشی - از آن طرف امرہ زندگی
سخن نیست - یکمدم
- ۷- عدد پست - یک حرف در سه
خانہ - اندازہ
- ۸- خواہر پشتو از آن طرف
با تفسیر حرف اول یکمدم تجارت
۹- باقطع حرف آخر بر اعظم
هندو ہاز یاد میخورند
- ۱۰- بالام اضافہ لگام در ہم -
بو شدن کمر شکستہ
- ۱۱- تلاشی از آن طرف - مشہور
است
- ۱۲-



در جدول فوق ہفت مہرہ دیگر طور گذاشتہ
شود کہ نہ در حالت انقسی نہ در حالت
عمودی ونہ در حالت ماہل دو مہرہ دیگر
ردیف قرار نگیرد



طریح جدول از سید نور اللہ

- ۱۶- نوع از مواد نفتی - از
نطاقان وزیدہ سابق تلویزیون
عمودی
- ۱- از سہات نظامی - اگر یک
حرف نص بود خان می شد -
از کہنی های بزرگ الیہ
 - ۲- بہ دو خانہ بیجوہ - اگر
پایں دل می بود چالاک می -
شد - ہر ہا احتمالی
 - ۳- کلک - یکی از حروف الفبا
اگر سرش نمی شکست نام شخص
می شد - بہ زمین آمدن سرچہ
۴- اگر دشمن را بہرہد ہواغبار
آلود می نمود - یک نوع ورزش
۵- از جملہ فلزات - تکرار حرف
سرش را بہرہد نام فلم ہندی
می شود
 - ۶- تن سرچہ - پسر - دزد
استملاتی
 - ۷- تکرار حرف - ضامن شدن
یکی از کار ہما
 - ۸- یکی از مالک - چرا انگلیسی
خیز
 - ۹- از زیارت های مشہور کابل
یکی از پیمان ہا با حرف اضافہ
 - ۱۰- مفلوب - شفقت - دا -
ماد نشدہ
 - ۱۱- اولین کسی کہ از آن داد
شرافت سرچہ زیاد نیست
 - ۱۲- یک نام دخترانہ - قوم
دانا (واژگون) - نصف لالہ
 - ۱۳- جشن ثور (واژگون) - رگہ
نصف تاہر
 - ۱۴- نصف تحکوہ - یک نوع رقص
بہ دل بدون سرپوش
 - ۱۵- جاہل - روز مذہبی
ہندو
- ۱- یکی از اجزای موتہر - ضد
موت - نام یکی از پستان ران
حضرت علی - پانچین استلالی
۲- یکی از شرکت های تہرا -
تہروری - تلفظ
۳- پید رزن - یکی از پروگرام -
های رادیو
۴- خو شوہ (واژگون) - مثل
۵- اگر دشمن بہرہد شود صد
سال می شود - ضد خیانت
یک نام ہندو (تہت و پرگہ)
۶- آشامیدنی - زن پادشاہ
ہندی را گویند - اگر سرش
بہرہد نمی شد خوردنی لذیذ
می بود
۷- نام یکی از استادان ہنر
سابقہ - قوس استند - شیرینی
پز
۸- معلومات - نصف دارا
۹- جمع رواج - عدد پست
واحد ہول چاہان
۱۰- یک انگلیسی - دو ہادار
شہادت دادن
۱۱- نام یکی از لیہہ های
سلگی - جمع بن - پولد ار
(واژگون)
۱۲- یکی از فلم های ہندی
یکی از ستارہ های فلمی ہندہ
۱۳- نصف بابا (مکتوہ)
نام دوم یکی از لیہہ ہما
دشنام ہر قسم
۱۴- از رتبہ های نظامی
(مکتوہ) - کپتان شدہ نصف
پاہی
۱۵- اگر یک حرف می داشت
آخرین می شد - دیوانگاہ



حل جدول شماره دہم



مادری بی خطر

پیام های اساسی

اخیراً کتابی از اداره یونسکو، یونیسف و سازمان صحت جهان به نام مقایسه در روی زنده گری به دسترس مقرر گردید که اساساً سه ساله یک دعوت برای مراقبت صحیح از زنده گی مادران و کودکان میباشد. اداره یونسکو، یونیسف و سازمان صحت جهان این که مجله خانوادگی ما است به وسیله همکاران اداره های یونسکو، یونیسف و سازمان صحت جهان متحد میگردند و در نگارش این کتاب سهم میگردند. این شماره توجه خانوادگی ما را به ده پیام اساسی میدهد. قرا بخوانیم:



۱- صحت اطفال و مادران، وقتی بهبود یافته و از خطرات محفوظ میماند که وقفه بین ولادت و دو طفل حداقل دو سال باشد و مادران پیش از هژده سالگی حاصل نگیرند، هر مادر اضافه از چهار مرتبه نباید حمل بگیرد.

۲- به خاطر کاهش خطرات ولادت هرزن حامله باید قبل از ولادت به دوکتور یا "نرس قابله" در کلینیک صحتی مراجعه کند، اگر امکان وجود داشته باشد، در هر ولادت یک شخص مسلکی و تعلیم دیده وی را کمک کند.

۳- شیرمادر در چند ماه اول بهترین آب و غذای کافی برای کودک میباشد، در غذای کودک فقط بعد از چهار تا شش ماهگی بر علاوه شیرمادر غذای دیگر اضافه شود.

۴- اطفال کمتر از سه ساله از نظر تغذیه نیازمندی های خاص دارند، روزانه پنج تا شش مرتبه باید غذا بخورند. مخصوصاً با علاوه کردن سبزیجات نرم و صیید شده و مقدار کمی چربی یا روغن غنی گردد.

۵- اسهالات زیاد مقدار مایعات بدن طفل را ضایع میسازد و حتی خطر مرگ را به وجود میآورد. در این حال باید مقدار کافی مایعات مانند شیرمادر، شوریاء، غذا های آبگین یا محلول مخصوص به نام $O.R.S$ به صورت حتمی به طفل داده شود.

این تغذیه با مایعات بدون در نظر داشت اشتهای طفل باید به او داده شود.

۶- تطبیق واکسین ها در زمان معین آن که از طرف دوکتوران کلینیک به مادران گفته میشود طفل را در مقابل چند مرض که می تواند نشو و نما ی طفل را بطنی سازد یا

معلولیت مرگ بار آورد، محافظه مینماید. تمام واکسین ها در یکسال اول تکمیل گردد. مادری که حامله میشود باید واکسین تیتانووس شود.

۷- بسیاری از سرفه ها و ریزش ها خود به خود جور میشوند اما اگر در دوران سرفه طفل به اصطلاح زیاد، زیاد نفسک بزند، در این صورت طفل مریض است باید به دوکتور کلینیک مراجعه شود و همزمان برای طفل غذا و نوشیدن مایعات بیشتر توصیه گردد تا مقاومت و جودش پایین نیاید.

۸- علت بسیاری از امراض داخل شدن مکروب ها به بدن است، مکروب ها در هر جا وجود دارد اگر نظافت رعایت نشود در بیت الخلا، در آب های قابل استفاده برای شستشو و نوشیدن و بعضی غذا های شب مانده. برای جلوگیری باید آب را عموماً پس از جوش دادن استفاده کرد و قبل از خوردن غذا دست ها را با آب و صابون شستشو کرد، غذاها را باید در جاهای پاک حفظ نمود.

۹- بیماری ها مانع نشو و نما ی طفل میگردد. بعد از سپری نمودن هر مرضی طفل باید برای مدت یک هفته هر روز بر علاوه سه وقت غذا یک وقت غذای اضافی بگیرد. تا تلفات وارد شده به رشد و نموی وی جبران گردد.

۱۰- اطفال از هنگام تولد تا سنین سه ساله گی در هر ماه وزن گردند، در صورتیکه بعد از هر دو ماه افزایشی در وزن طفل دیده نشود، طفل صحتمند نبوده و کدام مرضی دارد.

خدا کند تبدیل

پنجمه از صفحه (۷۰)

نام لعنتی به سراغ من بیايد
واين بار بالاى خودم وفا بيلم
ارشى شود .

ثانياً به سرنوشت تخلص هاى
اعضاي شعبه ولوحه هاى سر
موزى آنها مى انديشم تاكه آنها
براي خود تخلص هاى جديد
پیدا مى کنند بيجا ره ها سر
گردان اند .

وسوم اينكه سرنوشت اين همه
اتحاديه ، انجمن وكلوپ هاكه
به نام مرغ ها ايجاد گرديد مچه
خواهد شد زيراد رين کشور غنچه
است كه يكي هرچه ساخت ديگرى
بايد تخریب کند و هرکس كه جديد
آمد با جا روپ ديگران را بروسد
خدا کند كه تبديل نشوم !

رفتن خود قلمداد مى نرد . پند
روز بعد راداره ما " انجمن
حمایت از مرغ ها " ايجاد گرديد
هنوز يک هفته از عمر اين انجمن
نگذشته بود كه اتحاديه حمايه
از حيوانات رسماً انجمن ما را
پرسويت پذيرفت و مرانيز عضو
شوراي رهبري خویش ساختند .
حال كه اين مطالب را مى نو-
يسم قلم به شدت مى تپد ،
سرم كچه است ، ترس از اينده
تمام وجود را مى لرزاند زيرا
شنيدم ام كه موضوع تبديلى من
روى دست است . نشويش
من به دلايل ذيل است .
نخست اينكه مبادا باز همان

" قس اعد من خواه " و در لو-
حه مدير عمومى تعيه " كلوجان
جرك من " نوشته شده بود
ن كه از زير دل به اين بازي
مسخره مى خنديدم . پيژي نگفتم
زيرا حرفى براى گفتن نداشتم .
پس فردا نغيغه جان سكرتروسما
جان تاييست برجاکت هاى شان
تصوير من ها را بافته بودند و روز
ديگر به چشمان خود ديدم كه
با به پير محمد خانه سامان بسا
خود يك مرغ زنده راد شعبه
آورد ، بود تا توجهم را به خود
جلب کند ، هر يك از ما مورس
كه پاى كيرى مى كرد مواعظت
و خبير كيرى از مرغ ها را بهانه

مقدار لوحه بر ما يار داده بو-
دم اين زيارت لوحه ديگر را چيرا
ساخته بود ؟
مدير عمومى ادارى كه متوجه
تعبير من شده بود گفت :
- مريان ما مد ايران چون ديده
كه شمال لوحه مى سازيد تصوم
گرفتيم كه لوحه هاى براى خود
نيز بر ما ياريد عيم . . . مى
بخشيم بشارت كرديم وقتي كه
متوجه لوحه حالت من ديدم كه
مد يار ادارى ما در لوحه خود نو
شته بود " عبد البصير مرغ يار "
در لوحه مدير عمومى خدمات
" عبد الرالدين مرغ پسند " در
لوحه مدير عمومى ترانسپورت -

آريانا مارکيت

تازه به فعاليت آغاز نموده

آريانا مارکيت كه تازه به فعاليت تجارتي آغاز نموده ، اجناس از قبيل لوازم منزل و

لوازم آرايش ، لباس ، مردانه ، زنانه ، طفلانه ، ظروف بکلی

تعمير يون و غيره اجناس را طور عمده و پرچون براى مشتريان

محرّم عرضه مي دارد .

آدرس : ايستگا و افغانان تعمير سابقه افغان اعلا



دستگاه صنعتی شریفی فلز

انواع دروازه های گریچ - چوپه پله دار جمع - کشکی
دوله ئی - پله ئی - پنجره ئی - وشرین - الماری
انواع گناره و غیره فرمایشات فلزی
شماره مطابق خواست تان



میپذیرد .

آدرس : نوآباد دهنرنگ متصل
مکتب بهرام الدین شهبید

آریا پامیر لمتد یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلز

با خریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولید موسسه تخصصی آریا پامیر لمتد زیبایی
دفاتر و منازل شما مشتری افزاید .



ال میخواسید اتاق های تان را زیبایی خاص بختید آدرس نوآباد

ایدرات کشید . فابریکه : عقب باغ بایر تاشکند ۴۲۷۳۲

فروشگاه : حصه دوم جاده میوند تیفون ۲۴۸۳۲

فروشگاه : سالنک وات منزل اول آریا ناما کیت تیفون ۱۳۷۴۷

اسل

میتوانید دوستی که از شما
از رده است پهای ارسال کنید
وزمینہ اشتی با اورا فراهم سازید
مشکلات شما به زودی رفع گردد
و انگاه خاطر تان اسوده خواهد
شد .

سنبله

هرگز در عملی مشارکت
نکنید که در آن توطئه علیه دیگران
شامل باشد .
میگویند هر کس همان چیز را در
می کند که کشت کرده است
صحت تان را بی اهمیت ندانید .

میزان

دقت کردن شما برای
ایجاد یک توازن در رزنده گسی
اقتصادی و اجتماعی تان شمار
کک می کند که کمتر سرد چا ر
مشکلات و بحران شوید . مهمانی
را استقبال می کند .

عقرب

همه کارها ممکن نیست
بر اساس مراد دل شما انجام
یابد . بهتر است کمی از خود گذر
باشید سرد مزاجی شما موجب
فرار دوستان از کنار تان میگردد .

حوت

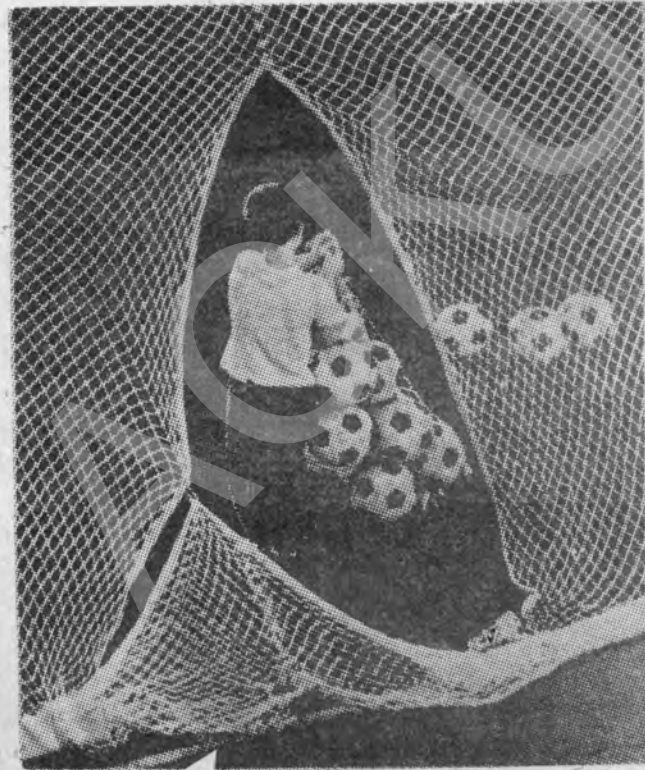
در عشق چانس خواهید
داشت اما سعی نکنید نسبت
به اطرافیان خود مهربان باشید
سخت گیر نباشید .



بای شما

کمال

دیدهایم



همل

بظور کلی وضعیت زنده گی
شما سر و سامان میگیرد . بهتر
است خانه خود را دوست داشته
باشید از تکرار برخورد های اذیت
کننده خود داری کنید .

ثور

بدون کوشش کاری صورت
نمیگیرد . تقویت روحیه مقاومت
شمارا کک می کند که زیبا تر
زنده گی کنید در برخی موارد
از خود گذری داشته باشد .

جوزا

صحنی کنید در رهکاری که
به طوط شما نیست مد اخله نکنید
بهر این کار موجب ایجاد مشکلات
متعددی برای شما میشود . چانس
خود را در عشق آزمایش کنید .

سرطان

کسی را که فکر میکرد بد
هرگز نمی پهنید به زودی ملاقات
خواهید کرد بهتر است به امور
زنده گی خانواده گی تان رسیدگی
کنی نموده و در حل مشکلات آنها
را یاری رسانید .

قوس

نمی توانیم برای شما پیشگوی
د داشته باشیم زیرا در این ماه ممکن
است شما زنده گی عادی مثل
همیشه داشته باشید هیچ اتفاق
تازه ای برای تان رخ ندهد .

دلو

در رزنده گی همیشه جا
لات متضاد وجود دارد یک روز
انسان ثروتمند است روز دیگر
ناچیز . کوشش کنید بدون
تشویش زنده گی کنید .

جدی

باورتانرا از نیستند -
هید ممکن است شما در شناخت
دوستان تان اشتباه کنید اما
زنده گی همیشه - جرسه یی
از خوبی ها و بدی هاست کوشش
کنید مهربانتر باشید .

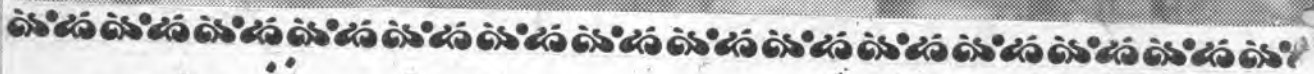
رستوران استاره

همچون

می درخشد



گام از راه بیدار می فرود آمد شیرینی خورد و دعوت آن خانم به بومرنگ سنا سبک و در بومرنگ
 بوقیض کار با پاشه بومرنگ ستاره و تقاضای کتبه بومرنگ ستاره همچون ستاره



قاری محمد نفیس بهج

ایستگاه ده کیلومتر خیرخا میسند تقابل از سوتر
 جوار دفتر الکتریک در مثنون

کورس آموزش تان کریم

ایشان کورس عشق فریب گشایر میاید. علاقه مند بشما کور
 نانش میستواند پیدایش نام نیشیت نام نمایند

سوم پستی چهارم
 شلها چهره جدید در دستهای هند است مطلب
 متوسط راد شماره اینده مطالعه نمایند



فردینگاه بزرگ افغان

مترن عثماني، تمام و ميل مورد نياز شما
مترن لول، و ميل آرایش - قرطاس
مترن دوچ، لباسها مورد ضرورت شما
مترن سوج، رادیو، تلویزیون، ویدئو، و میل
مترن چهارچو، ذبی می کودک
مترن پیچیم، رستوران

مجلس خوشی تانرا در رستوران فردینگاه بزرگ افغان
دایر کسید. وقت راریزرف کسید.

چاپ مطبوعه دولتی

قیمت یک نشانه (۱۵۰) افغانی